


ماهنامه فرهنگ اجتماع جوانان ایران
شماره ۳۱۰ پیاپی ۳۸۸ بهمن ماه - ۱۳۸۶ قیمت ۳۰۰ تومان

بناها حجرات

■ آزاد مثل حسن گلاب
■ سرسخت مثل گل‌بهار

■ ما تنبل نیستیم
■ حوض نقاشی من بی ماهی است
■ چرخ، چرخ، دو چرخه



پرنده کوچک وجودم شکر وسعت
آسمان تو گوید
پاهای خرد و خسته ام چگونه جاده ی
بی انتهای تنای تو بویدا
مناجات شاکرین

حرف اول:	۴ / درد بی دردی
یادداشت:	۵ / ما تنبل نیستیم
خبرها و نظرها:	۶ / بسیار سفر باید تا...
	۷ / دست‌های رابطه
از زندگی:	۸ / دژ فتح نشده
برداشت آزاد:	۱۰ / سرودهای انقلابی
روبرو:	۱۲ / گریه بچه؛ صدای ملکوتی
اجتماع:	۱۴ / نخبه‌های مخترع و مبتکر
نگارخانه:	۱۶ / هزار از دست رفته
مهارت:	۱۸ / شکوه ریسک کردن
پاره‌های پولاد:	۲۰ / خانه‌ای برای دل نورانی این جماعت
اقتصاد:	۲۲ / خانواده امروزی
سیاست:	۲۴ / قصه یک نیروگاه
بین‌الملل:	۲۶ / تلاش برای شناسایی
عبرت:	۲۸ / مردان شلاق و درد
یک، دو، سه:	۳۰ / چرخ، چرخ، دو چرخه
حرکت:	۳۲ / چشم‌هایم برای تو
نور و نقره:	۳۴ / باید خوب بازی کنم و گرنه مدیون می‌شوم
نقد و نظر:	۳۶ / آزاد مثل حسن گلاب، سرسخت مثل گلپهار
	۳۸ / بازگشت از سرزمین سبز با حلقه سبز
قاصدک:	۴۰ / انرژی غیرقابل تحمل
شعر:	۴۲ /
داستان:	۴۴ / حوض نقاشی من بی‌ماهی است
کتابخانه:	۴۶ /
دریچه:	۴۸ / غریبه می‌شناسمت
سلامت:	۵۰ / دردی که می‌خورد
علمی:	۵۲ / از این قاره به آن قاره
	۵۳ / فیبرهایی برای تسخیر جهان
طنز:	۵۴ / بلیط برای جنازه‌ام...
جدول:	۵۵ /
با شما:	۵۶ /
انگلیسی:	۵۸ /



شاهد جوان

ماهنامه فرهنگی و اجتماعی
شماره ۳۱، بهمن ماه ۸۶

قیمت: ۳۵۰ تومان

صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسئول: دکتر حسین دهقان
سردبیر: دکتر عباس خامه‌یار
جانشین سردبیر: محمدعلی فقیه

دبیر تحریریه: آمنه آدینه
مدیر داخلی: نسترن زلف‌خانی
ویراستار: آرزو انواری
مدیر هنری: علیرضا ذاکری
صفحه‌آرا و گرافیک: مجید کاظمی
ناظر فنی چاپ: محمد رضا قادری
حروفچین: ویدا امیدی
امور فنی: آتلیه شاهد
تلفن تحریریه: ۸۸۳۰۸۰۸۶
تلفن امور مشترکین: ۸۸۲۳۵۸۴
دورنگار امور مشترکین: ۸۸۳۰۹۲۴۹

ناشر: انتشارات شاهد
تهران - خیابان طالقانی - خیابان ملک‌الشعراي
بهار شمالی - شماره ۳
تلفن: ۸۸۸۴۲۲۴۷
آدرس الکترونیکی: Email:javan@shahedmag.com
صندوق پستی: تهران ۱۵۷۱۵/۱۹۴

چاپ: چاپخانه بلاغ
خیابان شریعتی - بالاتر از حسینیه ارشاد -
کوچه بهشت‌آسا
توزیع: مؤسسه فرهنگی هنری شاهد
تلفن: ۸۸۸۲۹۵۲۳

* شاهد جوان برای جوانان ۱۷ تا ۲۵ سال
منتشر می‌شود.
* مجله در تلخیص و ویرایش مطالب رسیده
آزاد است



۳۰



۳۴



۱۰



۳۶



۳۴



درد بی‌دردی

مصائب و دشواری‌ها، بخش تفکیک‌ناپذیر زندگی هستند. در واقع، زندگی بدون سختی و چالش، نوعی مردگی است، آن هم مردگی غیررسمی! چون مرده‌ها دست‌کم این امتیاز را دارند که نگاه ترحم‌آمیز و گاه تمسخرآلود دیگران را نمی‌بینند، اما جنازه‌های متحرک، از این نعمت هم محرومند و در عین حال از مزایای زندگی که امید، تحرک، شادی، کار، عشق، لذت و از همه مهم‌تر «آدم بودن» است، محرومند. باید پاسخگوی فضایی که اشغال می‌کنند و هوایی که تنفس می‌کنند، باشند و «بالاخره» به یک نفر جواب پس بدهند، حتی اگر آن یک نفر «خودشان» باشند! ظریفی می‌گفت: «بازیکنی که وسط میدان است، هم زخمی می‌شود، هم دست و پایش می‌شکند و هم حتی ممکن است راهی بیمارستان شود، ولی نهایتاً این اوست که گل می‌زند و طعم پیروزی را می‌چشد. اگر می‌خواهی زخمی نشوی، دست و پایت نشکند و سر از بیمارستان در نیاوری، کنار زمین بایست و توپ‌ها را جمع کن، ولی توقع نداشته باش دیده شوی یا به تو جام قهرمانی بدهند. تو تا آخر عمر، در بهترین شکلش توپ جمع کن باقی خواهی ماند.»

اینکه برای انسان زنده مشکلی پیش نیاید و مصیبتی را از سر نگذارند، آن هم در دنیای معاصر که هیچ حساب و کتابی در کار نیست و شب می‌خوابی و صبح بیدار می‌شوی و می‌بینی عده‌ای قلدر سرزمینی را اشغال کرده‌اند یا با انفجار یک بمب، صدها تن از بین رفته‌اند، نه، شدنی است و نه، با آه و ناله می‌شود جلوی آن را گرفت. مصیبت، اجتناب‌ناپذیر است، اما فلاکت را خود ما هستیم که انتخاب می‌کنیم. اگر می‌شود با گله و شکایت و ناله، مسئله‌ای را حل کرد، بحثی نبود، ولی واقعیت این است که آدم‌های شاکلی و نق‌نق، هم خودشان روحیه‌ی ندارند و هم روحیه‌ی بقیه را خراب می‌کنند. اینها معمولاً حس و حال کار کردن و حرکت ندارند و مثل انگل به بدن موجود زنده‌ی دیگری می‌چسبند و جالب اینجاست که برای «اصلاح جهان»، هزاران نقشه دارند که البته این نقشه‌های توهمی را هم باید دیگران اجرا کنند و آنها البته که حس حرکت ندارند. زندگی از لحظه‌ی تولد، با درد و رنج همراه است، اما نه درد چیز بی‌دردی است و نه رنج. درد به انسان می‌گوید که در جایی نقصی وجود دارد، منتهی مشکل اینجاست که ما به جای پیدا کردن نقص، سعی می‌کنیم درد را با مسکنی ساکت کنیم. درد و رنج، چراغ‌های هشداردهنده‌ای هستند که ذهن و چشم انسان را هوشیار نگه می‌دارند، به همین دلیل است که حکما و عرفا از هیچ دردی بیشتر از «بی‌دردی» نمی‌نالند و پیوسته از خدا می‌خواهند که دردشان را افزون‌تر کند که به قول مولانا: «درد بی‌دردی علاجش آتش است».

سردبیر

ما تنبل نیستیم!

○ مجتبی نظری



آه و ناله می‌کنم. زمین و زمان را به هم می‌بافم. برف می‌آید. حال و حوصله ندارم. پتویی بر می‌دارم و تا گردن خودم را می‌پوشانم. تلویزیون گزارش هواشناسی می‌دهد. مادرم اعتراض می‌کند. می‌گویم: «ما نسل بدبختی هستیم.» مادرم می‌گوید: «نسل شما نسل تنبلی است. اعتراض می‌کنید کار نیست. تورم بالاست.» انتخابات نزدیک است. قبلی‌ها هیچ کاری نکردند. مردم اشتباه کردند. تند، تند حرف می‌زنم. مادرم می‌گوید: «خودت می‌فهمی چه می‌گویی؟»

می‌گویم: «حالا که موقع انتخاب است، آدم‌ها قشنگ حرف می‌زنند، وعده می‌دهند، مهربان شده‌اند. ما هم شدیم آدم‌س تا کم می‌آورند می‌گویند جوانان، جوانان. وقتی هم روی آن صندلی‌های خوشگل جا خوش کردند، می‌اندازنمان توی سطل.» از یادشان می‌رویم.

مادرم پتو را از روی سرم می‌کشد می‌گوید: «اگر ما جوان‌های قدیم هم اینجور فکر می‌کردیم الان بدبختی و فلاکت از سر و روی کشور می‌بارید.»

می‌خواهم حرف بزنم.

می‌گویم: «نه عزیزم، امکانات هم نبود. وضعیت اقتصادی وحشتناک بود نفت و گاز مال آمریکا و شوروی و انگلیس بود. ما فقط مصرف‌کننده بودیم. فقیر فقیر بود و ثروتمند ثروتمند. اما ما ساکت نبودیم. شعار دادیم. عملی‌اش کردیم. ما جوان‌های ۵۷ بودیم. انقلاب کردیم.»

می‌پرسم: اشتباه نکردید؟

می‌گویم: ابدًا، اگر بودی و می‌دید می‌فهمیدی چه می‌گویم؟ من غروب جرئت نداشتم تنها بروم خیابان، مست و معتاد و بیکار و...

می‌گویم: همین! درد شما بیرون رفتن بود.

می‌گویند: نه، درد ما خفت بود. بردگی بود. ذلت بود. ما مال خودمان نبودیم. بی‌اجازه غریب، نمی‌توانستیم آب بخوریم. به تنگ آمده بودیم. باید کاری می‌کردیم.

گفتم: همین جوری ریختید توی خیابان!

گفت: نه به همین سادگی. اول فکر کردیم. دور هم نشستیم، مشورت کردیم، مشاوره گرفتیم، راه را انتخاب کردیم بعد هم تظاهرات.

با طعنه گفتم: چه کار سختی؟

گفت: سخت بود. چون گروه‌های زیادی بودند که می‌خواستند ما را اغفال کنند. اما ما باید راهی را انتخاب می‌کردیم که با جوهره‌ی وجودی‌مان سازگار باشد. بچه مذهبی‌ها هم باید کار می‌کردند، باید موفق می‌شدند. درست همه در خط مبارزه با شاه در کنار هم بودیم. اما تفکر و اندیشه هم مهم بود. مهم بود که با چه هدفی و برای چه مبارزه می‌کنیم. مبارزه کردیم چون تشنه‌ی اسلام ناب بودیم، تشنه‌ی معنویت بودیم گمشده‌ای که به سختی پیدایش کردیم. گفتم: وقت داشتید؟

گفت: نه مثل شما. ما از همه لحاظ فقیر بودیم. فقیر مادی، فقیر معنوی. اما شما، خدا را شکر در جامعه‌ی زندگی می‌کنید که روح اسلامی در آن دمیده شده، کتاب و رسانه‌ها هم که فراوان امکانات مادی هم که برایتان فراهم است. اما تنبل و بی‌حوصله‌اید. مشکلات را بزرگ کرده‌اید مشکلاتی که قابل حل هستند مثل مشکل کار. اگر کار دولتی نیست. برو دنبال کار فنی. کار فنی نشد برو مغازه بزن.

مادر داغ کرده، تند تند حرف می‌زند و می‌گوید: ما درس می‌خواندیم. سخنرانی می‌رفتیم، کار می‌کردیم، مطالعه فراوان داشتیم، آخر سر هم...

می‌خندم و می‌گویم: و انقلاب کردید.

می‌خندد و می‌گوید: همه بودند، پیر و جوان. اما تنبل نبودیم. منتظر نبودیم کسی برایمان کاری بکند. خودمان دست به کار شدیم.

می‌گویم: چکار کنیم؟

می‌گوید: مطالعه کن. به جای اینکه اینجا روبه‌روی تلویزیون بنشینید و اعتراض کنید. و به زمین و زمان و مسئولان گیر بدهید. بلند شوید مطالعه کنید اگر خودتان نمی‌توانید کاری کنید، نماینده‌ی انتخاب کنید که به جای شما تصمیم بگیرد. کسی را انتخاب کنید که اصلح باشد. نماینده خودتان باشد: درد را بشناسد و درمان را توصیه کند.

می‌گویم: بابا سخت است؟

می‌گوید: کار سختی است. اما باید دنبالش را گرفت. اگر مطمئن باشی که اهلیش را انتخاب کرده‌ای دیگر معترض خودت و زمین و زمان نمی‌شوی.

کار، سختی دارد، اما نشد. ندارد.

می‌گویم: حالا اجازه بده بخوابم.

می‌گوید: نگفتم نسل تنبلی هستید.

به غیرتم بر می‌خورم و بلند می‌شوم بروم به دنبال کسی که درد مرا بشناسد.

نسل عشق

○ عبدالحسین رحمتی

وقتی بهمن از راه می‌رسد وقتی سیمای نسلی که با عشق حماسه آفریدند می‌بینیم نمی‌دانم چرا ناخودآگاه با خویش زمزمه می‌کنم:
فردا که بهار آید
صد لاله به بار آید
و...

راستی آن نسل عشق، آن نسل زلال، مثل خوابی نیستند که شاید در سال‌ها دفاع جانانه‌ی این ملت، تکرار شدند؟ ایثار، از خودگذشتگی، ایمان و عشق از نگاهشان جاری بود و با انقلابشان حماسه‌ای ماندگار آفریدند و نام امام خمینی (ره) در جهان طنین‌انداز شد. مردی آمد ساده و زلال مثل آب و آینه، مثل جدش رسول‌الله پر از شور و شوق. خاطرهانگیز مثل روزهای فتح مکه.

انقلاب، آغاز پرواز کیوتوران عاشقی است که ایران را به آسمان پیوند داد، شروع شعر رهایی است، بهاری است که پس از سالیان در تقویم‌ها نمایان شده است.

انقلاب، طلوعه دگرگونی دل‌هاست. از انقلاب فرزندان برخاسته است که روزی سپیده دمان با اشارات امام عاشقان روبه‌روی خانه‌ی جبرئیل پر گشودند. انقلاب ما در ادامه‌ی جاده خوش‌رنگ شهادت برگه‌های حماسه‌ی حسین (ع) را به جهانیان انتشار داد. هنوز میهن ما پر از نفس‌های گرم امام است. هنوز این انقلاب سرشار از نفس‌های مسیحایی سیدخراسانی است و می‌رود تا در لحظه‌های سبز ظهور به امام منتظران پیوندند.





احساس تعهد و التزام نسبت به قانون و مقررات مصوب دولت، اگر درونی شود و به صورت نهادی درآید موجب کاهش بسیار چشمگیر ناهنجاری‌ها و کجروی‌های اجتماعی می‌شود؛ یعنی چیزی که در کشورهای کمتر توسعه‌یافته، به آن توجه زیادی نشده است. اما سفرهای استانی می‌رود که این امر خطیر را به جامعه معرفی کرده و در آن نهادینه کند. سرپیچی از قانون، رشوه‌خواری، رعایت نکردن حقوق اجتماعی دیگران، بی‌توجهی به توصیه‌های انتظامی و اجتماعی و حتی سیستم‌های مخفی مربوط به جرائم سازمان‌یافته از جمله جاسوسی و... در سایه‌ی همین نهادینه شدن اعتماد به دولت رو به زوال و نیستی خواهد رفت.

از دیگر نتایج مثبت این طرح، رشد میزان مشارکت اجتماعی و همچنین رشد سلامت روانی در افراد جامعه است که به نوبه‌ی خود پشتوانه‌ی ملی تصمیمات دولت را محکم‌تر و قابل‌اتکاتر می‌کند.

اما مفهوم قابل‌تأملی که در طی چند دهه اخیر رواج پیدا کرده و در ادبیات سیاسی کشورها کاربرد زیادی پیدا کرده است، مفهوم «شفاف‌سازی» است. این مفهوم با رویکردهای مختلف و از دیدگاه‌های گوناگون زمینه‌ساز ایجاد مقبولیت و شخصیت سیاسی شده است. اما در عمل، در کمتر کشوری می‌توان به چشم آن را مشاهده کرد.

در این چند مدت اخیر، دستاورد دیگر سفرهای استانی، توجه به همین مفهوم، «شفاف‌سازی» بود؛ یعنی رودر رو کردن مردم به صورت مستقیم با امکانات و فرصت‌ها و همچنین موانع اتخاذ تصمیمات مختلف و شریک کردن آنها در چاره‌اندیشی و راهکارهایی. به طور کلی، در هر سفری مهم‌ترین موضوعات سیاسی روز توسط شخص اول دولت با مردم در میان نهاده می‌شد و سیاست‌های ملی کشور نیز در برابر آنها به مردم اظهار می‌شد.

البته این مورد نیز دستاورد قابل‌ستایشی است رابطه‌ی دولت و ملت را هر چه بیشتر نزدیک و قابل‌درک می‌کرد. اما همیشه عنصر شناخت، مهم‌ترین رکن در تصمیم‌گیری شایسته و به جاست، یعنی با تسلط بر ویژگی‌های منحصر به فرد یک منطقه و تفاوت‌ها و شباهت‌های آن با سایر مناطق، اولین اصل برای برداشتن قدم‌های توسعه و پیشرفت آن منطقه است.

چیزی که دولت نهم با شریک کردن نخبگان استانی و کارشناسان آن در بررسی مسائل و مشکلات استان‌ها و چاره‌جویی‌ها، گام مهمی را در مسیر توجه به آن برداشت. در حال حاضر که دور دوم سفرهای استانی در

حال انجام است، همچنان ما حضور شورانگیز مردم را در برابر حضور فعال هیئت دولت می‌بینیم و این چیزی نیست مگر علاقه و اشتیاق آنها برای ادامه و تداوم این سفرها. دور دوم سفرها علاوه بر رویکرد قبلی دارای یک وجه نظارتی نیز هست. یعنی به عبارت دیگر نظارت بر اجرای تصمیمات اتخاذ شده در دور اول، و این نکته می‌تواند کمک شایانی باشد به هر چه بهتر انجام شدن مصوبه‌های دولت در شهرهای ایران زمین و زمینه‌ای باشد برای توسعه و بهروزی مردمان دارای تاریخ این سرزمین!

خبر و نظرها

بسیار سفر باید تا ...

◦ شادان شریعی

نظر: تمرکز قدرت در یک نقطه، همیشه موجب تزلزل و تقلیل ارکان عدالت می‌شود. همین نکته‌ی ساده و در عین حال مهم، پایه و اساس مسیر حرکت دولتمردان دولت نهم را تشکیل داده است. به طور کلی، برخاستن از روی صندلی‌های اداری و دیدار از کمبودها و نقصان‌ها و البته نقاط قوت و شایستگی‌های عملکرد مسئولان، سیاست قابل‌تحسینی بود که در طی این چند مدت به ابتکار رئیس‌جمهور دولت مهرورز، اعمال شد. مرکزیت قدرت و امکانات و البته تصمیمات کلان کشوری را برای مدتی از تهران بزرگ به سایر شهرها و شهرستان‌های ایران انتقال داد. اگر چه این امر در ابتدا با انتقادات و گلایه‌هایی روبه‌رو بود اما، نتایج نیک سفرها و استقبال پر شور و پرانگیزه‌ی مردم در استان‌های مختلف نشان از موفقیت اجرای طرح سفرهای استانی بود و هر روز که می‌گذشت از میزان انتقادات و خرده‌گیری‌ها کاسته می‌شد.

رودررویی مستقیم دولتمردان و شخص رئیس‌جمهور یک ملت با مردمش، علاوه بر اینکه یکی از نمودهای شکل‌گیری دموکراسی و توجه به آراء و اندیشه‌های ملی و مردمی است، یکی از راهکارهای افزایش سرمایه‌ی اجتماعی نیز هست. زیرا از آنجا که اتخاذ تصمیمات استانی به صورت منطقه‌ای و در همان استان‌ها انجام می‌گیرد به گونه‌ای حس مشارکت اقشار مردم را در تصمیم‌گیری‌ها افزایش داده و این نکته، یعنی تعهد و مسئولیت در اخذ یک تصمیم برای توسعه و آبادانی زادگاه خویش، اعتماد و اطمینان مردم را نسبت به دولت منتخب خود تا حد چشمگیری افزایش می‌دهد. این امر بسیار مهم و قابل‌توجه است، زیرا اصولاً یکی از معیارهای توسعه در ملل پیشرفته، همین اعتماد به دولت است که از قضا از اساسی‌ترین عوامل سرمایه‌ی اجتماعی نیز هست.



دست‌های رابطه

بهانه خبری - به دنبال بارش برف و سرما هیئت دولت ۱۷ و ۱۸ دی را تعطیل اعلام کرد. این تعطیلی بانک‌ها و مراکز خدماتی و بهداشتی را شامل نشد.

به دلیل برف و سرما:

- سازمان انتقال خون با کاهش پنج‌هزار واحدی خون اهدایی مواجه شد.

- تمام پروازهای داخلی و خارجی لغو شد.

- ۵۰ خودرو به علت سقوط بهمن در محور هراز گیر افتادند.

- ستاد حوادث غیرمترقبه کشور هشت استان را حاد و چهار استان را نیمه حاد اعلام کرد.

- در هر یک از روزهای تعطیل تولید ناخالص داخلی کاهش داشت.

- گاز شهرهای شمالی و غربی کشور قطع شد.

و...

و هزار اتفاق ریز و درشت دیگر. اتفاقاتی که خیلی از آنها از اراده‌ی ما خارج است، اما بخش مهمی چون قطع گاز و ضررهای اقتصادی کاملاً در اختیار ماست. فکر کردم اگر کشوری مثل سوئد، نروژ، فنلاند و... که همیشه‌ی خدا با سرما و بارش برف دست و پنجه نرم می‌کنند با یک بارش تعطیل رسمی اعلام می‌کردند، هنوز در قرون وسطی سیری می‌کردند. یادمان باشد سوئد همان کشوری است که از لحاظ رفاه و آسایش مردمش در رتبه‌ی یک جهان ایستاده‌اند.

اگر امروز کشوری مثل سوئد که مثل ما منابع غنی گازی و نفت ندارند از رفاه و مطلوبیت کامل برخوردارند، نشان از مدیریت صحیح و اصولی دولتمردان آن کشور دارد. چیزی که امروزه کشور ما به شدت از آن رنج می‌برد.

اگر بگوییم ما کشوری فقیر هستیم، تمام منابع طبیعی و غیرطبیعی و ثروت‌های ملی و الهی پیش چشم‌مان قد می‌کشند و هر یک می‌گویند که ما کشوری بی‌نیاز از منابعی هستیم که بسیاری از کشورهای پیشرفته از آن محروم هستند. اگر بگوییم ثروتمند هستیم و توسعه یافته، پس چگونه با یک بارش برف این همه مشکل از زمین و آسمان برآیمان می‌بارد. پارادوکس عجیبی است. از یک سو همه چیز داریم و از سوی دیگر...

هزاران، هزار بار گفته‌ایم و اگر لازم شد هزاران بار دیگر نیز می‌گوییم که ایها الناس، مشکل ما مشکل مدیریت صحیح است. مدیریتی قوی و کارآمد. تا کی هنگام انتخاب مدیران، رابطه را بر تمام اصول مدیریت و ویژگی‌های یک مدیر ترجیح بدهیم. تا کی خواهرزاده، برادرزاده، داماد دختر عموی عمه، شوهر عمه و... اولویت‌ها هستند.

متأسفانه امروز در میان مدیران ارشد دولتی، بسیاری هستند که بی‌توجه به سواد و دانش علمی پست‌های مهمی را اشغال کرده‌اند. با جرئت می‌توان گفت معذور مدیرانی هستند که بر اساس شایستگی مدیریت می‌کنند و اگر بخواهیم این مدیران را شناسایی کنیم باید اطرافیان‌شان را بشناسیم اگر جمع قوم و خویش جمع بود، شک نکنید دست‌های رابطه در کارند، وگرنه همه چیز بر وفق مراد است.

اگر روزهای ۱۷ و ۱۸ دی در مرکز شهر تهران رفت و آمد می‌کردید، درست در جایی که تمام مراکز دولتی تجمع دارند، وضعیت بسیار عادی بود. به همت کارگران شهرداری، رفت و آمد وسایل نقلیه و عبور و مرور مردم بی‌مشکل بود. اما اداره‌ها تعطیل بود و این یک چرای بزرگ در ذهن مردمی ایجاد کرده بود که در سطح شهر در حال تردد بودند که وضعیت عادی است تعطیلی چرا؟

عده‌ای تعطیلی را به قطع گاز ربط دادند و اینکه اگر اداره تعطیل نشود، فشار گاز خانگی بیشتر می‌شود و...

این روزهای سرد، گاز کیمیایی بود که اگر جسم بود چون جان شیرین در آغوشش می‌گرفتیم، اما به خاطر سوء مدیریت، بسیاری از هم وطنانمان به خصوص آنها که در مناطق سردسیر ساکن بودند از این کیمیا محروم ماندند.

میدان‌های گازی آزادگان، پارس جنوبی، ذخایری هستند که قرار است به بهره‌برداری برسند، شرکت‌های خارجی در تعهدات خود سستی می‌کنند، کار عقب می‌افتد و...

سال‌هاست کشور قطر از این منابع زیرزمینی بهره‌برداری می‌کند، اگر ما هم زود بجنبیم و کار را جدی بگیریم دیگر لازم نیست منت ترکمنستان را بکشیم. و این تازه به دوران رسیده‌ها چنین گاز را بر مردم ما ببندند. روابط دیپلماتی حکم می‌کند با این کار غیرانسانی برخوردی جدی شود. امیدواریم دیپلمات‌های ایرانی حداقل در این زمینه از شرمندگی آقایان در آیند.



عکس: محمد رضایی / فارس

اگر شیر گران نشود

شیر آوردم: شیر... شیر...

بهانه‌ی خبری: پس از سی سال قیمت شیر در ژاپن افزایش یافت. حتماً روزهای مدرسه را به خاطر دارید؛ آن زمان هفته‌ای یک بار انشاء داشتید؛ سر کلاس باید موضوعی که معلم، هفته‌ی پیش مشخص کرده بود را انشاء می‌کردید و بعد یکی یکی وقتی می‌خواندید، آخر سر نوبت به مشخص شدن موضوع هفته‌ی آینده می‌رسید. معلم که روی تخته سیاه می‌نوشت: «علم بهتر است یا ثروت» یا «درباره‌ی فصل زمستان انشایی بنویسید» و یا... کم و بیش اعصابتان خرد می‌شود و زیر لب غرولند می‌کردید. دلانان می‌خواست انتخاب موضوع انشاء به عهده‌ی خودتان گذاشته می‌شد و البته خوب می‌دانستید که این اتفاق فقط یک بار در طول یک سال رخ می‌دهد. وقتی به آن روز دوست داشتی، روزی که انتخاب موضوع انشاء به عهده‌ی خودتان گذاشته می‌شد، فرا می‌رسید، معلم بدون اینکه به خودش زحمت دهد و روی تخته سیاه موضوعی برای هفته‌ی آینده بنویسد با لبخند می‌گفت: «برای هفته‌ی بعد درباره‌ی هر موضوعی که دوست دارید بنویسید.»

کلی شوق و ذوق می‌کردید که کارتان راحت شده است اما، در طول هفته وقتی مدام به انتخاب موضوع فکر می‌کردید تازه می‌فهمیدید که نه! انتخاب موضوع به این سادگی‌ها هم نیست. همیشه برای انتخاب موضوع انشاء مشکل داشتید و در درس می‌کشیدید.

این مال آن زمان‌ها بود؛ حالا اما حتماً اگر انتخاب موضوع انشاء به خودتان واگذار شود موضوعات زیادی به ذهنتان می‌آید و از همه‌ی این موضوعات مهم‌تر موضوع تورم است و از همه‌ی تورم‌ها مهم‌تر، افزایش قیمت لبنیات است. این طنز یا برجسته کردن یک موضوع ساده نیست؛ یک سری چیزها هستند که مخصوصاً در سبد غذایی ما ایرانیان زیاد به چشم می‌خورند و مهم تلقی می‌شوند. هر هفته بی‌هیچ برو برگردی تخم‌مرغ می‌خریم، سیب‌زمینی می‌خریم، گوجه‌فرنگی می‌خریم و شیر؛ بله! شیر که هر صبح است و یا حالا بگذارید یک روز در میان. پس بدیهی است وقتی یک مرتبه قیمت شیر زیاد شود، خود به خود، با موضوع مهمی مواجه باشیم.

این‌ها را گفتیم که اول اشاره‌ای به آن خبر منتشر شده از افزایش قیمت شیر در ژاپن کنیم و بعد برویم سر سرغ موضوع تورم و تثبیت قیمت‌ها. با این همه، هیچ‌گاه نشده است که قیمت‌ها ثابت بوده باشند؛ همیشه وقتی وارد مغازه‌های شده‌ایم و چیزی خریده‌ایم پرسیده‌ایم:

«آقا چقدر شد؟» این نه به این خاطر است که ما خیلی فراموشکاریم؛ می‌دانیم و انتظار داریم که قیمت‌ها تغییر کرده باشند.

بگذریم، به هر حال همه می‌دانیم که تثبیت قیمت‌ها به هر دلیلی بهتر از عدم تثبیت قیمت‌هاست. حتماً زمان بر است و حتماً اگر قرار باشد مثل ژاپن یا هر کشور دیگر که موفق شده است به نوعی ثبات برسد، از تغییرات هر روزه جلوگیری کنیم، مدت‌ها طول می‌کشد.





وام ازدواج و سختی‌هایی که برای دریافت آن باید به جان خرید

دژ فتح نشده

◦ هادی زندگی

از زندگی

پاهایشان انس عجیبی با پله‌های ادارات و بانک‌ها حس می‌کند. صحبت از تمام آنهایی است که زندگی مشترک برایشان آمیدی به شمار می‌آید که شروعش تلاش‌هایی را می‌طلبد. از این سو و این اداره تا آن سو و آن اداره تا ریالی یا صفری حساب بانکی‌شان را بیاراید و چارچوب کوچک خانه‌شان را رونق بخشد. بسیار شنیده‌ایم وعده‌هایی که تنها سخنانی هستند که بر لب‌های عده‌ای سر می‌خورند و بس. وعده‌های از جنس شادمانی‌های کوتاه و کوچک.

وعده‌هایی که گاه وام ازدواج را دست‌مابه‌ای می‌سازند تا یک رأی بیشتر با نام مسئولی بر کف صندوق انتخابات بوسه بزنند. در این میان سهم جوانان امیدوار تنها گوشه‌ای از همان شادمانی‌های زورگذر است. وام‌هایی که دریافتشان همچون فتح دژی استوار، تلاش‌هایی عظیم را می‌طلبد.

این روزها برگ‌های روزنامه‌ها را بگشایی سطرها و حرف‌ها خبر از افتتاح صندوقی می‌دهند که راه‌اندازی شد تا این شادمانی‌های زودگذر را کمی طولانی‌تر کند. صندوقی که نام «مهر رضا» را بر خود دارد، شاید وقتی نام این صندوق به گوش‌هایت می‌خورد بهترین بهانه باشد تا کمی نگاه‌هایت را به این سو و آن سو بدوزی تا پاسخ علامت سؤالی‌هایی را دریابی که از هر سو به تو هجوم آورده‌اند و از وضعیت دریافت وام ازدواج در این روزها می‌پرسند.

پسر جوان با ابروهای درهم، نگاهش را به زمین جلوی بانک دوخته است. دلیل اندوهش در پشت لب‌های پنهان شده و تنها جمله‌هایی از جنس اصرار می‌تواند کلیدی باشد بر این قفل: «چه بگویم؟ من چند وقت پیش تصمیم به ازدواج گرفتم. البته شرایط مالی مناسبی نداشتم، یکی از دوستانم که شرایط من را دید به من پیشنهاد کرد از وام ازدواج صندوق مهر رضا که انگار به تازگی افتتاح شده استفاده کنم.»

جوان که خود را «مهدی» و زاده‌ی کوچه پس‌کوچه‌های جنوب پایتخت معرفی می‌کند، از دردسرهایی می‌گوید که پایانش ابروهای درهمی است که چهره‌اش را غمگین کرده است: «خلاصه من هم که نیاز به پول داشتم دنبال گرفتن آن وام رفتم، بگذریم که در راه تکمیل مدارک چقدر از این اداره و بانک به آن اداره و بانک رفتم، ولی در نهایت پس از ۶ ماه به مانعی برخورد کردم که از همه دشوارتر و عجیب‌تر بود، از آنجایی که شغل من کارگر روزمزد بود و مستمری دولتی نداشتم می‌بایستی از برادرم که کارمند دولت است درخواست می‌کردم که ضامنم شود. او هم این کار را کرد اما، مسئله‌ی عجیب اینجاست که مسئول این

آنچه واضح و مبرهن به نظر می‌رسد لزوم وجود چنین ضوابطی در پرداخت این وام‌هاست. در واقع، شما فرض کنید چنانچه وامی را بدون تأیید ضامن به شخص پرداخت کنند و آن شخص هم از زیر بار پرداخت قسط‌های آن شانه خالی کند، چه مشکلاتی برای موجودی صندوق به وجود می‌آید



آنچه در راه دریافت این وام بیش از همه چیز مرا آزار داد، کاغذ بازی‌هایی بود که در میان بیشتر ادارات ما از جمله بانک‌ها به چشم می‌خورد. شاید بهتر باشد برای حس دقیق‌تر این موضوع یکی از موانع و نمونه‌های این بوروکراسی را برایتان نقل کنم

شعبه به ما گفت که اداره‌ای که برادرم در آن کار می‌کند باید تعهدی بدهد مبنی بر اینکه اگر من و برادرم قسط‌ها را پرداخت نکردیم از بودجه‌ی آن اداره پرداخت می‌شود این‌گونه شد که آن اداره هم از دادن چنین تعهدی شانه خالی کرد، امروز هم من آمدم و این مسئله را به ریاست شعبه توضیح دادم، ولی او گفت که قانونی سراسری است و به او ارتباطی پیدا نمی‌کند.

«خلیلی یسائی» مدیر عامل صندوق مهر رضا نیز در میان کلماتش به این موضوع اشاره‌ای می‌کند تا مهری تأییدی باشد بر درد دل‌های مهدی جوان: «درباره‌ی ضمانت وام‌ها، چنانچه خود شخص حقوق بگیر دولت باشد نیازی به ضامن ندارد و وام با تأیید محل کارش از طریق بانک‌های عامل به او پرداخت می‌شود.»

«محمد زاده»، کارشناس اقتصادی نیز در این زمینه حق را به مدیران صندوق می‌دهد و از مشکلاتی سخن می‌گوید که در صورت نبود این سختگیری‌ها گریبان‌گیر صندوق می‌شود: «آنچه واضح و مبرهن به نظر می‌رسد لزوم وجود چنین

ضوابطی در پرداخت این وام‌هاست. در واقع، شما فرض کنید چنانچه وامی را بدون تأیید ضامنی به شخص پرداخت کنند و آن شخص هم از زیر بار پرداخت قسط‌های آن شانه خالی کند، چه مشکلاتی برای موجودی صندوق به وجود می‌آید.»

اما «حمید» که او هم در راه دریافت چنین وامی مصائب فراوانی را به جان خریده پیکان انتقادش را به سوی مانع دیگری نشانه می‌گیرد: «آنچه در راه دریافت این وام بیش از همه چیز مرا آزار داد، کاغذ بازی‌هایی بود که در میان بیشتر ادارات ما از جمله بانک‌ها به چشم می‌خورد. شاید بهتر باشد برای حس دقیق‌تر این موضوع یکی از موانع و نمونه‌های این بوروکراسی را برایتان نقل کنم.»

«حمید» با بازی کلمات از دوندگی‌هایی می‌گوید که تقسیمات اداری او را به آن دچار کرده است: «آیا هیچ می‌دانید که من برای دریافت این وام به چهار بانک نزدیک خانه‌مان مراجعه کرده‌ام؟ جالب اینجا بود که ریاست سه بانک اول تقسیمات اداری را بهانه می‌کردند و به من می‌گفتند که خانه‌ام در محدوده کاریشان نیست و نمی‌توانند به من وام ازدواج بدهند، به نظر من وجود چنین مسئله‌ای اصلاً قابل قبول نیست. بانک‌ها باید به هر کس که مدارکش کامل است این وام را پرداخت کنند.» «رضاپور» رئیس یکی از شعب بانک (...) چنین انتقادی را سخنی غیرکارشناسانه ارزیابی کرده و از اعتباراتی سخن می‌راند که چنین اجازه‌ای را به مدیریت شعب گوناگون بانک‌ها نمی‌دهد: «متأسفانه بعضی از افراد که اطلاعات کاملی از امور اقتصادی ندارند اظهارنظرهایی درباره‌ی مسائل گوناگون می‌کنند که اصلاً کارشناسانه نیست. در مورد بانک‌ها و حوزه‌ی کاری آنها اگر تقسیم‌بندی و تعیین بودجه‌ها اعمال نشود و بانک‌ها ناچار به پرداخت وام به تمام افراد باشند، بدون شک مشکلات فراوانی پیش روی سیستم اقتصادی کشور قرار خواهد گرفت. تعیین محدوده، برای اعطای وام ازدواج نیز به همین خاطر صورت گرفته است.»

اما در این میان وقتی خبرهایی شیرین‌تر گوش‌هایت را نوازش می‌کنند می‌توانی کمی از هیاهوی سختی‌ها و مشکلات دریافت این وام‌ها رهایی یابی، خبرهایی که از افزایش مبلغ این وام‌ها تا مرز ۲ میلیون تومان می‌گویند. کلماتی که از زبان مسئولان نقل می‌شوند تا تو به آینده دل‌بسپاری و روزهایی روشن‌تر را پیش چشمانت تجسم کنی.



وقتی که من غریبم

مرد جوان با خوشحالی به خانه نامزدش می‌رود و او را در جریان یک اتفاق بسیار هیجان‌انگیز می‌گذارد. با شور و شوق زیادی شروع می‌کند از آینده‌شان حرف زدن. از اینکه دیگر دوره‌ی بی‌خانمانی و بلا تکلیفی تمام شده است و آنها بعد از یک سال نامزدی و دو سال دوران عقد می‌توانند بروند سر خانه و زندگی‌شان. دختر با لبخند به چهره‌ی نامزدش نگاه می‌کند و هر از گاهی چشمانش گرد می‌شود و آب گلویش را قورت می‌دهد.

- وای خدای من با این همه پول می‌توانیم به همه‌ی کارهایمان سر و سامان بدهیم.

وسایل اولیه گرفتن وام را آماده می‌کنند تا فردا اول وقت بروند سراغ بانک‌ها.

شناسنامه، عقدنامه...

تلفن به صدا در می‌آید. مرد جوان می‌پرد و به طرف تلفن هجوم می‌برد.

- الو جانم دایی جان چی شد؟

- آهان!

- هوم!

- راست می‌گویی؟

- چرا؟

- آهان، ممنون...

جوان گوشی را می‌گذارد و تکیه می‌دهد به دیوار.

دایی هم نتوانست ضامنمان بشود...

جوان خوشحال است، با دمش گردو می‌شکند.

- بالاخره پیدا شد. حالا مانده یک نفر دیگر این را هم اگر پیدا کنم تمام است.

او زنگ می‌زند و گردن کج می‌کند و... چند ماه می‌گذرد.

مرد جوان با خوشحالی در صف ایستاده تا تمام مدارک و اسنادی که جمع‌آوری کرده است به مسئول وام بدهد.

کنار دستش مردی قد بلند و شیک‌پوش ایستاده و دارد دفترچه‌ی اقساطش را شماره می‌زند.

مرد جوان با لبخند می‌پرسد: به سلامتی وامتان را گرفتید؟

- شما چند ماه اسارت کشیدید؟!

مرد قدبلند نگاه کوتاهی به مرد جوان می‌کند و در حالی که به کارش ادامه می‌دهد می‌گوید: هر کاری دوندگی‌های خودش را دارد.

ما هفته‌ی پیش درخواست داده بودیم. آخر می‌دانی آشنا داشتیم...



برداشت آزاد

سرودهای انقلاب

زهرا رضائی

و ضبط دسترسی داشتند و با این وجود، مجموعه‌ای از ماندگارترینو تاثیرگذارترین آثار موسیقایی را خلق کرده‌اند و همین مسئله، به خوبی نشان می‌دهد که در خلق آثار هنری، حرف آخر را تخصص، صداقت و در یک کلام، «ایمان و عشق به کار» می‌زند و اندیشه حقیر را با هیچ ابزار فوق‌مدرنی نیز نمی‌توان نجات داد. صداقت و لطف و تاثیر این آثار به گونه‌ای است که نمونه‌های بازسازی شده آنها هرگز نتوانست جای آثار نخستین را بگیرد و مردم همچنان ترجیح می‌دهند همان آثاری را بشنوند که با حداقل امکانات و با ده‌ها نقص فنی، اما با عشق و صداقت ساخته شدند.

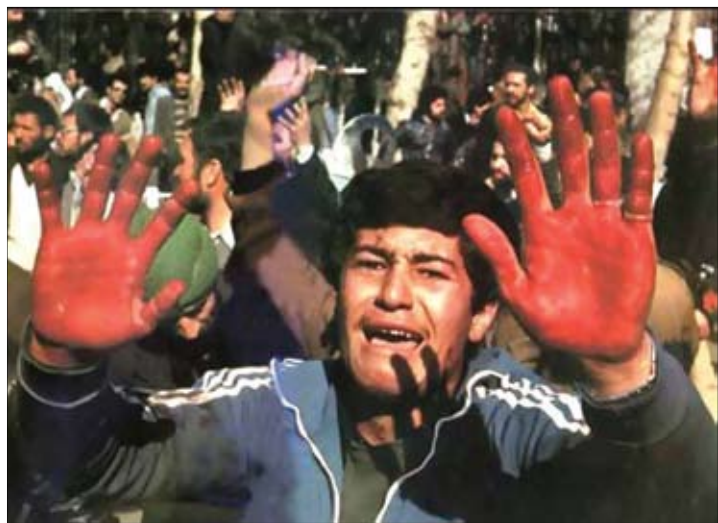
ژاله خون شد
سرود دیگری که به مناسبت فاجعه ۱۷ شهریور ساخته شد، سرود «ژاله خون شد» اثر حسین علیزاده است که شعر آن را سیاوش کسرایی سروده است. حسین علیزاده در این باره می‌گوید:
«سیاوش کسرایی به من زنگ زد و گفت آقای طالقانی می‌خواهند به مناسبت روز همبستگی، در دانشگاه سخنرانی کنند. شاید به این تجمع حمله شود. ما یک سرود می‌خواهیم.» و به این ترتیب، سرود «ژاله خون شد» یک شبه ساخته شد.

مطلع سرود ژاله خون شد:
ژاله بر سنگ افتاد چون شد؟
ژاله خون شد
خون چه شد؟ خون چه شد؟
خون جنون شد....

خمینی ای امام
نخستین سرودی که پس از ورود امام(ره) و در سالن فرودگاه اجرا شد، سرود «خمینی ای امام» بود. استاد حمید سبزواری در باره خلق این سرود می‌گویند:
«من این سرود را قبل از پیروزی انقلاب و هنگامی که امام(ره) به پاریس رفتند، سرودم. آن روزها هنگامی که نوار سخنرانی‌های امام می‌آمدند، غالباً یک طرف نوار خالی بود. عزیزانی که این نوارها را تکثیر می‌کردند، از من خواستند برای طرف خالی نوارها اشعاری بگویم که این سرود هم یکی از آنهاست.»

مطلع سرود خمینی ای امام:
خمینی ای امام
خمینی ای امام
ای مجاهد ای مظهر شرف
ای گذشته ز جان در ره شرف....

الله الله، الله اکبر
این سرود که تقریباً به صورت نمادی از انقلاب درآمده، به آهنگسازی فریدون خوشنود، شعر حسین سرفراز و



یه شب مهتاب

هنوز امام(ره) به ایران نیامده بودند و مردم در کوی و برزن به خاک و خون می‌غلتیدند که اوج توحش رژیم در میدان ژاله(شهیدا) جلوه کرد. این فاجعه بر کل روند انقلاب تاثیر گذاشت و بدیهی است که هنرمندان نیز که جدای از مردم نبودند، صدای اعتراض خود را از طریق آثاری ماندگار به گوش همگان رساندند و به مردم روحیه دادند. یکی از این آثار، سرود «یه شب مهتاب» با شعری از احمد شاملو و آهنگ اسفندیار منفردزاده و صدای فرهاد مهراد بود که این روزها همراه با کلیبی نه چندان قوی به کرات از رسانه ملی پخش می‌شود. فرهاد پس از پیروزی انقلاب ایران را ترک نکرد و با آنکه در سال‌های قبل از پیروزی انقلاب به عنوان شاخص‌ترین چهره در موسیقی «معترض»، سطح ترانه‌خوانی در موسیقی پاپ را ارتقا بخشید و پس از انقلاب هم با سرود فاخر «وحدت» دین خود را به خوبی به انقلاب ادا کرد، اما متأسفانه از توجهی که به حق شایسته آن بود، برخوردار نشد.

مطلع سرود یه شب مهتاب:
یه شب مهتاب
ماه میاد تو خواب
منو می بره کوچه به کوچه....

سرودهای انقلاب که در دهه فجر، عموماً بدون ذکر سازندگان آنها و به کرات از رسانه ملی پخش می‌شوند، یکی از صمیمانه‌ترین و صادقانه‌ترین تابلوهای نشان دهنده حال و هوای حقیقی روزهای انقلاب هستند و بنابراین تاریخچه و نحوه خلق آنها، بی‌تردید می‌تواند نکات ظریف بسیاری را در تاریخ انقلاب اسلامی روشن سازد. جالب اینجاست که به دلیل شرایط خاص آن دوران، پدیدآورندگان این آثار به کمترین ابزار اجرا



ایران ایران ایران رگبار مسلسل ها...

وحدت

این سرود که با نام «والا پیامدار» محمد(ص) «شهرت یافت، یکی از فاخرترین سرودهایی است که پس از پیروزی انقلاب ارائه شد. شعر پر محتوای این سرود، همراه با ملودی زیبا و اجرای درخشان، آن را به اثری آبرومند و ماندگار تبدیل کرد، به گونه ای که با کمال تأسف، پس از آن اثری در باره حضرت رسول(ص) ساخته نشد که بتواند تا بدین پایه مقبولیت مردمی بیابد. ملودی این اثر از اسفندیار منفردزاده و شعر آن سیاوش کسراتی است و فرهاد مهرداد آن را اجرا کرده است.

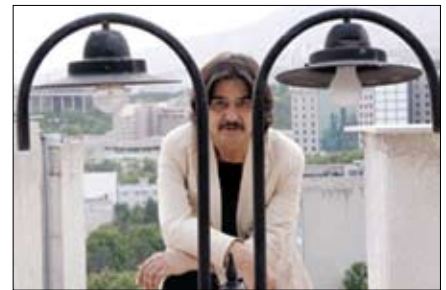
مطلع سرود وحدت:

والا پیامدار محمد

گفتی که یک دیار هرگز

به ظلم و جور نمی ماند

بر یا و استوار هرگز....



صدای رضا رویگری در نخستین روزهای پیروزی انقلاب ساخته و به کرات از رادیو پخش شد. رضا رویگری اساساً بازیگر است، اما صدای او با این سرود، ماندگار شد. او در باره خلق این سرود می گوید:

«روزهای راه پیمائی و شلوغی و تظاهرات بود و ما تمرین نمایش «سهراب و عصر سنجاقک» را به کارگردانی بیژن مفید انجام می دادیم که مجبور شدیم کار را تعطیل کنیم. فریدون خوشنود به من گفت، «آهنگی دارم. حضری آن را بخوانی؟» من ابتدا قبول نکردم، چون حرفه من خوانندگی نیست و از طرفی فکر می کردم در این شلوغی چه کسی حوصله آهنگ شنیدن دارد؟ ولی فریدون اصرار داشت که، «سخن که از دل برآید، لاجرم بر دل نشیند.» به این ترتیب همراه با سه چهار نفر، این سرود را دو بار در منزل او و دو بار هم در استودیو صبا، تمرین و ضبط کردیم.»

فریدون خوشنود، آهنگساز و تنظیم کننده این سرود می گوید:

«زمنستان سال ۵۷ شب های سردی داشت و ما زمانی کار را شروع کردیم که تازه حکومت نظامی اعلام شده بود و از ساعت هشت شب، خاموشی شروع می شد. تنها صدائی که در آن شب های تاریک، خلوت و سرد شنیده می شد، صدای الله اکبر و رگبار مسلسل ها بود که گاهی قطع می شد و گاهی با هم آوائی چند نفر ادامه پیدا می کرد. من که در رشته موسیقی تحصیل می کردم، تحت تاثیر ملودی و هارمونی صدای الله اکبری که از بام خانه ها می شنیدم، قرار گرفتم و این سرود را ساختم. در واقع منبع الهام این سرود، خود مردم بودند و فریاد الله اکبرشان.» آیه قرآن این سرود را «شعبیر جزایری» که عرب زبان بود و ترجمه آن را «مهران دوستی» خواندند. استقبال مردم از اجرای نخستین این اثر که با طبل و سنج و تعدادی زنجیر و با حداقل امکانات ضبط شد تا به حدی بود که اجرای بعدی آن با ارکستر سمفونیک و با صدای رضا رویگری، حمید غلامعلی، محسن حسن زاده، چنگیز حبیبیان و فریدون بیگدلی، مقبولیتی نیافتند، زیرا اجرای اولیه با خاطرات مردم، پیوند خورده و از این رو ارزشمند است، و گرنه از لحاظ ملودی و به ویژه شعر، فخامت دیگر سرودهای انقلاب را ندارد.

مطلع سرود الله الله، الله اکبر

را داشتیم. با پیروزی انقلاب اسلامی، «یار دبستانی» را که نتیجه افکار همان دوران بود با کمک منصور تهرانی (آهنگساز و شاعر) ساختیم. این موسیقی و شعر، تداعی کننده خاطرات تمام یاران دبستانی است که از اختناق شدید آن دوران، رنج می بردند.»

مطلع سرود یار دبستانی:

یار دبستانی من

با من و همراه منی

چوب الف بر سر ما...



در انتهای بحث، جا دارد اشاره ای داشته باشیم به نقش بسیار تاثیرگذار استادان: محمد رضا شجریان و شهرام ناظری که با خلق و اجرای آثار فخری چون «سپیده» با مطلع «ای ایران سرای امید بر بامت سپیده دمید» و «آن زمان که بنهادم سر به پای آزادی» با شعری از فخری یزدی و ملودی های ماندگار استاد لطفی، گنجینه دیگری بر سرودهای انقلابی

افزودند. همچنین یادی کنیم از سرود ماندگار عارف قزوینی با مطلع، «از خون جوانان وطن لاله دمیده» و سرود، «ای ایران ای مرز پرگهر» با ملودی روح الله خالقی، شعر گل گلاب و اجرای استاد بنان، با این امید که دیگر باره، کسانی که حقیقتاً به موسیقی ایرانی تسلط دارند و به سرزمین و هنر خویش عشق می ورزند، به خلق آثاری بپردازند که در حافظه مردم جا بگیرند و بر اعتلای فکر و لطافت روح مخاطب بیفزایند. بی تردید چنین تحولی بیش از ابزار و تجهیزات، به انسان های متخصص و دلسوز نیاز دارد.

بهاران خجسته باد

این سرود ساده و صمیمی، سرگذشتی طولانی دارد. اشعار این سرود برگرفته از شعری از دکتر عبدالله بهزادی، از زندانیان رژیم شاه در سال ۱۳۳۹ است که آن را پس از قتل پاتریس لومومبا، رهبر جبهه ملی کنگو به دست موسی چومبه، خطاب به همسر لومومبا سروده شده است. بعدها کرامت الله دانشیان وقتی به زندان افتاد، پیوسته این سرود را می خواند و بدین وسیله، روحیه زندانی ها را تقویت می کرد، به همین دلیل بسیاری تصور کردند که این سرود را دانشیان گفته و پس از انقلاب، برخی از نشریات هم آن را با نام دانشیان نقل کردند، در حالی که اشعار این سرود فقط بخشی از شعر اصلی است. ملودی این سرود را اسفندیار منفرد زاده ساخته است و در باره خلق آن می گوید:

«شعب ۲۲ بهمن، درگیری در پادگان نیروی هوایی که آپارتمان من در آن نزدیکی بود به اوج رسید. من تحت تاثیر آن حال و هوا این ملودی را روی شعری که پدرام اکبری از زبان دانشیان در زندان نقل کرده بود، گذاشتم.»

مطلع سرود بهاران خجسته باد:

هوا دلپذیر شد گل از خاک بردمید

پرستو به بازگشت زد نغمه امید

به جوش آمد از خون درون رگ گیاه

بهار خجسته باز

فراوان رسد ز راه...

یار دبستانی

این سرود که در سال ۵۸ ساخته و در سال ۶۰ ارائه شد، بی تردید مشهورتر از خواننده اش، جمشید جم است. جم یکی از قدیمی ترین تهیه کنندگان رادیوست و در باره خلق این اثر می گوید:

«من از دوران نوجوانی، دغدغه شناخت موسیقی کهن ایران و جهان



شماره سیویک

بهمن ماه ۱۳۸۶



گفت و گو با دکتر زهرا فرهادی
متخصص زنان و عضو هیئت مؤسس تپش

گریه بچه؛ صدای ملکوتی

این زن عاشق گریه کودکان است
○ سعیده موسوی



هر کس موفقیت و پیشرفت دیگران را پیشرفت خود می‌داند، اما ما از کودکی یاد گرفته‌ایم درس بخوانیم و نمره‌ی بیست بگیریم برای خودمان! اگر ما هم دست به دست هم دهیم و با هم کار کنیم آن وقت است که راه‌ها باز می‌شوند

کریشنا مورتی، شاعر و عارف هندی می‌گوید: «هر نوزاد با پیامی پا به این جهان می‌گذارد؛ تولد هر کودک، یعنی خدا هنوز از انسان ناامید نیست.»

یک عصر سرد زمستانی راهی مطب دکتر زهرا فرهادی، جراح و متخصص زنان و زایمان شدیم و پس از صرف یک فنجان نسکافه‌ی گرم با وی گپی صمیمانه زدیم. متولد ۱۳۴۹ است. فارغ‌التحصیل دانشگاه شهید بهشتی؛ دوره لاپاروسکوپی را در بیمارستان میرزا کوچک‌خان دانشگاه تهران گذرانده و هم اکنون نیز مشغول گذراندن دوره‌های تخصصی لیزر درمانی است. جوان است و آرام اما، پخته و پرتجربه. به کشورهای مختلفی سفر کرده و در کنگره‌های پزشکی شرکت کرده است. امسال نیز موفق شده با همکاری دیگر همکارانش NGO «تپش» را به ثبت برساند.

از او می‌پرسم:

✽ چرا تخصص زنان و زایمان را برگزیدید؟

این رشته از تخصص‌های سخت و سنگین است. گاهی باید در کمتر از یک دقیقه تصمیمات حیاتی گرفت و اجرا کرد. اما فکر می‌کنم لحظه‌ی تولد یک کودک قشنگ‌ترین لحظه‌ی خلقت است. این رشته با روحیات من سازگارتر بود.

✽ تا به حال چند بچه را به دنیا آورده‌اید؟

دقیقاً نمی‌دانم. اما اگر دوره‌ی چهارساله‌ی رزیدنتی را حساب کنم. بیش از دو هزار تا می‌شود.

✽ چند دختر و چند پسر؟

این یکی را اصلاً نمی‌دانم (با خنده) اما، چون خودم دو فرزند پسر دارم اکثر بچه‌هایی را که به دنیا می‌آورم پسر هستند. گاهی همسرم به شوخی می‌گوید باید از حالا دنبال عروس بگردیم.

✽ وقتی کودکی را به دنیا می‌آورید چه حسی دارید؟

حس بسیار زیبایی است. وقتی کودکی سالم به دنیا می‌آید از ته قلب خدا را شکر می‌کنم. هرگز بدون بسم‌الله بندنافش را قطع نمی‌کنم. همین‌طور که او را تمیز می‌کنم. با او حرف می‌زنم. قربان صدقه‌اش می‌روم و ورودش را به جهان خوشآمد می‌گویم. گاهی همکارانم از رفتار من تعجب می‌کنند و می‌گویند خانم دکتر مگر خودتان بچه ندارید؟! همیشه قبل از انجام کار صدقه می‌دهم و پنج بار یا حسین می‌گویم. کار را با نام خدا آغاز می‌کنم و دعا می‌خوانم تا تمام انرژی‌های مثبت را به خود جذب کنم.

✽ اگر کودکی مرده متولد شود؟

خیلی وحشتناک است. سختی کار ما با شنیدن صدای گریه‌ی بچه از بین می‌رود و به قول معروف خستگی از تنمان در می‌آید و اگر غیر از این باشد دردناک است. خدا را شکر در سابقه‌ی کاری من دو مورد بیشتر نبوده است. یکی زمانی که رزیدنت ارشد بودم؛ زنی افغانی فرزندش مرده به دنیا آمد، چون او را دیر به بیمارستان آورده بودند و یک بار هم یکی از بیماران به علت برخی مشکلات، دچار زایمان زودرس شده بود.

✽ تأهل و تعهدتان خللی در یکدیگر به وجود نیاورده‌اند؟

خوشبختانه همسرم با من در این راه هم سو بوده و از کمک‌های بی‌دریغ مادرم نیز بی‌بهره نبوده‌ام (علی‌رغم کشیک‌های سنگین و استرس و...). اگر بخواهیم خوب زندگی کنیم و از تعهدمان هم کم نشود باید انتخاب صحیح داشته باشیم و با ایمان و تقوا کار کنیم.

✽ به نظر شما پزشک نمونه کیست؟

کسی که اول از همه در خانواده‌ی خود اثر مثبت بگذارد، یعنی تربیت فرزندان و همراهی با همسر. دیگر اینکه سطح علمی خود را افزایش دهد و به دانش و اطلاعات قبل اکتفا نکند و به قولی، همیشه دانشجو بماند و تحت هر شرایط بیماراش را درک کند.

✽ خود را چقدر موفق می‌دانید؟

از راهی که تاکنون پیمودهام راضی‌ام، از صد به خودم نمره‌ی شصت تا هفتاد می‌دهم.

* بهترین ساعات زندگی شما؟

ساعات کار؛ به نظرم این کار هرگز تکراری نمی‌شود و هر بار برایم یک تجربه‌ی جدید است. همان‌گونه که اخلاق و خصوصیات هر فرد با دیگری فرق دارد، بدن هر فرد هم با دیگری فرق می‌کند و واکنش‌های متفاوتی نشان می‌دهد، حتی دو خواهر. بنابراین ساعت کار برایم جالب است و یکنواخت نیست.

بعد از آن هم، سفرهایی که رفته‌ام؛ به ویژه مکه و مدینه که بسیار جالب و خاطره‌انگیز بوده است.

* چگونه به آرامش می‌رسید؟ (با این شغل سخت و پراسترس)؟

قرائت قرآن آرامم می‌کند.

* به جوانان این رشته را توصیه می‌کنید؟

من علاقه‌ی زیادی داشتم و اگر باز هم به عقب برگردم همین انتخاب را می‌کنم. به آنهایی هم که علاقه‌مند باشند و هم از حمایت خانوادگی برخوردارند توصیه



تشکل پزشکان شاهد و ایثارگر.

* هدفتان از تشکیل «تپش» چه بوده؟

ترویج فرهنگ ایثار و شهادت به صورت اصولی. امروزه برخی معتقدند گروه شاهد و ایثارگر امکاناتی را از جامعه گرفته‌اند و به درجاتی رسیده‌اند اما، حالا هیچ بازدهی ندارند. می‌خواهیم کارهایی را که از عهده‌ی گروه پزشکان شاهد بر می‌آید در قبال جامعه انجام دهیم. آن عده معتقدند ایثارگری دیگر معنایی ندارد و مخصوص یک مقطع زمانی بوده در حالی که جامعه اکنون نیاز به بستر مناسب برای گذشت و فداکاری دارد. از دیگر اهدافمان ارتقای سطح علمی گروه خودمان است و نیز اطلاع‌رسانی صحیح علمی و فرهنگی.

* چه تعداد عضو دارید؟

ما در مراحل اولیه کار هستیم و تازه تپش را ثبت کرده‌ایم، با این حال نزدیک پانصد پزشک متخصص و فوق تخصص و سه هزار پزشک عمومی به علاوه، تعداد زیادی از دندانپزشکان و داروسازان به عضویت این تشکل در آمده‌اند تا ان‌شاء... در آینده‌ی نزدیک مجمع عمومی و انتخابات را برگزار کنیم.

* چه فعالیت‌هایی در این زمینه انجام داده‌اید؟

انجمن‌های استانی را پایه‌ریزی کرده‌ایم تا کمک‌های لازم را در مواقع مورد نیاز به نقاط مختلف کشور برساند. فرض کنید حادثه‌ای مثل زلزله‌ی بم رخ دهد. در این فکرم این کمک‌ها را به کشورهای دیگر که نیازمند باشند نیز برسانیم. من معتقدم مسلمانان، به ویژه شیعیان باید فرهنگ انتظار را به جهان بیشتر معرفی کنند و همکاری پزشکان شاهد در مواقع خاص می‌تواند به معرفی و جا انداختن این فرهنگ کمک کند. در حال راه‌اندازی سایتی برای اطلاع‌رسانی و نیز برقراری ارتباط با دیگر NGO ها نیز هستیم؛ و جا دارد از همکاری‌های آقایان دکتر دهقان، ریاست بنیاد شهید و لوانسانی، معاون فرهنگی تشکر کنم که با گروه ما خوب همکاری کردند.

* اگر وزیر بهداشت و درمان شوید...؟

اول زیرساخت‌ها را شناسایی می‌کنم و بدون توجه به جبهه‌گیری‌های سیاسی کارهای اساسی‌ای که مردم به آن نیاز دارند را انجام می‌دهند و از حضور افراد لایق و کارآمد استفاده می‌کنم.

* شیطنت دانشجویی؟

من چون زود ازدواج کردم شیطنتی نداشتم (با خنده)

* این کلمات برایتان چه چیزی را تداعی می‌کند.

* پیشرفت و ترقی.

* تلاش زیاد!

* حکیم ابن‌سینا.

* اسطوره‌ای بی‌بدیل و عالی در پزشکی!

* چاقوی جراحی.

* به بیمار کمک می‌کند!

* میکروب.

* عامل مزاحم!

* گریه‌ی نوزاد.

* صدای ملکوتی!

* آینده.

ما شیعه هستیم و منتظر، پس روشن است!

* رمز ماندگاری.

تا هر زمان به تعهد عمل

کنم خواهم ماند. اگر تعهد

برود من هم خواهیم رفت.

* و کلام آخر؟

تنت به ناز طبیبان

نیازمند مباد! (حافظ)



می‌کنم، ولی غیر از این باشد زود می‌شکنند و پشیمان می‌شوند.

* دو کلمه حرف حساب با جوانان؟

کار گروهی را یاد بگیرند. در سفری که به چین داشتم دیدم که جوانان آنها کار کردن جمعی را خوب یاد گرفته‌اند و همین باعث شده است برخلاف جمعیت زیادشان (یک میلیارد و دویست و هفتاد میلیون نفر) به یک قطب بزرگ اقتصادی تبدیل شوند. کار گروهی، یعنی همه کار و تلاش می‌کنند برای همه.

هر کس موفقیت و پیشرفت دیگران را پیشرفت خود می‌داند. اما ما از کودکی یاد گرفته‌ایم درس بخوانیم و نمره‌ی بیست بگیریم برای خودمان!

اگر ما هم دست به دست هم دهیم و با هم کار کنیم آن وقت است که راه‌ها باز می‌شوند.

* شهادت پدرتان چه تأثیری بر زندگی شما داشته؟

این که من از ابتدا رشته‌ی پزشکی را برای تحصیل انتخاب کردم به توصیه‌ی پدرم بود. قبلاً دوست داشتم زیست‌شناسی بخوانم و دبیر شوم اما، آخرین باری که پدرم از جبهه به مرخصی آمد به من توصیه‌های زیادی کرد. یکی از آن توصیه‌ها تحصیل در رشته‌ی پزشکی بود. این را گفت و عازم جنگ شد.

فکر می‌کنم او چیزی را می‌دید که من نمی‌دیدم! پس از آن ایشان ده سال مفقودالتر بود و ما چون منتظر بازگشت ایشان بودیم با امید زندگی می‌کردیم. زمانی خبر شهادت او رسید که من دانشجوی بودم و شخصیت اصلی‌ام شکل گرفته بود و چون فرزند بزرگ خانواده بودم، توانستم روحیات مثبت را به بچه‌های کوچک‌تر از خود انتقال دهم.

* تا به حال شده بیماری را رایگان معالجه کنید؟

بله. من با خیریه‌ی امدادگران عاشورا همکاری دارم و بیمارانی که از آنجا معرفی می‌شوند رایگان پذیرش و درمان می‌کنم.

* NGO «تپش» به چه معناست؟

امروزه برخی معتقدند گروه شاهد و ایثارگر امکاناتی را از جامعه گرفته‌اند و به درجاتی رسیده‌اند اما، حالا هیچ بازدهی ندارند. می‌خواهیم کارهایی را که از عهده‌ی گروه پزشکان شاهد بر می‌آید در قبال جامعه انجام دهیم. آن عده معتقدند ایثارگری دیگر معنایی ندارد و مخصوص یک مقطع زمانی بوده در حالی که جامعه اکنون نیاز به بستر مناسب برای گذشت و فداکاری دارد. از دیگر اهدافمان ارتقای سطح علمی گروه خودمان است و نیز اطلاع‌رسانی صحیح علمی و فرهنگی





ششمین جشنواره دانشجویان مبتکر، مخترع بسیجی و شاهد و ایثارگر

نخبه‌های مخترع و مبتکر

منصوره قنادیان



شاهین می‌گوید: «کشورهای زیادی به من پیشنهاد تولید با تمام هزینه‌هایش را دارند، ولی من قبول نکردم؛ چون دوست دارم دارو در جهان به نام ایرانی به مصرف برسد و اینکه در حال حاضر تلاش می‌کنم دارو را به تولید انبوه برسانم.»

بسیج دانشجویی را بر آن داشت که صاحبان این آثار را معرفی، تقدیر، تشویق و از همه مهم‌تر حمایت کند تا چرخه‌ی تولید علم و پژوهش در کشور رونق بیشتری پیدا کند.

این جشنواره با اهدافی چون، تجلیل و معرفی الگوهای موفق در بدنه‌ی بسیج و جوانان، بالا بردن بنیه علمی دانشجویان ممتاز، تشویق و حمایت و ایجاد شور و نشاط و تحرک علمی در دانشجویان بسیجی، ایجاد زمینه و فضای سالم و مناسب برای رشد و شکوفایی استعدادها، علمی و پژوهشی و در آخر حمایت و تقویت دستاوردهای اختراع، ابتکار و روح خلاقیت اختراعات دانشجویان بسیجی، ممتاز برگزار شد.

علاوه بر اختراع و ابتکار، طرح‌ها و پروژه‌های تحقیقاتی، تألیف و ترجمه کتاب و مقالات علمی، پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد و دکترا در این جشنواره شرکت کردند.

طبق آمارهای موجود ۱۹۴۷ محقق و پژوهشگر در ۳۰ مرکز علمی فعالیت می‌کنند که از میان آنها ۱۸۹ طرح صنعتی، ۶۲ طرح دفاعی، ۲۱۶ اختراع و ۲۶ اکتشاف است.

همچنین در این جشنواره از امیر باقری گرمارودی از دانشگاه بین‌المللی امام خمینی در مقطع کارشناسی ارشد رشته‌ی شیمی تجزیه به عنوان رتبه‌ی اول اختراع و مقاله تقدیر شد. اختراع گرمارودی باز یافت شیمیایی ضایعات پلی اتیلن ترفتالات، باز یافت پلی ال از ضایعات فوم‌های نرم و باز یافت پلی یورتان به روش شیمیایی بود.

جایی برای دیدن

از صبح توی سالن خبرهایی بود. شلوغ و پر سر و صدا، هر نیم ساعت یک بار یکی از مسئولان بالا می‌رفت و سخنرانی می‌کرد. در هر گوشه‌ای هم

«فقط یک قطعه زمین می‌خواهم تا دارویم را در آن کشت کنم.»

جمله‌ی بالا درخواست مخترع جوان کشورمان است که خواسته‌ی خود را این گونه اعلام کرده است. چون در غیر این صورت به گفته‌ی خودش ممکن است پای قرارداد با شرکت‌های معتبر کشورهای اروپایی را امضا کند.

۴ دی‌ماه در تالار شهید مطهری دانشگاه تربیت مدرس تهران خبرهایی بود. تعدادی از مسئولان و رئیس رؤسا و وزیر علوم دور هم جمع شده بودند تا ششمین جشنواره‌ی دانشجویان مبتکر و مخترع بسیجی و شاهد ایثارگر را بر پا کنند. این جشنواره هر سال برگزار می‌شود، ولی امسال خیلی گسترده‌تر و رسمی‌تر شروع به کار کرد.

مسئله‌ی جنبش نرم‌افزاری و جهاد علمی مدتی است که با صحبت‌های رهبر جرقه خورده است و به همین خاطر از دغدغه‌های ذهن مسئولان و الگویی برای فعالیت‌های علمی و پژوهشی دانشجویان و اساتید بسیجی شده است.

از این رو، ششمین جشنواره دانشجویان ممتاز مبتکر، نوآور بسیجی، شاهد و ایثارگر با شعار «دانشجوی بسیجی، جهاد علمی، استقلال علمی» برگزار شد.

در قدم اول با استقبال شدید شرکت‌کنندگان نسبت به سال‌های گذشته و کیفیت بالای این آثار، معاونت علمی سازمان



چهار سال و نیم روی دارویش کار کرده است و هیچ‌گونه مشابهی در جهان ندارد. اگر حمایت شود می‌تواند با قیمت بسیار کمی در اختیار همه قرار بگیرد.

شاهین گوانجی در حالی که به دارویش نگاهی می‌کند، می‌گوید: «زمانی که برای شرکت در مسابقات به آلمان رفته بودم ۲۱ شرکت معتبر داروسازی دنیا از من برای تولید دارویم در کشور آنها دعوت کردند و من قبول نکردم، چون دوست دارم دارویم به نام ایرانی اسلامی در جهان تولید و مصرف شود. زیرا در غیر این صورت با قیمتی صد برابر تولید داخلی به دست مردم می‌رسد.

در آخر هم می‌گوید: «هنوز هیچ اقدام حمایتی از طرف مسئولان از من نشده است و اینکه برای تولید دارو هیچ امکانات خاصی نمی‌خواهم، ولی اگر تولید شود به اقتصاد کشور کمک زیادی می‌کند.»

عیب ایتالیایی

ناصر بشیز از بچه‌های خوب و اهل دزفول بود. ۱۱ دستگاه ثبت اختراع داشته که یکی از آنها را که مقام اول استان خوزستان در رشته فنی و مهندسی به دست آورده بود را در این نمایشگاه ارائه کرده است.

با لهجی شیرین جنوبی حرف می‌زد و درباره‌ی اختراعاتش توضیح می‌داد:

«در بعضی از شهرها بیشتر خانه‌ها و آپارتمان‌ها به خاطر کمبود فشار آب از پمپ‌ها و الکتروموتورها استفاده می‌کنند. روی این الکترو موتورها یک منبع قرار می‌گیرد که ساخت کشور ایتالیاست و معایب زیادی دارد. فعل و انفعالات انجام‌شده درون منبع کیفیت آب را پایین می‌آورد. رنگ آن سیاه رنگ شده و آن را غیرقابل آشامیدن می‌کند. رسوبات شدید و زیاد در این آب باعث زخم معده، زخم روده، سنگ کلیه می‌شود. ما با طرح پیشنهادی خود و با ساخت منبع مشابه جای آب و هوا عوض شده است و عوارض یاد شده را ندارد.»



مضطرب به نظر می‌رسید، ولی خوشحالی را از چشمش می‌خواندم. تنها حرف قشنگی که زد این بود: «دوست دارم دارویم به نام ایرانی و اسلامی در جهان به مصرف برسد.»

شاهین گوانجی از دانشگاه آزاد واحد خوراسگان اصفهان در مقطع کارشناسی رشته‌ی گیاه پزشکی رتبه‌ی اول اختراع را آورده و داروی آفت دهان را ساخته است که کمتر از ۴۸ ساعت زخم‌های داخل دهان را درمان می‌کند و تأییدیه‌های علمی بر این دارو و اینکه از هیچ‌گونه مواد نگهدارنده شیمیایی برای ساختن استفاده نشده و صددرصد گیاهی است باعث اعتبار علمی آن شده است.

دارویش را برای اولین بار در جهان اختراع کرده است و ۴ مدال جهانی، ۳ طلا و یک نقره گرفته و در سال‌های ۲۰۰۵، ۲۰۰۶،

۲۰۰۷ به عنوان برترین مخترع جهان شناخته شده است.

شاهین می‌گوید: «کشورهای زیادی به من پیشنهاد تولید با تمام هزینه‌هایش را دارند، ولی من قبول نکردم؛ چون دوست دارم دارو در جهان به نام ایرانی به مصرف برسد و اینکه در حال حاضر تلاش می‌کنم دارو را به تولید انبوه برسانم.» گوانجی از خاصیت‌های دارو، بدون سوزش و درد، خاصیت عدم سرطان‌زایی، بی‌حس‌کنندگی و خنک‌کنندگی را برای ما گفت.

یک خبرنگار را می‌دیدید که با تلفن خبرهای داغ را می‌خواند و رقابت سختی در رفتن خبرها روی سایت‌ها یا به روزنامه‌ها بود.

من هم که از این همه شلوغی پلوغی خسته شده بودم و از صبح هم مشغول نوشتن بودم. بیرون آمدم تا به نمایشگاه سری بزنم و با برو بچه‌های مخترع گپی بزنم. چون کنار این جشنواره، نمایشگاهی از آثار بچه‌های نخبه‌ی بسیجی بر پا بود. شور و هیجان خاصی در داخل نمایشگاه حاکم بود.

هر کسی در غرفه‌ی خودش مواظب بود و دائم روی محصول و اثر خودش سرک می‌کشید تا همه چیز سر جای خودش باشد. چون در آخر مراسم قرار بود تمام مسئولان از این نمایشگاه دیدن کنند. با هر کسی هم که صحبت می‌کردی حرفی برای گفتن داشت. بعضی‌ها راضی بودند و بعضی‌ها هم ناراضی.

یکی می‌گفت (البته این رو نشنیده بگیرید): «اگر وزیر علوم امروز به غرفه‌ی من نیاد من به آلمان می‌روم و دیگر به ایران بر نمی‌گردم.»

یکی دیگه می‌گفت: «من مطمئنم که طرحم جزء برگزیده‌های جشنواره می‌شود، چون چند سال خواب و خوراک را از من گرفته است.»

برترین مخترع جهان

همین طور که راه می‌رفتم دیدمش که آرام و ساکت گوشه‌ای ایستاده بود. کمی



مسئله‌ی جنبش نرم‌افزاری و جهاد علمی مدتی است که با صحبت‌های رهبر جرقه خورده است و به همین خاطر از دغدغه‌های ذهن مسئولان و الگویی برای فعالیت‌های علمی و پژوهشی دانشجویان و اساتید بسیجی شده است





گذری و نظری بر یک نمایشگاه

هنرهای از دست رفته

مریم ناکی



«گنجینه‌های از یادرفته‌ی هنر ایران» از دیگر نمایشگاه‌های جذاب هنری فرهنگستان هنر صبا بود که با همکاری مجموعه فرهنگی - هنری «آسمان» و مشارکت وسیع مجموعه‌داران خصوصی به تازگی برگزار شد. در این نمایشگاه برای اولین بار، مجموعه‌ای متشکل از کارگاه‌های تخصصی، نشست‌های پژوهشی، فیلم دستاوردهای هنری چند قرن هنر ایران به نمایش در آمد و از منظرهای مختلف مورد بررسی و تحلیل قرار گرفت.

تماشای آثار هنری همیشه لذت‌آور است اما، بازدید از آثار هنری پیشینه‌ی کشورمان لطف دیگری دارد. گنجینه‌هایی که گرد و غبار زمان، آنها را به فراموشی سپرده و در پهنی خاک و آب کشورمان کمتر افرادی را می‌توان سراغ گرفت که به این هنرها مشغول باشند. گرد آوردن همین انگشت‌شمار افراد که به هنر پدران و گذشتگانشان وفادار مانده‌اند در قالب یک نمایشگاه، فرصتی بود برای تعمق و اندیشیدن به هنرهایی که حتی نام‌شان از ذهن‌مان به فراموشی رفته است. سری به این نمایشگاه زدیم؛ حاصل دیده‌ها و شنیده‌ها را در ادامه بخوانید.

مشارکتی به عمق تاریخ

سهام نمایشگاه خیال‌شرفی از این اتفاق هنری، نمایش آثاری است که به روش‌های مختلف از صاحبان آن گردآوری شدند. در این بین اما، نباید مشارکت بسیار خوب مجموعه‌داران خصوصی را نادیده گرفت که راضی به نمایش مجموعه آثار گنجینه‌های ارزشمند خود شدند و از هرگونه همکاری با مؤسسه‌ی فرهنگی - هنری صبا در این اتفاق هنری دریغ نکردند.

از پارچه‌های نقاشی قهوه‌خانه‌ای در ابعاد بزرگ تا ظروف قلمزنی و انگشتری‌های دست‌ساز در این قسمت به نمایش گذاشته شده‌اند و هر کدام برای لحظاتی چشم بیننده را به سیر و سیاحت در هنر گذشتگان‌مان دعوت می‌کند.

چرا؟

کارگاه‌های تخصصی گنجینه‌های از یادرفته‌ی هنر ایران در طبقه‌ی فوقانی نگارخانه خیال‌شرفی، در قالب



غرفه‌های متعدد جذاب‌ترین بخش نمایشگاه است. در این تالار بیش از ۱۰ غرفه در کنار هم به ارائه و نمایش هنر پیشینیان‌مان پرداخته‌اند و از نمای نزدیک به بازدیدکننده این امکان را می‌دهند تا با مراحل و البته سختی‌های شکل‌گیری یک اثر هنری آشنا شود. این بخش هنری رودرو، از استقبال بیشتری برخوردار است و در مقابل هر غرفه می‌توان عده‌ای را دید که گرم پرس و جو هستند تا حس کنجکاوی‌شان را ارضا کنند.

قفل‌سازی، قطاعی، صحافی، میناکاری، گلیم بافی، نمدالی و جاجیم بافی، رنگرزی گیاهی، گیوه دوزی، زری بافی، آجر تراشی و تیشه‌کاری مهم‌ترین غرفه‌های شرکت‌کننده در نمایشگاه‌اند که نام برخی‌شان به عنوان یک هنر به‌راستی که فراموش شده است و با نگاه به آنها ردپای تاریخ را می‌توان در گوشه و کنارشان به تماشا نشست. آثاری که رنگ و بوی گذشته را می‌دهند و عمق پیشینه و فرهنگ کشور همیشه ایران‌مان را به معرض دید می‌گذارند. در حین تماشا فقط به این فکر می‌کنی که راستی چرا باید این آثار و این گنجینه‌ها به فراموشی سپرده شوند و در برخی از آثار جدید هنری حتی ردپایی از آن نیز نبینیم و اگر هم دیده می‌شود به شکلی غیرحرفه‌ای و بی‌تأمل که نشان از عدم مطالعه‌ی هنرمند در تاریخ هنری گذشته‌اش دارد.

قدمتی ۲۰۰ ساله

هنر قفل‌سازی استان چهارمحال و بختیاری اولین غرفه‌ای است که در بدو ورود به سالن، با آن روبه‌رو می‌شویم. این غرفه به استاد «یدالله نیکزاد چالش‌تری» و فرزندش «رامین نیکزاد» اختصاص داده شده است. گمنام‌ترین هنر ایرانی که در حال حاضر در کشورمان و طبیعتاً در جهان جز استاد یدالله نیکزاد کسی به آن نمی‌پردازد. مجموعه‌ای از قفل‌های دست‌ساز قدیمی قرون گذشته که توسط استاد نیکزاد جمع‌آوری شده و در این غرفه به نمایش گذاشته شده است؛ به علاوه ابزار و لوازم مورد نیاز برای ساخت قفل. نگاه به ساختمان تشکیل‌دهنده قفل‌ها و ابزار متنوع مورد نیاز برای ساخت آنها همگی گویای این واقعیت است که این هنر سنتی، چه سختی‌ها و مشقاتی همراه دارد و به راحتی پدید نمی‌آید. و از آن مهم‌تر، صبر و حوصله‌ی، استادان این کار است که با چه ظرافت و صبوری نسبت به ارائه‌ی هر چه بهتر اثر هنری‌شان همت می‌گماشته‌اند.

گفته‌ها و شنیده‌ها حاکی از آن است که هنر قفل‌سازی به دوره‌ی هخامنشیان بازمی‌گردد. دوره‌ای که مردمان آن عصر برای حفاظت از اشیاء فضاها و امکان خود دست به ابداع چنین شی‌ای زدند. قفل‌سازی پیشینه‌ی کاملاً ایرانی دارد و در دنیا این رشته را به عنوان هنری ایرانی می‌شناسند.

«رامین نیکزاد» فرزند استاد نیکزاد، جوان با حوصله و خوش برخوردی است که از کودکی به این رشته رو آورده تا در آینده دنباله‌رو راه پدر برای زنده نگه داشتن هنری باشد که نسل سنتی آن دیگر رو به انقراض می‌رود. ایشان این قبیل نمایشگاه‌ها را در آشنا کردن اذهان عمومی با گنجینه‌های از یادرفته هنرهای کشورمان بسیار مؤثر می‌دانند.

او می‌گوید: «البته باید تبلیغات خوبی در کنار برپایی این گونه نمایشگاه‌ها صورت گیرد تا مردم برای بازدید بیایند. متأسفانه درباره‌ی این نمایشگاه و حرکت خوب هنری، آن طور که باید تبلیغ نشده است و به همین دلیل بازدیدکنندگان آنچنانی هم نداریم. در صورتی که در نمایشگاه صنایع دستی سال گذشته که ما هم در آن شرکت داشتیم، مردم استقبال خیلی خوبی کردند.»

از چگونگی رو آوردن پدر به این رشته که سؤال می‌کنم به اجدادش اشاره می‌کند که از دویست سال گذشته این هنر را سینه به سینه به آنها انتقال داده‌اند: «در حال حاضر، یکی از قفل‌هایی که مرحوم پدر بزرگم ساخته، در مکه و خانه‌ی خدا استفاده می‌شود. ایشان شاگرد حاج عبدالله ریاحی قفل‌ساز بودند. استادی که یکی از قفل‌های اصلی خانه‌ی خدا متعلق به هنر دست ایشان است. نکته‌ی جالب درباره‌ی پدر بزرگم این است که وقتی به خانه خدا مشرف شد در آنجا تصمیم به ساخت قفل می‌گیرد و به دلیل اینکه ابزار کار همراهش نبوده، در همان جا شروع به ساخت ابزار مورد نیاز می‌کند و بعد هم ساخت قفل.»

ساکن شهرستان «چالش پُر» هستند و در همان جا کارگاه مجهز قفل‌سازی‌شان

دایر است. رامین نیکزاد درباره‌ی پدرش استاد بدالله نیز می‌گوید: «یکی از قفل‌های پدرم در موزه‌ی لوور پاریس است. همچنین کوچک‌ترین قفل دنیا در ابعاد ۴ میلیمتر هم توسط پدرم ساخته شده است. در حال حاضر هم در کشور خودمان بیشتر برای اماکن خاص به پدرم سفارش قفل داده می‌شود که البته در مقایسه با کشورهای اروپایی کمتر است، چرا که آنها نسبت به این رشته و کارهای سنتی ایرانی بسیار توجه دارند و علاقه‌مندند.»

تماشای قفل‌ها از نمای نزدیک به خوبی نشان‌دهنده‌ی حضور هنرهای سنتی دیگری چون قلم‌زنی، مشبک‌کاری و تذهیب‌کاری است که با ظرافت خاصی بر بدنه‌ی فلزی آنها حکاکی شده. هر چه بیشتر نگاه می‌کنی و غرق این گنجینه‌ی از دست‌رفته می‌شوی به سختی‌های تولید آن بیشتر پی می‌بری. به دشواری‌های شیرین هنری که تمام ابزار مورد استفاده‌اش نیز کار دست است. ابزاری چون گیره، سندان، چکش، سوهان و...

و خود این ابزار نیز به نوعی اثری هنری‌اند. خوشبختانه رشته‌ی قفل‌سازی سنتی به همت خاندان نیکزاد تا به امروز زنده مانده است و البته زنده خواهد ماند. رامین جوان‌ترین قفل‌ساز سنتی کشورمان بر این مسئله با جدیت تأکید دارد و می‌گوید: «به نوعی توفیق اجباری بود که من وارد این رشته شوم. خصوصاً که تنها پسر خانواده هستم و باید این هنر را می‌موختم تا در این سیر ۲۰۰ ساله وقفه‌ای ایجاد نشود و از همه مهم‌تر، این رشته به فراموشی سپرده نشود.» احساس رضایتش را به خوبی می‌توان از چهره‌ی آرام و کلام شمرده شمرده‌اش درباره‌ی دنیای این رشته کاملاً احساس کرد. و صحبت‌هایش را این‌طور تکمیل می‌کند: «قدیم‌ترها هنر قفل‌سازی در بیشتر استان‌های کشورمان به کار گرفته می‌شود، ولی متأسفانه در حال حاضر کاملاً از بین رفته است. جالب است بدانید از لحاظ مکانیزم، این نوع قفل‌های دست‌ساز، نسبت به قفل‌های امروزی محکم‌تر و حتی پیشرفته‌ترند و با وجود شباهت ظاهری که دارند اما، کلید هیچ کدام به دیگری نمی‌خورد.»

حرکت هنرمندانه قیچی و دست

غرفه «قطعی» یکی دیگر از غرفه‌های جذاب نمایشگاه «هنرهای از دست‌رفته» است. هنری که قدمت ۸۰۰-۹۰۰ ساله‌ی دارد و از چین و از راه جاده‌ی ابریشم به ایران آمده است.

قطعی به تدریج و به تناسب خصوصیت ایرانیان با تغییرات و ابداعاتی در بین علاقه‌مندان این رشته، رشد و گسترش پیدا کرد و امروزه جزء هنرهای تزئینی است که به مرور زمان کاربردش محدود و محدودتر شد.

«بیژن چوبک» هنرمند قطعی کشورمان در پشت میزی پر از آثار قطعی، سخت مشغول کار و در همان حال پاسخ به مراجعه‌کنندگان است. متولد ۱۳۴۴ شهرستان خرمشهر است که از آن به عنوان شهر خاک یاد می‌کند. دیپلم نقاشی و کارشناسی صنایع دستی دارد و ۲ سال است که به شکل حرفه‌ای در این رشته بر کاغذ برش‌های هنرمندانه می‌زند و در این راه به تجربیات جدیدی نیز دست یافته است: «خیلی اتفاقی و از طریق سرگرم کردن پسر کوچکم وارد دنیای این رشته شدم. پسر من خواست که همچون او با قیچی بر کاغذ برش ایجاد کنم و این اجابت خواهش کودکانه‌ی او، مرا نسبت به هنر قطعی علاقه‌مند کرد.»

کاغذ بری یا هنر قطعی در گذشته به استفاده از کاغذ و تیغ روی شیشه انجام می‌شده که اغلب به نقوش قرینه و آزاد خلاصه شده است. هنری که امروزه با استفاده از قیچی بر کاغذ برش ایجاد می‌کند این امکان را فراهم می‌کند تا هنرمند به بیان لحظه‌ای از احساس خود بپردازد: «همین که می‌توان احساسات را در چند دقیقه و با استفاده از قیچی بر کاغذ بیان کرد برای من لذت است. بدون هیچ‌گونه طرح و نقشه‌ای از قبل و کاملاً برگرفته از ذهنیت و احساس درونیت.»



می‌گوید یک هنرمند قطعی در حال خلق یک اثر است و این هم یکی دیگر از جذابیت‌های این

رشته است. چوبک، نهایتی در این رشته برای خود متصور نیست و فکر



می‌کند که این رشته خودش به طور خودجوش در درون او به رشد ادامه خواهد داد. به همین دلیل نمی‌تواند اوچ و پایانی برای آن پیش‌بینی کند. در غرفه‌ی کاغذی و رنگارنگش کنجکاو می‌شوم که چون او قیچی بر دست گیرم و برای لحظاتی فوران احساساتم را از تماشای این نمایشگاه روی کاغذ تخلیه کنم. حرکت هنرمندانه دست و قیچی.

صحافی را از یاد مبر!

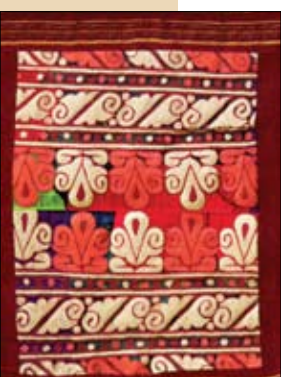
نمی‌توان به سادگی و در اندک زمانی از کنار این غرفه‌ها عبور کرد. دلت می‌خواهد ساعت‌ها بنشیند و نظاره‌گر باشی. دلت می‌خواهد اصلاً

خودت هم دست به کار شوی. دلت می‌خواهد تماشا کنی همه‌ی آن چیزهایی را که ندیده بودی‌شان یا فراموش کرده بودی‌شان. غرفه‌ی صحافی برادران عتیقی نیز همچون دیگر غرفه‌ها در طول نمایشگاه به شکل کارگاهی به ارائه‌ی گام به گام این رشته می‌پردازد. نسل آنها نیز ۶۰۰ سال است که صحاف بوده‌اند و این همه سال به زبان شاید آنقدر زیاد به نظر نرسد اما، در معنای واقعی چیزی فراسوی تاریخ کشورمان است. صحافی سنتی قرآن خط «عبدالله طباطبائی - خوشنویس معروف دوره صفویه» که در حال حاضر در موزه نگهداری می‌شود. صحافی کتاب نظامی گنجوی در ابعاد بزرگ و ترمیم حاشیه‌های صدمه‌دیده‌ی ۱۵۰۰ برگه‌ی آخر که همگی با کاغذهای دست‌ساز، رنگ‌آمیزی به سبک همان دوره و جلدی به سبک قرن ۱۶ میلادی و صحافی قرآن‌های نفیس موزه‌داران شخصی در انگلیس و دانمارک از مهم‌ترین آثاری است که توسط برادران عتیقی و مرحوم پدرشان؛ «حسین عتیقی» صحافی و مرمت شده است.

صحافی نیز هنری است که به ایران وسیع دوره‌های قبل برمی‌گردد و در حال حاضر، در کشورهای سوریه، مصر، عراق، انگلستان، فرانسه و دیگر کشورهای که موزه‌های هنرهای اسلامی دارند رواج دارد. البته نباید فراموش کرد که همگی این صحاف‌کاران خارجی توسط هنرمندان ایرانی تعلیم داده شده‌اند. این رشته نیز از ساخت کاغذ تا مرمت اثر به شکل سنتی و دستی انجام می‌شود و هنرمندان حال حاضر این رشته نیز همگی پرورش‌یافته‌ی دست این دو هنرمند صحاف، برادران عتیقی‌اند که رشته‌ی صحافی با گوشت و استخوان‌شان در آمیخته و عجین شده است.

مجال اندک است و میل به تماشا بی‌پایان، هنرهای از یاد رفته‌ای که در عصر سرعت کنونی مان آنقدر کم‌رنگ شده‌اند که دیگر نمی‌توان حتی ردپایی از آنها دید. نمی‌توان دل بر گرفت از آثار هنری اقوام ترکمن و چشمان عمیق و خسته‌ی بانو «چپر نصیری» ۷۸ ساله که این همه راه را از شهرستان گنبدکاووس آمده تا در کنار دیگر آثار هنری از یاد رفته مردمان دیارش بنشینند و از صلابت مادران هنرمند گذشته‌اش برایمان حرف بزنند. تماشای قالی که پرچم ۱۹۴ کشور بر آن نقش شده است و پوستین چرمی زرد رنگی که توسط زنان همشهری‌اش دوخته شده به راستی که تحسین‌برانگیز که نه، وصف‌ناشدنی است.

راستی چرا قدر هنرمندان و هنر گذشتگان‌مان را نمی‌دانیم. آنقدر زیاد که دیگر به فراموشی رفته‌اند. گیوه‌های دست‌ساز اراکی، رنگ‌رزی گیاهی، قفل‌های سنتی و همه‌ی آنچه که صنایع دستی ایران‌اند و ایرانی‌اند...





شکوه ریسک کردن

دکتر لئوبوسکالیا
ترجمه: لادن خضری

به قدری عصبانی می‌شوند که انگار به حقوق فردی‌شان تجاوز کرده‌ام و با عصبانیت می‌پرسند، «من شما را می‌شناسم؟» می‌گویم: «نه، ولی اگر همدیگر را می‌شناختیم، خوب نبود؟» عده‌ای هم می‌گویند: «خیر، خوب نبود!»

اگر خیال می‌کنید دل من نمی‌شکند، باید بگویم این طور نیست؛ ولی من در وجود مکانیسم دفاعی عجیبی دارم که خیلی زود بر جریحه‌دار شدن احساساتم غلبه می‌کند. اگر فروید این حرف را بشنود، در گور بر خود می‌لرزد. من قدم‌زنان از این جور آدم‌ها دور می‌شوم و به خودم می‌گویم: «ای وای! چه حیف شد که نخواستند با من آشنا شوند. آخر من خیلی ماه هستم! فردا که آنها را ببینم، دوباره سلام می‌کنم و به آنها فرصت می‌دهم که مرا بشناسند.»

باور کنید نتیجه‌ی این کار، عالی است. وقتی دوباره آنها را می‌بینم، می‌گویم: «سلام!» و اگر آنها باز بپرسند: «آیا شما را می‌شناسم؟» می‌گویم: «بله! ما دیروز یکدیگر را دیدیم!»

یاد بگیرید که صدها بار ریسک کنید. به دنیای کودکی‌تان برگردید. به موقعی که دنیا برایتان یک راز عظیم و حیرت‌آور بود و باید از آن سر در می‌آوردید. به خودتان بگویید: «می‌خواهم همه چیز را حس کنم، بچشم، بفهمم، ببویم، ببینم، بشنوم و اگر همه‌ی عمرم را هم صرف این کارها بکنم، باز هم فرصتم کم است. پس بهتر است همین الان شروع کنم.» برای هر لحظه‌ی عمرتان طوری ارزش قائل شوید که انگار آخرین لحظه‌ی عمرتان است و به همین دلیل باید به بهترین نحو بگذرد.

هر بار که دستمان را به طرف کسی دراز می‌کنیم، این احتمال هست که برگردد و به ما سیلی بزند، ولی باز هم این خطر پنجاه - پنجاه را قبول می‌کنیم؛ چون سیلی خوردن بهتر از آن است که خودمان را در میان انواع توهمات، تنهایی‌ها و ناامیدی‌ها غرق کنیم یا به ضرب و زور قرص اعصاب راه برویم.

یکی از زیباترین منظره‌هایی که در عمرم دیده‌ام، یک روز در پارک اتفاق افتاد. در آنجا بابا و مامانی را دیدم که بین این همه کار و برنامه‌های مهم و دیوانه‌واری که انجام می‌دهیم، لطف کرده و کودکشان را به پارک آورده بودند. بچه‌ی کوچک راه افتاد که به طرف دریاچه برود. بابا از جا بلند شد و خواست جلوی بچه را بگیرد. مامان که قطعاً آدم دوست‌داشتنی و منحصر به فردی بود، دوید و بازوی بابا را گرفت و گفت: «بذار بره» و بچه که به زحمت راه می‌رفت، تاتی‌تاتی‌کنان رفت و توی آب افتاد. البته این داستان، پایان غم‌انگیزی ندارد، چون آن بچه غرق نشد. من مطمئنم که دل مامان داشت می‌آمد توی حلقش، ولی بزرگ شدن، خطر کردن دارد. من یکی از آن دیوانه‌هایی هستم که دوست دارم مردم بدانند آنها را می‌بینم. باور کنید که خیلی از ما انسان‌ها از اینکه کسی ما را نمی‌بیند و انگار وجود خارجی نداریم، خیلی احساس آندوه و بدبختی می‌کنیم. برای همین، من در محوطه‌ی دانشگاه قدم می‌زنم و به آدم‌ها می‌گویم: «سلام! صبح به خیر! حال شما چطوره؟» عکس‌العمل‌هایشان باورنکردنی است. بعضی‌ها می‌گویند: «سلام!» و بعضی‌ها هم درست بر عکس آن،

خودتان را خوب بنویسید

زهرا مدرّسی یزدی



امروز صبح وقتی از خواب بیدار شدید، دیدید که بالای سرتان یک قلم گذاشته‌اند و روی آن نوشته، «خودتان را بنویسید». شما نمی‌دانید داخل این قلم چقدر جوهر هست. آیا با آن می‌توانید فقط یک کلمه بنویسید یا هزاران کتاب و دفتر را پر کنید. همین به شما این امکان را می‌دهد که یا قشنگ‌ترین کلمه و جمله‌ای را که درباره‌ی خودتان می‌دانید روی کاغذ بیاورید، یا از ترس، تند و تند کاغذتان را خط خطی کنید.

کسی به شما چیزی را دیکته نمی‌کند. اصلاً می‌توانید این قلم را گوشه‌ای پرت کنید و بگذارید به مرور زمان، جوهرش خشک شود. اما اگر خواستید بنویسید، چه می‌نویسید؟ آن قدر فکر می‌کنید، فکر می‌کنید و فکر می‌کنید تا وقتتان تمام می‌شود و حتی یک کلمه هم ننویسید؟ آن قدر با ترس و لرز می‌نویسید که انگار همین الان جوهرش تمام می‌شود، یا با بی‌خیالی و بدون فکر، فقط تند و تند می‌نویسید. با این امید که هرگز جوهرش تمام نشود. از عشق می‌نویسید یا از نفرت؟ از خوبی‌هایی که دیده‌اید می‌نویسید یا از بدی‌ها گلایه سر می‌دهید؟ فقط برای دل خودتان می‌نویسید، یا برای اینکه بقیه را شاد کنید؟ خوش خط و پاکیزه و زیبا می‌نویسید یا خرچنگ قورباغه؟ جملات معنی‌دار می‌نویسید یا بی‌معنی و هجو و بی‌سر و ته؟

هر کاری که می‌کنید، هر چه که می‌نویسید، یادتان باشد که شما همین یک بار فرصت دارید تا خودتان را بنویسید، پس: «خودتان را خوب بنویسید.»

می‌چرخد، بالاخره یک چیزی پیدا می‌شود که بیفتد یا بشکند، دائماً از خودمان می‌پرسیم: «وای! چرا این قدر خُلقم تنگه؟»

همه‌ی آدم‌ها انگار مأموریت دارند که کسی را که دست از این جور دیوانگی‌ها برداشته و راحت و سبک زندگی می‌کند و سکوت را به وراجی‌های صد من یک غناز ترجیح می‌دهد، هر چه زودتر «متمدن» کنند و تازه اگر خجالت نکشند، خیلی دوست دارند که به او بگویند: «احمق!»، اما من به شما می‌گویم بهتر است هر چه زودتر یاد بگیرید که چگونه محیط و به ویژه ذهن‌تان را خلوت کنید، و گرنه بالاخره خل و چل می‌شوید. یاد بگیرید که گاهی افسار ذهن‌تان را به گردن خودش بیندازید و بگذارید برود و کمی استراحت کند. خیال نکنید که در چنین سکوت و سکونی، هیچ چیز پیدا نمی‌کند. شما خودتان را پیدا می‌کنید که از هر چیزی در دنیا با ارزش‌تر است.

یک بار در جنوب شرقی آسیا تجربه‌ی حیرت‌انگیزی را از سر گذراندم، اسمش بود: «بی‌ذهنی دُن!» لابد می‌پرسید: «این دیگر چه جور چیزی است؟» در چنین وضعیتی باید تک و تنها، در یک اتاق کاملاً خالی و تاریک و بدون هر گونه محرک خارجی و فقط با «خودتان» بنشینید. غذا را فقط به اندازه‌ای که از گرسنگی نمیرید، برایتان می‌آورند. در تاریکی محض زندگی می‌کنید. نه کتابی دارید که بخوانید، نه تلویزیونی دارید که تماشا کنید و نه کسی را دارید که با او حرف بزنید. فقط شما هستید و شما. نمی‌دانید چه کیفی دارد؛ یک بار هم شده، این کار را بکنید.

اول کار، خیلی ترسیدم و سعی کردم هر جور که شده، به فکر کردن ادامه بدهم و بعد شروع کردم بلند بلند با خودم حرف زدن. فکر می‌کردم اگر زبان و ذهنم کار نکنند، خل می‌شوم، غافل از اینکه تا آن روز خل بوده‌ام! بعد کم‌کم یاد گرفتم که به ذهنم بگویم: «برو به جهنم!» و وقتی که بالاخره دست از سرم برداشت و رفت به جهنم، آرامش و استراحت حقیقی به سراغم آمد.

به شما مژده بدهم که اگر بتوانید افکار فعلی‌تان را مرخص و ذهن‌تان را رها کنید، افکار حیرت‌آوری به ذهن‌تان راه خواهند یافت.

معجزه تعطیل شدن ذهن

دکتر نوبوسکالیا
ترجمه: زهرا رضائی

گاهی وقت‌ها فکر می‌کنم توی این بلبشویی که به اسم «فکر کردن» برای خودمان راه انداخته‌ایم، چطور تا به حال دیوانه نشده‌ایم؟ (از کجا معلوم؟ شاید هم دیوانه شده‌ایم و از بس سرمان شلوغ است، خودمان متوجه نیستیم!) به هر حال ما یاد گرفته‌ایم که هم‌زمان به پنج شش موضوع متفاوت فکر کنیم و بعد مثل آدم‌های منگ از خودمان بپرسیم: «چرا این قدر اضطراب دارم؟»

هر جای این دنیا که می‌روی، می‌خواهند «به زور» یک چیزی یادت بدهند، اما در هیچ‌جا، هیچ‌کس، شادمانی و راحتی را درس نمی‌دهد. انسان بینوا خلق شده که با همه‌ی موجودات عالم دوست باشد ولی، حتی با خودش هم نمی‌تواند دوست باشد!

ما همه‌اش در حال بدو بدو و کندوکاو هستیم. دائماً داریم فکر می‌کنیم، به رختخواب می‌رویم در حالی که سرمان پر از فکرهای جوراجور است و راهی هم برای خالی کردن ذهنمان بلد نیستیم و به همین خاطر، خوابمان نمی‌برد. ما آدم‌ها از سکوت و سکون می‌ترسیم، پس هر جور که شده می‌خواهیم محیطمان را پر سر و صدا و شلوغ نگه داریم.

تصور زندگی در خانه‌ای که دو تا مبل راحتی، یک تکه فالیچه و یک گلدان کوچک دارد، دیوانه‌مان می‌کند، به همین علت سعی می‌کنیم خانه، در، دیوار و خلاصه هر سوراخ سنبه‌ای را با یک چیزی پر کنیم و بیشتر اوقات هم به قدری با نگرانی و بدون رعایت تناسب این کار را می‌کنیم که خانه‌هایمان بیشتر شبیه مغازه‌های سمساری است. در چنین محیطی که نه می‌شود در آن نفس کشید، نه می‌شود پاهایت را دراز کنی، راحت یک لیوان آب بخوری و به هر طرف که



می‌رفتی، با وارد شدن به مراسم افتتاحیه به حال تک تک جانبازانی که در آن مراسم حضور داشتند، غبطه می‌خوردی. آنها تک تک یا همراه کسی به مراسم افتتاحیه‌ی خانه‌ی نور آمده بودند تا اراده‌ی پولادین خود را برای حفظ ارزش‌هایی مانند وطن، دین، خانواده و ملت نشان دهند. آنها آمده بودند تا نشان دهند اگر چه در فهرست جانبازان نابینا قرار گرفته‌اند، اگر چه از لحاظ بیولوژیکی عضوی از اعضای بدنشان را فدا کرده‌اند اما، باز ایستاده‌اند و چو کوه بر سر ایمان خویش استوارند.

ساعت ۹ صبح ششم دی ماه، مراسم افتتاحیه‌ی خانه‌ی نور برگزار شد. در این مراسم که با حضور تنی چند از مسئولان کشوری و لشکری برگزار شد، داوود احمدی‌نژاد، سردار انصاری، آقای مؤذنی و سرهنگ باقری حضور داشتند.

قرار بر آن بود که ابتدا مراسمی در معرفی خانه‌ی نور برگزار شود و پس از ایراد چند سخنرانی، مراسم افتتاحیه‌ی آن توسط «سردار انصاری»، معاون کل بنیاد شهید و امور



خانه نور

خانه‌ای برای دل نورانی این جماعت

م. ایلیا



اگر قرار باشد تمایزی میان انسان و حیوان قائل شد، بی‌شک باید حیوان را موجودی دانست که زندگی‌اش بر اساس ویژگی‌های بیولوژیکی تداوم می‌یابد؛ به عبارت دیگر، حیوان یک کلیت است که از جزئیات بیولوژیکی نظیر دست، پا، گوش، چشم، دهان، معده، روده، شش و... تشکیل شده است. به این ترتیب، بدیهی است وقتی که یکی از این جزئیات از کار بیفتد، کارش مشکل می‌شود. حیوان، بدون دست، بدون پا، بدون گوش و بدون... نمی‌تواند مدت زیادی زنده بماند؛ اما انسان از آنجا که وجودش فقط با بیولوژیکی قوام نمی‌یابد می‌تواند در راه ارزش‌هایش عضوی از اعضای جسمش را فدا کند یا اگر عضوی از بدنش قطع شد به زندگی ادامه دهد. این تفاوت ساده در نگاه اول تقلیل دادن تمایزهای میان انسان و حیوان به نظر می‌رسد اما، در نگاهی عمیق‌تر وقتی با مفاهیمی چون شعور، عقل و ارزش پیوند می‌خورد درخور تأمل و اندیشه است. انسان موجودی است که از جسمانیت، از تن و از خواسته‌های بیولوژیکی‌اش چشم می‌پوشد تا یک سری ارزش‌ها و آمال برتر را تحقق بخشد.

بی‌سبب نیست، نابینایان را روشنندان خطاب می‌کنند. برای آنها نه تنها نور و روشنی غریب نیست، بلکه ملموس‌ترین و آشناترین واژه‌ای است که تا عمق جان درک می‌کنند. حال به این‌ها اضافه کنید نورانیتی که از حس وظیفه و غیرت و مردانگی می‌بارد به هر آنچه سیاهی است و تجاوز. دیگر اینان نیستند که نور را در دل خود حس می‌کنند، بلکه خود روشنایی هستند، حقیقی‌اند از سال‌ها دفاع از خاک و ناموس و دینشان. اگر روز پنج‌شنبه ششم دی ماه به سالن همایش بنیاد شهید و امور ایثارگران تهران بزرگ

بی‌سبب نیست، نابینایان را روشنندان خطاب می‌کنند. برای آنها نه تنها نور و روشنی غریب نیست، بلکه ملموس‌ترین و آشناترین واژه‌ای است که تا عمق جان درک می‌کنند. حال به این‌ها اضافه کنید نورانیتی که از حس وظیفه و غیرت و مردانگی می‌بارد به هر آنچه سیاهی است و تجاوز. دیگر اینان نیستند که نور را در دل خود حس می‌کنند، بلکه خود روشنایی هستند، حقیقی‌اند از سال‌ها دفاع از خاک و ناموس و دینشان

ایثارگران برگزار شود. این چنین پس از قرائت آیاتی چند از کلام الله مجید و بعد از اجرای سرود جمهوری اسلامی ایران، جناب آقای حقیقی، مسئول دبیرخانه‌ی نور به ایراد سخنرانی پرداخت. او در سخنان کوتاهی گفت: «خانه‌ی نور یک NGO است و تنها به کار صنفی می‌پردازد. این تشکل توسط خود ایثارگران تشکیل شده و این برای اولین بار است که چنین اقدامی صورت می‌گیرد.»

پس از سخنان او گروه تواسیح «محراب» کاری در مدح امام علی (ع) اجرا کردند و پس از آن نوبت به معرفی خانه‌ی نور توسط اعضای شورای مرکزی این تشکل رسید. از میان هفت تن از اعضای شورای مرکزی خانه‌ی نور، سه تن پشت تریبون رفتند و هر کدام در سخنان کوتاهی چگونگی شکل‌گیری، اهداف و برنامه‌های این کانون را شرح دادند. آقای مختاری، اولین عضو از اعضای شورای مرکزی این تشکل بود که ضمن اشاره به صنفی بودن این تشکل، گفت: «هدف از افتتاح چنین کانونی هموار کردن مسیر تعامل جانبازان نابینا با بنیاد شهید و امور ایثارگران است. خانه‌ی نور به بررسی مشکلات و مسائل جانبازان و خانواده‌های آنان می‌پردازد و قصد دارد تا حد

ممکن این مشکلات و مسائل را حل کند و با هموار کردن مسیر تعامل جانبازان یا بنیاد به آنان یاری رساند.»

حمید اعتماد، دیگر عضو شورای مرکزی خانه‌ی نور نیز ضمن سخنان کوتاهی چگونگی تشکیل این کانون را توضیح داد و گفت: «خانه‌ی نور به تقاضای جانبازان نابینا شکل گرفت. ما تقاضای خود را تقدیم رئیس‌جمهور کردیم و ایشان پس از بررسی، حکم به تشکیل آن دادند.»

او در ادامه از ساز و کار سازمانی خانه‌ی نور سخن گفت و عنوان کرد: «طی انتخاباتی که هر یک سال یک بار انجام می‌شود هفت نفر از اعضا به عنوان عضو شورای مرکزی انتخاب می‌شوند. انتخاب این اعضا توسط رأی‌گیری از هفتصد نفر عضو کانون صورت می‌گیرد. از این هفتصد نفر، صد و بیست نفر ساکن تهران و مابقی ساکن دیگر مناطق کشور هستند.»

آخرین عضو شورای مرکزی خانه‌ی نور که به ایراد سخنرانی پرداخت، جناب آقای جعفری بود که بحث خود را بیشتر معطوف به فعالیت‌های صورت گرفته توسط این کانون کرد. او از تشکیل مرکز رایانه‌ای سخن گفت و اظهار کرد: «برای دور نمودن جانبازان نابینا از تکنولوژی‌های روز، نظیر رایانه، ما اقدام به آشنا کردن اعضای کانون با رایانه کردیم و اکنون بیش از نیمی از اعضا با تکنولوژی روز رایانه آشنا هستند.»

مراسم افتتاحیه‌ی خانه‌ی نور با مداحی آقای باقری و پس از آن با نمایش فیلم «معراج انسان‌ها» به کارگردانی «یوسف ایروانی» ادامه یافت. فیلم «معراج انسان‌ها» در واقع فیلم مستندی در معرفی فعالیت‌ها و برنامه‌های کانون بود و در آن با چند تن از نابینایان عضو کانون که به مدارج بالای علمی و دانشگاهی رسیده‌اند، صحبت شده بود.

پایان بخش این مراسم، سخنرانی سردار انصاری، معاون کل بنیاد شهید و امور ایثارگران بود که با سخنانی در باب امامت و ولایت آغاز شد. سردار انصاری در ادامه گفت: «بنیاد شهید و امور ایثارگران با این باور که جانبازان و ایثارگران افرادی توانمند هستند و می‌توانند ظرفیت‌های جدیدی در جامعه‌ی ایثارگری ایجاد کنند، تشکیل خانه‌ی نور را حرکتی مبارک در جهت توسعه و ترویج فرهنگ ایثار و شهادت می‌داند و تا حد ممکن از اقداماتی چنین استقبال می‌کند.»

وی در ادامه با اشاره به اینکه این حرکت می‌تواند الگوی مناسب برای دیگران جانبازان باشد، گفت: «خانه‌ی نور نه تنها بنیادی صنفی که یک بنیاد فرهنگی است و در مسیر ترویج و توسعه‌ی فرهنگ ایثار و شهادت گام بر می‌دارد. جانبازان دیگر نیز می‌توانند با تشکیل چنین کانون‌هایی با توانمندی‌هایی که به وجود می‌آورند ظرفیت‌های جدیدی در جامعه‌ی ایثارگری ایجاد کنند.»

معاون کل بنیاد شهید و امور ایثارگران خاطر نشان کرد: «با شکل‌گیری کانون‌های دیگر و به وجود آمدن تعامل میان این کانون‌ها می‌توان خروجی‌های بیشتر و بهتری از چنین تشکلهایی انتظار داشت.»

سردار انصاری پس از آن به اقدامات یکی دو سال

آخر بنیاد شهید پرداخت و ضمن اشاره به اینکه بستری مناسب برای اجرای طرح‌ها و برنامه‌های بنیاد به وجود آمده است از چشم‌انداز ده‌ساله‌ی بنیاد سخن گفت و تأکید کرد: «پروژه‌های همیاران و مشاوران ایثارگر، پروژه‌هایی هستند که در بستر جدید

پی گرفته می‌شوند. هدف، خدمت‌رسانی به جامعه‌ی ایثارگری است و ما در راه این خدمت‌رسانی قصد داریم از مراجعه‌ی ایثارگران به مراکز خدمت‌رسانی بکاهیم و به جای آن، خود به ایثارگران مراجعه کنیم، مشکلات آنها را بررسی نماییم و راه‌حل‌هایی برای آنها ارائه دهیم.»

وی در پایان تصریح کرد: «این پروژه‌ها و طرح و برنامه‌های بنیاد شهید بدون همکاری ایثارگران پیش نخواهد رفت. تا کنون خوشبختانه ایثارگران نشان داده‌اند که پتانسیل‌هایی برای افزایش ظرفیت‌ها در جامعه ایثارگری وجود دارد. تشکیل خانه‌ی نور از این قبیل پتانسیل‌هاست و کار برداران ما در این کانون باید الگوی دیگر جانبازان و ایثارگران قرار بگیرد.»

پس از سخنان سردار انصاری آیین افتتاح خانه‌ی نور توسط ایشان و با حضور جانبازان و ایثارگران نابینا برگزار شد.

در توانمندی جانبازان هیچ شکی وجود ندارد. چرا که همواره شاهد درخشش آنها در زمینه‌های علمی، هنری، فناوری و... بوده‌ایم و مطمئن هستیم که ادامه نیز خواهد داشت. خانه‌ی نور اولین تشکل صنفی جانبازان است که شاید هدف از آن، رسیدگی و بررسی مشکلات و مسائل این قشر از جانبازان باشد، ولی در

دل این تشکل همدلی و همراهی نهفته است. هر چند می‌توان گفت اساس تأسیس این تشکل همان همدلی است.

باشد که از این پس شاهد تشکلهای دیگر اقشار جانبازان باشیم که خود با دست‌های پر توانشان باری از دوش هم‌زمانشان بردارند و مثل همیشه با قدم‌هایی استوار و مستقل برای آبادانی میهن و سرفرازی دینمان تلاش کنند.

خانه‌ی نور نه تنها بنیادی صنفی که یک بنیاد فرهنگی است و در مسیر ترویج و توسعه‌ی فرهنگ ایثار و شهادت گام بر می‌دارد. جانبازان دیگر نیز می‌توانند با تشکیل چنین کانون‌هایی با توانمندی‌هایی که به وجود می‌آورند ظرفیت‌های جدیدی در جامعه‌ی ایثارگری ایجاد کنند.



۴- زن متکی به شوهر نیست و شخصا می‌تواند معاش خود را تأمین کند، یعنی زن در خانه نمی‌ماند، بلکه در خارج از خانه به کاری می‌پردازد. هر چه جامعه صنعتی‌تر شود، از تعداد زنان خانه‌دار کاسته می‌شود.



۵- تسلط پدر بر اعضای خانواده

رو به کاهش و تسلط مادر رو به افزایش است.
۶- گرفتاری‌های بیرونی زن و شوهر سبب شده‌اند که خانواده قسمتی کارکردهای تربیتی دیرین خود را به سازمان‌های دیگری مانند مهدکودک‌ها و کودکانستان‌ها محول کند. با این وصف پدر و مادر هنوز وظایف تربیتی



خانواده همبازی کافی نمی‌یابد و ناگزیر بیش از کودکان دوره‌های پیشین به پدر و مادر توجه می‌کند و رفتار خود را بر رفتار آنان منطبق می‌سازد.

ثانیا چون در جوامع صنعتی، مقتضیات شغلی باعث کوچیدن بسیاری از خانواده‌ها از محلی به محل دیگر می‌شود، کودک توجه بیشتری به پدر و مادر دارد.



خطیری بر عهده دارند. زیرا کودکان معاصر بیش از کودکان گذشته به پدر و مادر خود اعتماد می‌کنند و رفتار آنان را سرمشق قرار می‌دهند. برای اعتنای شدید کودکان به پدران و مادران می‌توان دو علت را شمرد: اولاً خانواده جدید به سبب موانع اقتصادی از افزایش فرزندان خودداری می‌کند. در نتیجه کودک در محیط



۱- خانواده سازمان

اجتماعی کوچکی است مرکب از زن و شوهر و فرزند یا فرزندان که معمولاً فرزند یا فرزندان تا زمانی که رشد کافی نکرده‌اند و از پدر و مادر بی‌نیاز نشده‌اند، جزو خانواده هستند.

۲- خانواده دیگر واحد تولید اقتصادی نیست، بلکه سازمانی است که برای تأمین سعادت زن و شوهر و زادن و بار آوردن فرزند فعالیت می‌کند.

۳- پدر دیگر اختیار امور خانواده را در اعضای خود ندارد و مسئول اعمال خصوصی زن و فرزندان نیست. همه اعضای خانواده جزو جامعه بزرگ محسوب می‌شوند و از حقوق اجتماعی برخوردارند.



ویژگی‌های اقتصادی و اجتماعی خانواده امروزی

○ فهمه مددی

۷- خانواده جدید بیش از خانواده قدیم دستخوش گسستگی است، زیرا زندگی جامعه

صنعتی، خانواده را دچار ناپایداری بسیار ساخته است. مثلاً زن و مرد از لحاظ اقتصادی به یکدیگر وابسته نیستند. اما هنوز مانند زن و مرد جامعه کشاورزی از لحاظ عاطفی به یکدیگر وابستگی دارند و با توقعات زن و مرد قدیم به یکدیگر می‌نگرند و البته چنین وضعی راه جدایی را هموار می‌کند.





- ۹- منع اسراف و تبذیر؛
- ۱۰- جلوگیری از سلطه اقتصادی بیگانه بر اقتصاد کشور؛
- ۱۱- عدالت اقتصادی و کم کردن فاصله طبقاتی؛
- ۱۲- رسیدگی به روستاها و محرومیت‌زدایی از آنها؛

دستاوردهای اقتصادی

پیروزی انقلاب اسلامی دستاوردهای اقتصادی مانند حفظ ذخایر زیرزمینی و جلوگیری از غارت آن‌ها توسط بیگانگان و استثمارگران، جلوگیری از اسراف و تبذیر و سوءاستفاده از بیت‌المال توسط خاندان شاهنشاهی، توجه به روستاها و برخوردار نمودن آن‌ها از امکانات مختلف نوسازی و تقویت امکانات زیست شهری مانند گازرسانی، تقویت زیربنای توسعه مانند تربیت نیروی انسانی ماهر، انرژی، مدل سازی، توسعه ارتباطات و راه‌ها و بنادر...

در مجموع می‌توان گفت دستاوردهای انقلاب اسلامی ایران بی‌شمار هستند. در عین حال چالش‌های داخلی و خارجی انقلاب اسلامی نیز همواره آرمان‌ها و دستاوردهای انقلاب را با مشکل روبه‌رو ساخته است.

آسیب‌شناسی اقتصادی

امام علی (ع) یکی از علل سقوط و زوال حکومت‌ها را تبذیر و هزینه‌های زیان‌بار اقتصادی معرفی می‌کند. روش اقتصادی وی بر اساس عدالت و حقیقت بود و جز به حق عمل نمی‌کرد. وی هیچ‌گونه تبعیض و امتیازی حتی برای خود و نزدیکان قائل نبود. مهم‌ترین اصولی که امیرمؤمنان (ع) در سیاست‌های اقتصادی دولت رعایت می‌کرد عبارت بود از رعایت حال خراج‌دهندگان، همپاری اقتصادی دولت و مردم، استفاده از مالیات جهت عمران و آبادی، عدم تبعیض در اخذ مالیات، برخورد با محتکران و گران‌فروشان، محترم شمردن بیت‌المال، رفاه و آسایش مردم و رسیدگی به طبقات پایین جامعه.

با توجه به سیره امام علی (ع) و با عنایت به رهنمودهای رهبران فکری - سیاسی انقلاب به اجمال مهم‌ترین آسیب‌های اقتصادی انقلاب اسلامی ایران را می‌توان چنین معرفی کرد:

- ۱- وابستگی اقتصادی به قدرت‌های بیگانه؛
- ۲- نداشتن برنامه‌های بلندمدت و کوتاه مدت برای نیل به استقلال و توسعه اقتصادی با توجه به رشد بی‌رویه و نامناسب جمعیت؛ این امر باعث می‌شود امکانات و توانمندی‌های کشور بی‌آنکه راه‌گشای یک اقتصاد مستقل و توسعه‌یافته شود در امور روزمره و زودگذر به کار افتد و از میان برود.
- ۳- عدم توجه به بحران‌های اقتصادی ناشی از روند توسعه یا عدم توجه به رعایت اقشار کم درآمد در ادای برنامه‌های سازندگی و توسعه اقتصادی.
- ۴- عدم وجود فرهنگ کار و انضباط اجتماعی و گرایش به احتکار، دلالتی، گران‌فروشی، قاچاق و سایر شغل‌های کاذب.
- ۵- رانت‌گرایی.
- ۶- جدا شدن مردم از برنامه‌های دولت در طرح‌های سازندگی.
- ۷- افزایش فاصله‌ی طبقاتی، پیدایش ثروت‌های بادآورده و بی‌توجهی به مستضعفان.



انقلاب و اقتصاد

آرمان‌ها، دستاوردها و آسیب‌شناسی انقلاب اسلامی، سه مسئله‌ی به هم پیوسته و مهم‌اند. آرمان‌ها، همان اهداف سلبی و ایجابی انقلابند که مردم به منظور دستیابی به آن‌ها علیه رژیم پهلوی شوریده و تا سرنگونی آن از پای ننشستند، دستاوردهای انقلاب نیز آرمان‌هایی هستند که تحقق یافته‌اند. در درجه‌ی بعد، انقلاب ممکن است پس از پیروزی با انواع آفات، موانع و آسیب‌ها روبه‌رو شود و روند آن را با مشکل مواجه سازد. آسیب‌شناسی انقلاب کمک می‌کند تا انحرافات احتمالی و تدریجی پدیده انقلاب را بشناسیم و با پیش‌گیری از وقوع آن‌ها، انقلاب را در جهت رسیدن به آرمان‌هایش یاری کنیم.

یکی از آرمان‌های مهم انقلاب در کنار آرمان‌های فرهنگی و اجتماعی، سیاسی، آرمان‌های اقتصادی هستند.

هر چند انقلاب اسلامی، انقلابی صرفاً اقتصادی نبوده و به هیچ وجه با الگوهای مارکسیستی قابل تفسیر نیست، در عین حال آرمان‌های آن شامل ابعاد اقتصادی نیز می‌شود:

- ۱- جلوگیری از غارت بیت‌المال توسط خاندان شاهنشاهی و وابستگان آن؛
- ۲- حفظ ذخایر زیرزمینی؛
- ۳- تلاش در راه پیشرفت صنعتی و تکنولوژیک کشور؛
- ۴- استقلال و خودکفایی اقتصادی؛
- ۵- ریشه‌کن کردن فقر و محرومیت؛
- ۶- تأمین نیازهای اساسی؛
- ۷- تأمین شرایط برای اشتغال کامل؛
- ۸- عدم اجبار افراد به کار معین و جلوگیری از بهره‌کشی از کار دیگری؛



تاریخچه

قصه یک نیروگاه

ایران عنوان کند که اورانیوم با درصد غنی ۳/۵ درصد را برای این ۱۹ نیروگاه دیگر نیاز دارد.

نیروگاه اتمی بوشهر در فاز اول ۵۰۰ مگا وات برق در مرحله بعد ۵۰۰ مگا وات دیگر برق وارد مدار برق سراسری کشور خواهد کرد. میزان برقی که به گفته وزیر نیرو ۲ درصد کل برق موجود در مدار را تشکیل خواهد داد، ولی همین رقم به ظاهر کوچک به مرور زمان به مسئله‌ای تقریباً حیثیتی برای دستگاه‌های مختلف فنی و دیپلماتیک کشور تبدیل شده است.

حال باید تا تابستان آینده صبر کرد و دید که این ۵۰۰ مگا وات وارد مدار خواهد شد یا تردیدهای روس‌ها مبنی بر احتمال عدم تکمیل نیروگاه تا پایان سال ۲۰۰۸ بر دیگر گمانه‌زنی‌ها و وعده‌ها غلبه خواهد کرد.

تاریخچه یک نیروگاه

با چراغ سبز و حمایت‌های آمریکا در سال ۱۹۷۶ برابر با ۱۳۴۶ نخستین مرکز تحقیقات هسته‌ای ایران در تهران تأسیس شد تا به این ترتیب اولین گام عملی در این راه برداشته شود.

در سال ۱۹۷۴ (۱۳۵۳) شرکت «زیمنس» آلمان با گرفتن اعتبار اولیه از شرکت «وستینگهاوس» آمریکا، قرارداد احداث دو راکتور آب سبک با توان تولید ۱۲۰۰ مگا وات برق در بوشهر را با دولت وقت ایران امضاء کرد.

تا این جای کار ۱۶۳ کپسول حاوی اورانیوم ۲۳۵ با غلظت ۱/۶ و ۳/۶ درصد تحت نظارت بازرسان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و به صورت پلمب شده از سوی روسیه به ایران تحویل شده است و ۱۷ کپسول هم به عنوان سوخت ذخیره در نظر گرفته شده است تا با توجه به صحبت‌های قبلی روس‌ها مبنی بر تحویل سوخت مورد نیاز نیروگاه ۶ ماه پیش از راه‌اندازی آن بتوانیم امیدوار باشیم که نیروگاه اتمی بوشهر به زودی استارت زده خواهد شد.

برای فعالیت نیروگاه در سال اول به ۸۰ تن اورانیوم نیاز است که در نیروگاه نصب می‌شود و سالیانه باید یک سوم این مقدار از سوخت تعویض و جایگزین شود به همین دلیل در سال دوم راه‌اندازی نیروگاه به ۲۷ تن اورانیوم ۳/۵ درصد برای جایگزینی نیاز است. ادامه برنامه غنی‌سازی اورانیوم توسط ایران اما با واکنش منفی آمریکا مواجه شده است، اما تصمیم دولت برای ایجاد ۱۹ نیروگاه بومی دیگر و مصوبه مجلس مبنی بر تولید ۲۰ هزار مگا وات برق اتمی باعث شده تا

در دهه اخیر بحث تکمیل و راه‌اندازی نیروگاه اتمی بوشهر به یکی از بحث‌های مورد علاقه داخلی و خارجی تبدیل شده است، موضوعی که به زعم بسیاری بیش از حد رسانه‌ای شده است و در چند سال اخیر تحت فشارهایی تکمیل و راه‌اندازی آن به تأخیر افتاده است. ۲۶ آذرماه ارسال سوخت مورد نیاز این نیروگاه عملاً اقدامی عملی برای راه‌اندازی نیروگاه به شمار می‌رفت، نیروگاهی که به گفته آقازاده، رئیس سازمان انرژی اتمی کشورمان ۹۵ درصد آن تکمیل شده و تا تابستان آینده اولین فاز از برق آن وارد مدار سراسری کشورمان خواهد شد، ولی تردید و دودلی مسئولان روسی و صحبت‌های آنها مبنی بر اینکه ممکن است نیروگاه تا پایان سال ۲۰۰۸ نیز تکمیل نشود منجر به ایجاد شک و شبهه‌هایی در این زمینه شده است.



زمستان گذری دکتر در تهران

پایان جستجو در دانشکده فنی

دکتر به همراه «اولی هایونوی»، معاون امور پادمان‌ها و «ویلموس چرونی»، معاون امور سیاستگذاری و روابط خارجی‌اش در یکی از سردترین روزهای تهران پا به فرودگاه امام خمینی (ره) گذاشت و مورد استقبال سعیدی، معاون سازمان انرژی اتمی و سلطانیه نماینده ایران در آژانس انرژی اتمی قرار گرفت.

دکتر به تهران آمده بود تا از میان شش نکته ابهامی که به زعم آژانس میهمم باقی مانده بود، دو نکته را مورد بحث و بررسی قرار دهد، سفری که پیش از آن سفر دیگری نیز در پی داشت و آن هم سفر تیمی از کارشناسان آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به ایران برای بررسی علل و منشاء آلودگی اورانیومی در دانشکده فنی تهران بود.

محمد البرادعی در حالی دو روز را در ایران گذراند که صبح‌شنبه ابتدا به جلیلی، دبیر شورای عالی امنیت ملی دیدار و گفتگو کرد، سپس چند ساعت بعد جلسه‌ای با محمود احمدی‌نژاد، رئیس‌جمهوری کشورمان برگزار کرد و در نهایت به ملاقات مقام معظم رهبری رفت و با ایشان دیدار کرد تا به این ترتیب سفر دو روزه‌اش به کشورمان را به پایان ببرد.

اما دلیل سفر البرادعی به کشورمان چه بود؟ درگیر و دار پیچیدگی پرونده هسته‌ای ایران در آژانس بین‌المللی اتمی و در میانه هیاهوی تبلیغاتی غربی و فشارهای گوناگون، مسئولان و دیپلمات‌های ایرانی فارغ از این فشارها و هیاهوها، طرحی را به آژانس پیشنهاد دادند. این طرح در لایه‌های مذاکرات دبیر سابق شورای امنیت ملی یعنی لاریجانی با محمد البرادعی با نام «طرح اقدام» مطرح شد و بر اساس آن مقرر شد که شش موضوع و نکته مورد ابهام از سوی آژانس به بحث و بررسی و کارشناسی گذاشته شود و پس از هر مرحله بررسی، نتایج این بررسی‌ها به صورت اعلامیه‌ای رسمی از سوی آژانس منتشر شود.

این شش نکته عبارت بودند از «پلوتونیوم» «سانتریفوژهای ۱p و ۲p»، «منشاء آلودگی اورانیومی در دانشکده فنی تهران»، «نیمکره فلزی»، «پلوتونیوم ۲۱۰» و «معدن گچینی».

در مرداد ماه و در اولین دور از بررسی‌ها، موضوع «پلوتونیوم» مورد بررسی قرار گرفت و ابهام رفع‌شده به صورت اعلامیه‌ای رسمی از سوی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی منتشر شد، در گام دوم و در شهریور ماه

دو هزار متخصص آلمانی برای احداث پروژه وارد ایران شدند، به صورت همزمان شرکت فرانسوی «فراماتم» هم ساخت یک نیروگاه کوچک‌تر را در اهواز امضاء کرد و قرار شد تا سوخت مورد نیاز این پروژه‌ها را هم شرکت یورودیف فرانسه تأمین کند.

کارها به خوبی پیش می‌رفت تا اینکه انقلاب اسلامی در سال ۵۷ منجر به سقوط رژیم پهلوی شد و این دستاویزی قرار گرفت تا شرکت‌های آلمانی و فرانسوی در حالی که ۶۰ درصد دو واحد بوشهر و ۱۰ درصد نیروگاه اهواز ساخته شده بود ایران را ترک کنند.

آغاز جنگ بهانه دیگری بود تا پیمانکاران خارجی از حضور در ایران سرباز زنند، در طول جنگ هم حمله‌های هوایی عراق خسارت‌هایی به تأسیسات احداث شده زد و در همین حال ایران مذاکراتی را با کشورهای دیگر برای تکمیل پروژه‌ها پی‌گیری کرد که از آن میان می‌توان به مذاکره با ژاپن اشاره کرد که به سرانجام نرسید.

مذاکرات با روس‌ها ولی به سرانجام رسید و دو کشور در ژانویه ۱۹۹۵ (دی‌ماه ۱۳۷۳) قراردادی به ارزش یک میلیارد دلار برای تکمیل نیروگاه منعقد کردند و تأمین سوخت هم به عهده روس‌ها گذاشته شد.

روسیه متعهد شد یک رآکتور مدل «وی‌وی‌آر ۱۰۰۰» برای ایران نصب کند، ضمن اینکه سوخت هسته‌ای و تربیت کادر متخصص ایرانی نیروگاه بوشهر را هم عهده‌دار شود، بر اساس این قرارداد پیش‌بینی می‌شد که رآکتور بوشهر تا سال ۱۹۹۹ (۱۳۷۷) به بهره‌برداری کامل برسد.

در اولین مرحله توجیه تأخیر در راه‌اندازی، تفاوت ساختاری طرح‌ها و نقشه‌های آلمانی با روسی از دلایل طولانی شدن زمان کار عنوان شد.

تا سال ۱۳۸۱ هم با وجود تلاش‌های غرب برای منصرف کردن روسیه از تکمیل نیروگاه، روس‌ها به فعالیت در پروژه بوشهر مشغول بودند.

از سال ۸۱ و با باز شدن پرونده هسته‌ای ایران در آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، این فشارها بر روس‌ها و کشورمان مضاعف شد و عملاً تکمیل پروژه اتمی بوشهر در گروه پرونده هسته‌ای ایران قرار گرفت، اما ایران همچنان بر راه‌اندازی این پروژه و به سرانجام رسیدنش تأکید داشت، حتی زمانی که پاییز امسال روس‌ها عدم تعهد ایران به پرداخت‌های مالی را بهانه قرار دادند، ایرانی‌ها با جدیت این مسئله را رد کردند و تردیدهای روسیه برای تکمیل چند درصد باقیمانده پروژه را ناشی از فشارهای بیش از حد آمریکا بر طرف روس دانستند. همین مسئله باعث رفت و آمدهای زیاد دیپلماتیک بین دو کشور شد تا بالاخره روس‌ها به ارسال اورانیوم غنی‌شده به نیروگاه موافقت کردند، مسئله‌ای که برای ایران یک نوع موفقیت محسوب می‌شود، هر چند در آخرین بهانه‌جویی‌ها و با وجود ارسال سوخت به نیروگاه پیمانکار نیروگاه یعنی شرکت اتم پروس رسورس عنوان کرده که تنها دلیل برای تأخیر احتمالی نرسیدن تجهیزات خنک‌کننده نیروگاه از کشور ثالث است.

کشور ثالثی که نامی از آن برده نشده است، ولی نرسیدن این تجهیزات که تجهیزات حیاتی یک نیروگاه هستند به عنوان آخرین دستاویز روس‌ها به شمار می‌آید.

باید تا تابستان ۲۰۰۸ صبر کرد و دید که وعده مسئولان کشورمان محقق می‌شود یا بهانه‌جویی‌های روسی به کرسی نشسته می‌شود.

فعالیت سانتریفوژهای ۱p و ۲p بررسی شد و انتشار گزارش آژانس بین‌المللی اتمی ایران مبنی بر عدم انحراف ایران از مواضع صلح‌دوستانه در خصوص انرژی هسته‌ای باعث شگفتی محافل گوناگون در این خصوص شد.

تا به این جای کار بخش مهمی از نکات ابهام‌آمیز پرونده حل شده بود، گروه کارشناسی آژانس به ایران اعزام شد تا دو مسئله دیگر یعنی «سند نیمکره اورانیوم فلزی» و «منشاء آلودگی اورانیومی در دانشکده فنی تهران» را کارشناسی کنند، شاید به خاطر اهمیت همین موضوع بود که دکتر البرادعی ۱۰ روز پس از آغاز سال نو میلادی راهی ایران شد تا در بالاترین سطح با مقامات کشورمان دیدار و گفتگو کند.

به این ترتیب ژانویه برفی و سرد به گرمای مجدد روابط دیپلماتیک ایران و آژانس پیوند خورد، دو موضوع دیگر مورد بررسی قرار گرفت و باید منتظر ماند تا



نتیجه کار کارشناسی و گفتگوهای دیپلماتیک دو طرف در قالب یک گزارش یا اعلامیه به زودی منتشر شود تا گام‌های بیشتری به سمت پایان خوش پرونده هسته‌ای ایران برداشته شود.

بررسی و کارشناسی در خصوص دو موضوع باقیمانده نیز به ماه فوریه و نیمه دوم بهمن ماه موکول شود تا در آن بحث پلوتونیوم ۲۱۰ و معدن گچین هم مورد بررسی قرار گیرد تا شش موضوعی که در طرح اقدام بر آنها تأکید شده به پایان برسد.



گردهمایی بزرگ این دو حزب به وسیله نمایندگان اعزامی ایالت‌های مختلف انتخاب شوند.

گام‌به‌گام با انتخابات آمریکا

سوم ژانویه: مجمع حزبی دموکرات‌ها

و جمهوری خواهان

پنجم ژانویه: انتخابات اولیه جمهوری خواهان در ایالت و ایومینگ که یکی از چند ایالت کوچک آمریکا با جمعیتی زیر ۶۰۰ هزار نفر به حساب می‌آید.

هشتم ژانویه: انتخابات اولیه در نیوهامپشایر

۱۵ ژانویه: انتخابات اولیه در ایالت میشیگان

۱۹ ژانویه: مجمع حزبی نوادا، انتخابات اولیه جمهوری خواهان در کارولینای جنوبی

۲۹ ژانویه: انتخابات اولیه در فلوریدا، انتخابات در فلوریدا اهمیت بالایی دارد؛ چرا که به عنوان چهارمین ایالت بزرگ آمریکا به حساب می‌آید، برنده این مرحله از انتخابات ۲۷ رأی هیئت انتخاباتی از مجموع ۵۳۸ رأی را به خود اختصاص می‌دهد و در واقع یک گام بزرگ پیش از سه‌شنبه بزرگ به حساب می‌آید.

اول فوریه: انتخابات اولیه در ایالت مین

پنجم فوریه یا سه‌شنبه بزرگ: در این روز مردم ۲۱ ایالت از جمله کالیفرنیا و نیویورک پای صندوق‌های رأی خواهند رفت و پس از آن است که شمایل رئیس‌جمهور آینده تا حدودی ترسیم می‌شود آن هم اگر اتفاقی در مراحل بعدی نیفتد.

۴ مارس: انتخابات اولیه در تگزاس و اوهایو، ایالت تگزاس هم به عنوان دومین ایالات متحده در این روز نقش مهمی در انتخاب رئیس‌جمهور آینده به عهده خواهد داشت.

سوم ژوئن: مونتانا و داکوتای جنوبی، سیمای نهایی نامزد دموکرات‌ها را مشخص می‌کنند. در این روز اواما، کلینتون و جان ادواردز دموکرات به پایان راه می‌رسند و یکی از میان آنها برگزیده دموکرات‌ها برای ۴ نوامبر خواهد بود.

۲۸ ژوئن: جمهوری خواهان هم نامزد نهایی‌شان را از میان مایک هاگابی، میت رامنی و فرد تامسون با برگزاری انتخابات در ایالت نبراسکا تعیین خواهند کرد.

۲۵ تا ۲۸ آگوست: در اوایل شهریور ماه گردهمایی ملی دموکرات‌ها در دنور و سپس کلرادو تشکیل خواهد شد.

۱ تا ۴ سپتامبر: به فاصله چند روز جمهوری خواهان نیز در مینه‌سوتایسریال، سنت پال و سپس مینه‌سوتا گردهمایی ملی خود را تشکیل خواهند داد.

۴ نوامبر: بالاخره در ۱۳ آبان ماه ۱۳۸۷ رئیس‌جمهور جدید آمریکا توسط هیئت انتخاباتی معرفی خواهد شد. انتخاباتی که با شیوه دموکراسی اروپایی و انتخاب توسط رأی مستقیم تا حدودی تفاوت دارد که امیدواریم در شماره‌های آینده توضیحات کامل‌تری در خصوص دلایل این تفاوت‌ها و ساخت انتخاباتی ایالات متحده ارائه دهیم. تنها به این نکته اشاره می‌کنیم که در زمان برگزیده شدن رونالد ریگان با وجود عدم اعتماد مردم به سیاست‌های او تنها به دلیل شیفتگی مردم به این هنرپیشه هالیوود بود که ریگان به ریاست جمهوری برگزیده شد، موضوعی که حتی خود آمریکایی‌ها را دچار شگفت‌زدگی کرد.

تا ماه سپتامبر باید صبر کرد تا ساکن جدید کاخ سفید یعنی جایگزین جورج دبلیو بوش را شناخت، و در این فاصله زمانی ۹ ماهه، ایالت‌های ۵۰ گانه آمریکا باید این طفل را بپروراند و سپس در

۴ نوامبر آن را وضع حمل کنند تا چهل و چهارمین رئیس‌جمهوری این کشور در معرض دید عموم قرار بگیرد.

اولین مرحله از این ماراتن چند ماهه بین نامزدهای دموکرات و جمهوری خواه در ایالت آیووا با شگفتی‌هایی همراه شد، در جبهه دموکرات‌ها در حالی که تا پیش از این نظرسنجی‌ها و گمانه‌زنی‌ها حاکی از غلبه هیلاری کلینتون بر سایر نامزدها داشت در نهایت باراک اواما، گام‌ها را محکم‌تر برداشت. او توانست از میان ۲۳۹ هزار رأی‌دهنده دموکرات آرای ۳۷/۶ درصد آنها را به دست بیاورد، جان ادواردز ۲۹/۷ و هیلاری کلینتون هم ۲۹/۵ درصد آرا را کسب کنند.

در جبهه مقابل مایک‌ها کابی از میان ۱۱۴ هزار رأی جمهوری خواهان ۳۴/۳ درصد آرا را کسب کند و میت دامنی و فرد تامسون بار ۲۵/۳ و ۱۳/۴ درصد پس از او قرار بگیرند.

تا به این ترتیب مردم آمریکا در مقابل این سؤال قرار بگیرند که آیا آمریکا شاهد اولین رئیس‌جمهور سیاه پوست خواهد بود، این گمان از آن رو تشدید شد که سیاه‌پوستان ایالت آیووا درصد بسیار اندکی از رأی‌دهندگان این ایالت را تشکیل می‌دهند.

اواما پس از پیروزی در گام اول که از اهمیت تبلیغاتی بسیاری برخوردار است چنین گفت: «ما در حال انتخاب امید به جای ترس هستیم. ما وحدت را به جای تفرقه بر می‌گزینیم و این پیام قوی را ارسال می‌کنیم که آمریکا شاهد تغییر و تحول خواهد بود.»

به این ترتیب اواما از اکنون حدود ۷ رأی هیئت انتخاباتی ایالت‌های مختلف آمریکا را به دست آورده و حدود ۲۶۳ رأی دیگر را باید در یک انتخابات طولانی و سنگین به دست بیاورد تا ساکن جدید کاخ سفید نام بگیرد.

هر چند هنوز تا رسیدن به رأی‌گیری در ایالت‌های سرنوشت‌سازی مانند کالیفرنیا، نیویورک، ایلینویز و... باید تا پنجم فوریه یعنی اواسط بهمن ماه صبر کرد تا سه‌شنبه بزرگ یعنی برگزاری انتخابات در ایالت‌های بزرگ و سرنوشت‌ساز در آمریکا فرا برسد.

در آمریکا ابتدا نامزدهای گوناگون در مرحله مقدماتی در انجمن‌های حزبی محلی در رأی‌گیری شرکت می‌کنند تا در نهایت نامزدهای نهایی دو حزب دموکرات و جمهوری خواه در



پیشن

ساکن جدید کاخ سفید کیست؟

تلاش برای شناسایی



آخرین بازمانده

عضو خانواده بوتو و این بار در آخرین روزهای سال ۲۰۰۷ جان خود را از دست بدهد.

چند روز پس از ترور بوتو بود که آصف علی زرداری همسر بوتو و پسرش بیلاوال در یک کنفرانس مطبوعاتی شرکت کردند و بیلاوال به عنوان رئیس جدید حزب مردم پاکستان برگزیده شد در حالی که تنها ۱۹ سال سن دارد و دانشجوی دانشگاه آکسفورد است، آصف علی زرداری هر چند سمت معاونت حزب را به عهده دارد اما تا آمادگی کامل بیلاوال رهبری اصلی حزب مردم به عهده او خواهد بود.

یک پرسش بی‌پاسخ

این که چه کسی یا کسانی در ترور بی‌نظیر دست داشته‌اند خود یک پرسش مطرح است، دولت پاکستان اعلام کرد که بوتو بر اثر شدت انفجار و برخورد سرش با سقف خودرو فوت کرده است و در اولین قدم القاعده را به عنوان عامل ترور بوتو معرفی کردند، اما چند نکته که باعث شد که خود دولت پاکستان و سرویس اطلاعاتی ارتش یعنی ISI در معرض اتهام قرار گیرند، اظهار نزدیکان بوتو مبنی بر مشاهده جراحتهای ناشی از شلیک گلوله و پس از آن پخش تصاویری از تلویزیون انگلستان که در آن نشان داده شد که پیش از انفجار فردی که عینک آفتابی به چشم زده بود از میان جمعیت و از فاصله‌ای نزدیک به سمت بوتو شلیک کرد و با فاصله زمانی کمی عملیات انتحاری انفجار بمب توسط فرد دیگری انجام شد.

از سوی دیگر القاعده دست داشتن در یک عملیات را به شدت تکذیب کرد و عنوان داشت که حمله به زنان در قاموس القاعده و طالبان نمی‌گنجد.

سازمان اطلاعات پاکستان که کوشیده بود مسئولیت ترور را متوجه طالبان کند این بار خود در معرض اتهام قرار گرفت، اما شاید کلید این پرسش در دستان خود بی‌نظیر بوده باشد، آنجایی که چند ساعت پس از ترور نافرجام در بدو ورود به پاکستان در گفتگو با هفته نامه «پاریس میچ» گفته بود.

«افراطیون نمی‌توانند بدون پشتیبانی دیگران از غارهایشان در کوه‌ها بیرون بیایند و عملیات خرابکارانه انجام دهند.»

اظهار نظر صریحی که نشان می‌دهد هیچ اتفاقی در این بخش از منطقه رخ نمی‌دهد مگر با اطلاع سرویس‌های امنیتی و اطلاعاتی کشورهای ذی نفوذی مانند پاکستان، انگلستان، و ایالات متحده آمریکا.



هنگامی که ذوالفقار علی بوتو در سال ۱۹۹۷ حزب مردم پاکستان را تأسیس کرد شاید نمی‌دانست که در طول ۴ دهه بازی سیاست چنان با او و خانواده‌اش گره خواهد خورد که ۴ عضو اصلی خانواده هر کدام در یک دهه فدایی سیاست و پیشبرد برنامه‌ها و اهدافشان خواهند شد.

ابتدا در سال ۱۹۷۱ سیاست روی خوش خود را به آنها نشان داد، هنگامی که بوتوی پدر به عنوان رئیس جمهور و سپس نخست‌وزیر برگزیده شد، اما کودتای ژنرال ضیاء الحق در سال ۱۹۷۷ همه چیز را به هم ریخت. ذوالفقار به همراه همسر ایرانی الاصلش یعنی نصرت بیگم و دخترش بی‌نظیر به زندان افتادند، اما این پایان کار او نبود چرا که در سال ۱۹۷۹ سر او به دستور ضیاء‌الحق به بالای دار رفت و خانواده‌اش آواره شدند.

دو پسرش یعنی شهنواز و مرتضی فعالیت خود را در کابل و دمشق پی گرفتند و بی‌نظیر هم برای ادامه تحصیل به هاروارد و آکسفورد در لندن رفت.

دهه ۸۰ دومین قربانی از خانواده بوتوها را رو کرد، در سال ۱۹۸۵ شهنواز پسر ارشد خانواده در آپارتمانی در جنوب فرانسه مسموم و کشته شد و یکسال بعد بود که بی‌نظیر با پایان تحصیلاتش به پاکستان برگشت و دو سال بعد با رهبری حزب مردم اکثریت پارلمانی پاکستان را در اختیار گرفت و به عنوان اولین نخست‌وزیر زن در یک کشور مسلمان برگزیده شد، هر چند یکسال پیشتر از یک حادثه سوء قصد جان سالم به در برده بود.

در دوران نخست‌وزیری بی‌نظیر، برادر وی مرتضی همچنان در تبعید به سر می‌برد و بی‌نظیر به او اجازه ورود به کشور را نداد و همین نشان دهنده وجود اختلاف درونی در خانواده بوتوها بود.

بی‌نظیر در سال ۱۹۹۰ قدرت را از دست داد ولی در سال ۱۹۹۳ دوباره قدرت را در دست گرفت و دوره دوم نخست‌وزیری او شروع شد، هر چند برادرش مرتضی علیه حزب مردم در انتخابات شرکت کرد و به پارلمان راه یافت و به این ترتیب تبعید ۱۶ ساله او پایان یافت اما هنگام ورود به کشور به جرم عملیات تروریستی دستگیر شد و پس از آزادی، در سال ۱۹۹۶ به همراه هفت نفر از طرفدارانش به وسیله پلیس در شهر کراچی کشته شدند تا دهه نود هم با قربانی کردن سومین عضو خانواده بوتوها به پایان برسد.

در همین سال نواز شریف به نخست‌وزیری رسید ولی نخست‌وزیری او هم تا سال ۱۹۹۹ و کودتای پرویز مشرف بیشتر ادامه نداشت تا دو اپوزیسیون قدرتمند ژنرال یعنی بوتو و شریف به تبعیدی خود خواسته بروند.

عرصه که بر ژنرال تنگ شد، بوتو و شریف هر دو قصد بازگشت به وطن را کردند، شریف در اولین مرحله ناکام ماند و در همان بدو ورود در فرودگاه بازگردانده شد ولی بوتو در میان استقبال فراوان طرفدارانش و در میان نگرانی فراوان همسرش و نزدیکانش به پاکستان آمد.

او از اولین حمله انتحاری در بدو ورودش به پاکستان جان سالم به در برد ولی دومین حمله در شهر راولپندی درست در نزدیکی زندانی که پدرش در سال ۱۹۷۹ در آن به دار آویخته شد چندان فرجام خوشی برای او نداشت تا در نهایت چهارمین





ایوان مدائن نماد قدرت و حکومت ساسانیان بود که با تولد پیامبر اسلام (ص) چهارده ستون از ستون هایش لرزید و ویران شد. نمادی که شکسته شد تا درس عبرت باشد برای مردم آن روزگار و آیندگان که بت شکستی است. چه بسا ابراهیم خلیل الله، خانه‌ی بتان را در هم ریخت.

این واقعه شاید برای ما حکایت باشد و دور از دسترس. اما در همین تهران خودمان جایی هست که می‌تواند با تو حرف بزند و از شکستن طاغوتی بگوید که همه وسایل ظلم و جور در دست داشت، وارد موزه‌ی عبرت که می‌شوی، سردت می‌شود. با اینکه خبری از زندانی و جلاد نیست، دیوارها صدای ناله و فریادهایی را منعکس می‌کنند که سال‌ها پیش شنیده‌اند. گوش‌هایت را می‌گیری، اما این صدا، از ورای تاریخ می‌آید. دیوارها، سلول‌ها، روزهای سرد و سخت زنان و مردانی که جرمشان ایمان بود و هدفشان آزادی و استقلال. بر روی دیوار راهروها عکس و نام آنها را می‌بینی. خیلی از آنها را می‌شناسی، عکس و پیکره‌ی مقام معظم رهبری، آقای هاشمی رفسنجانی، شهید رجایی، شهید باهنر... خیلی از چهره‌های سیاسی از دیروز و امروز که می‌گوید مردان حوزه‌ی دین و سیاست چه روزگار سختی طی کرده‌اند تا امروز ما شکل بگیرد.

خیلی از آنها را نمی‌شناسیم، اما هیچ وقت با آنها غریبه نبوده‌ایم. هر چه جلوتر می‌روی راهروها طولانی‌تر و تاریک و سلول‌ها کوچک‌تر و تاریک‌تر. در هر سلول مجسمه‌ی افرادی که روزگاری را در آن سپری کرده‌اند وجود دارد، توضیحات و اطلاعات کاملی که می‌تواند تو را با شخصیت آنها بیشتر و بیشتر آشنا کند.

راهنماهای موزه اما، حکایت‌های شنیدنی بسیاری دارند که چون از دل برآیند به نیکو بر دل می‌نشینند. آنها خود از جمله کسانی هستند که زمانی در این مکان شکنجه شده‌اند و تو به این فکر می‌کنی که چقدر صبورند اینان که هر روز مرور می‌کنند آن خاطرات پرواز درد ورنج را. اما آنها همگی بر این نکته اذعان دارند



موزه عبرت و:

مردان شلاق و درد



که: سخت بود اما شیرین، چون هدف خدایی بود. در این موزه حتی اتاق‌های شکنجه و مجسمه‌ی شکنجه‌گران هم بازسازی شده‌اند. دیدن ابزار شکنجه وزارت می‌دهد. اما تو امروز فقط تماشا می‌کنی آنچه را که باید عبرت باشد نه برای زندانیان، بلکه برای آنها که قدرت الهی را فراموش کردند و به این روزها فکر نمی‌کردند. به روزی که آنها نیستند و محکومین آنها با عزت و آبرو، تاریخ زندگی آنها را ورق می‌زنند تا به انتها برسند. دیدن موزه عبرت به خصوص در بهمن ماه و ایام فجر، حال و هوای دیگری دارد.





در بررسی تاریخ پر فراز و نشیب قیام مردم ایران علیه رژیم پهلوی که در نهایت در بهمن ماه ۱۳۵۷ منجر به پیروزی انقلاب اسلامی شد، نام «کمیته مشترک ضد خرابکاری» بسیار شنیده شده، تا پیش از سال ۱۳۵۰ گروه‌های مختلفی در نهادهای متعددی مانند ارتش، شهربانی، ژاندارمری و ساواک ایجاد شده بود که هدف آنها مقابله با شرکت‌های مردمی در خصوص براندازی رژیم پهلوی بود.

با شدت یافتن مبارزات مردمی چه مسلحانه و چه غیر مسلحانه تصمیم گرفته شد تا فعالیت این نهادهای موازی در قالب یک کمیته مشترک متمرکز شود، فرمان تشکیل کمیته و با عنوان کمیته مشترک ضد خرابکاری در بهمن ۱۳۵۰ توسط محمدرضا پهلوی صادر شد، تمام کمیته‌ها و نهادهای دیگر منحل شده و نیرو و امکاناتشان در اختیار کمیته مشترک قرار گرفت.

اکثریت اعضای این کمیته را افراد ساواک تشکیل می‌دادند و مأموران آن با شرکت در کلاس‌های آموزشی زیر نظر مدرسان ایرانی و اسرائیلی به کسب تجربه و سپس پیاده کردن این تجارب در زندان کمیته مشترک به کار گرفته می‌شدند.

زندان کمیته مشترک هم که یک زندان مدور با سه طبقه است و یکی از مخوف‌ترین و مشهورترین زندان‌های رژیم پهلوی برای زندان و شکنجه انقلابیون از آن استفاده می‌شد، هم اکنون محل موزه‌ای به نام موزه عبرت است.

در این زندان اتاق‌هایی مخصوص شکنجه‌گران وجود داشت که برخی از شکنجه‌گران به دلیل شدت عمل و قساوت‌هایی که از خود نشان دادند در تاریخ انقلاب به عنوان لکه‌های ننگی بر دامن رژیم پهلوی ماندگار شدند.

این شکنجه‌گران که بیشترشان پیش از نامشان پیشوند دکتر استفاده می‌شد با استفاده از روش‌هایی مانند آویزان کردن از سقف، دست‌بند قبانی، صلیب شدن، شوک، آپولو، سوزاندن، قفس هیتردار، صندلی هیتردار و شلاق شکنجه می‌شدند.

در میان این وسایل یکی هم آپولو بود، دستگاهی به شکل کلاه فلزی که در حین شلاق زدن بر روی سر زندانی گذاشته می‌شد، فریادهای زندانی ناشی از درد شلاق در این دستگاه می‌پیچید و پژواک آن برای زندانی آزار مضاعف ایجاد می‌کرد، به حدی که گاهی منجر به پاره شدن پرده گوش زندانی می‌شد، این دستگاه ساخت سوئد بود و گاهی به آن جریان برق با ولتاژهای مختلف وصل می‌شد که عملاً شوک را هم به دو شکنجه قبل اضافه می‌کرد.

در ادامه مطلب چند نفر از شناخته شده‌ترین شکنجه‌گران کمیته مشترک ضد خرابکاری به عنوان نمونه معرفی شده‌اند، در معرفی این شکنجه‌گران از کتاب خاطرات عزت‌شاهی به عنوان منبع استفاده شده است.

بهمن نادری پور معروف به تهرانی
متولد ۱۳۲۴، در دوره دانشجویی عضو جوانان حزب توده بود، ولی در افکار سیاسی خود به سرعت تجدید نظر کرد.

در سال ۱۳۴۵ حین انجام خدمت در سپاه دانش به همکاری با ساواک دعوت شد و در ابتدای سال ۱۳۴۶ پس از رقم خوردن و ادای احترام به پرچم شاهنشاهی به اداره کل امنیت داخلی فرستاده شد.

پس از چند ماه کار دفتری در بخش کمونیست‌ها مشغول به کار شد و در ماجرای سیاهاکل و دستگیری و شناسایی افراد حزب توده نقش فعالی ایفا کرد.

او همچنین از عاملان مهم ضربه ساواک به سازمان مجاهدین خلق در سال ۵۰ بود و در بهمن ۵۰ به عنوان سرباز جو به کمیته ضد خرابکاری برگزیده شد، او سپس

برای آموزش به اسرائیل و سپس آمریکا اعزام شد.
نادری پور آخرین رئیس زندان اوین پیش از انقلاب بود و با پیروزی انقلاب دستگیری و در سوم تیر ۵۸ تیرباران شد.
او پیش از اعدام به همسرش گفت:
«من جنایت کرده‌ام و باید کشته شوم... آن چه را که من کرده‌ام شمر نکرده بود، من باید اعدام شوم، در غیر این صورت نمی‌توانم به صورت مردم نگاه کنم.»
محمد حسن ناصری معروف به دکتر عضدی
فارغ‌التحصیل حقوق از دانشگاه تهران که در دوره دانشجویی عضو جوانان حزب توده بود و پس از دستگیری همکاری با ساواک را قبول کرد. او به عنوان عامل نفوذی و خبرچین در گروه‌های سیاسی نفوذ کرده بود، ولی وقتی دانشجویان به او مشکوک شدند حساسی او را کتک زدند و دستش را شکستند. عضدی از این جریان عقده به دل گرفت و در جریان بازجویی دست متهم را می‌گرفت و می‌فشرد، البته تخصص او سیلی زدن بود.

ناصری پیش از پیروزی انقلاب از کشور گریخت و اکنون در لس‌آنجلس صاحب مغازه پارچه‌فروشی است.

منوچهر وظیفه‌خواه معروف به دکتر منوچهری
متولد ۱۳۱۹، تا سال ششم متوسطه و در رشته ریاضی تحصیل کرد، از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۶ به عنوان منبع ساواک به حساب می‌آمد. سپس به تیم تعقیب و مراقبت پیوست.

رهبری عملیات، رئیس دایره امنیت داخلی، ریاست تیم بازجویی و برخی دیگر از مسئولیت‌های او در سال‌های بعد بود.
منوچهری با تشکیل کمیته مشترک ضد خرابکاری تا بهمن ۵۷ در این کمیته فعالیت می‌کرد و تخصص او در شکنجه به صورت آپولو، دست‌بند قبانی، مصلوب کردن، سوزاندن، فرو کردن سوزن زیر ناخن‌ها، اجبار زندانیان به زدن همدیگر و شکنجه روحی و روانی بود و به خاطر شکنجه‌هایش مدال‌های جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، درجه ۳ کوشش و درجه ۳ پاس را دریافت کرد.
او در ۱۶ بهمن ۵۷ بازنشسته شد و به انگلیس گریخت.

محمدعلی شعبانی معروف به دکتر حسینی
متولد ۱۳۰۲ خمین، تا چهارم ابتدایی بیشتر درس خواند و به ارتش پیوست. در ۲۸ مرداد ۳۲ گروهی رکن ۲ ارتش بود و با تأسیس ساواک در سال ۱۳۳۶ به ساواک پیوست. او مدتی هم مدیر داخلی زندان اوین بود و در بازجویی و شکنجه زندانیان شرکت می‌کرد.

کمیته مشترک ضد خرابکاری که تأسیس شد حسینی هم به این کمیته پیوست. دوره‌های «توجیه و حفاظت»، «شوک الکتریکی» و «آپولو» را در ساواک گذراند و در کمیته تجربیاتش را پیاده کرد، ولی به طور کلی او متخصص شلاق زدن با کف پا بود، کف پا را به ۹ قسمت تقسیم می‌کرد و چنان ضربات را وارد می‌کرد که می‌توانستی جای آنها را بشماری، درد این ضربات هم در کف پا، بلکه در مغز احساس می‌شد.

او بسیار بدقیافه و بدهیكل بود و دیدن او یا شنیدن نامش لرزه به اندام زندانیان می‌انداخت. بیست سال خدمت او در ساواک با پاداش‌ها و مدال‌های افتخار فراوانی همراه بود. با پیروزی انقلاب، حسینی پنهان شد ولی در اسفند ماه ۵۷ به کمیته انقلاب خبر رسید که حسینی در منزل خودش در خیابان خوش شمالی پنهان شده است. نیروهای کمیته که برای دستگیری او اقدام کردند، حسینی گلوله‌ای به سر خود شلیک کرد. این حادثه در ۲۴ اسفند روی داد و حسینی به بیمارستان منتقل شد. او تا اردیبهشت ۵۸ در بیمارستان بود تا ۵۸/۲/۱۲ در بیمارستان درگذشت.

فریدون توانگری معروف به آرش
متولد ۱۳۲۹، دیپلم طبیعی و در دوره خدمت به ساواک دعوت شد. درخشش در لرستان و کمک به پایان غائله شورش دکتر اعظمی باعث انتقال او به کمیته مشترک و طی کردن دوره‌های آموزش شد.
در سابقه او نیمه فلج کردن یک زندانی بر اثر شدت شکنجه دیده می‌شود. بیشتر کسانی را که شکنجه می‌کرد زنان بودند، تخصص او هم در استفاده از آپولو، آسیاب، شوک الکتریکی، باتوم برقی و مصلوب کردن بود.
آرش با وجود جوان بودن از قسی‌القلب‌ترین بازجویان و شکنجه‌گران ساواک در کمیته مشترک بود که در خرداد ۵۸ در دادگاه انقلاب محکوم به اعدام شد و در دوم تیر ۵۸ تیر باران شد.



او بسیار بدقیافه و بدهیكل بود
و دیدن او یا شنیدن نامش لرزه
به اندام زندانیان می‌انداخت.
بیست سال خدمت او در ساواک
با پاداش‌ها و مدال‌های افتخار
فراوانی همراه بود. با پیروزی
انقلاب، حسینی پنهان شد ولی
در اسفند ماه ۵۷ به کمیته انقلاب
خبر رسید که حسینی در منزل
خودش در خیابان خوش شمالی
پنهان شده است. نیروهای کمیته
که برای دستگیری او اقدام
کردند، حسینی گلوله‌ای به سر
خود شلیک کرد



چرخ چرخ دوچرخه

○ مجید قربانی



چطور برویم؟
به جز خود دوچرخه، تجهیزاتی که دوچرخه‌سوار نیاز دارد بسیار مهم است که عمده‌ترین آنها عبارتند از:

کلاه ایمنی: برای هر سنی و در هر سطحی لازم است و از آسیب و ضربه به جمجمه جلوگیری می‌کند، اصلاً هم خجالت نکشید؛ چرا که آن چیزی که در میان جمجمه شما قرار دارد از همه چیز مهم‌تر است!

دستکش: برای تنظیم فشار به کف دست هنگام گرفتن فرمان یا در مواقع زمین خوردن لازم است. ضمن اینکه با عرق کردن دست‌ها ممکن است فرمان در دست شما بلغزد، دستکش در فصل سرما هم شما را از سرما محافظت خواهد کرد.

عینک: علاوه بر محافظت در برابر آفتاب، می‌تواند از ورود باد و گرد و غبار به چشم جلوگیری کند به همین دلیل از عینک‌های آفتابی یا جیوه‌ای با UV۴۰۰ می‌توان استفاده کرد.

کفش: کفش دوچرخه‌سواری باید منافذ زیاد برای تهویه داشته باشد و برخلاف اکثر رشته‌ها کف آن انعطاف کمی داشته باشد تا نیروی پنجه پا به محور رکاب منتقل و از خستگی زودرس پا جلوگیری شود.

پوشاک: برای کم کردن مقاومت هوا در هنگام دوچرخه سواری معمولاً از لباس‌های تنگ استفاده می‌شود، هنگام حضور در ارتفاعات یا در فصل بهار سعی کنید یک کاپشن یا بادگیر به همراه داشته باشید که ضد باد و ضد آب باشد، رنگ لباس‌ها بهتر است روشن باشد تا در هوای نامساعد یا در هنگام حادثه قابل تشخیص باشید.

پیشانی‌بند در فصل سرما و در سرازیری‌ها و در سرعت‌های بالا می‌تواند کمک زیادی به شما بکند.

انواع دوچرخه:

دوچرخه‌های شهری:

دوچرخه‌های رایج و مورد استفاده در بسیاری از شهرها معمولاً بدون دنده‌اند که البته مناسب خیابان‌های بدون شیب هستند، گلگیر و گاهی سبد و ترک‌بند در این دوچرخه‌ها استفاده می‌شود.

مدل‌های جدیدی که بسیار شبیه دوچرخه کوهستان هستند هم به تازگی در این دسته قرار گرفته‌اند که معمولاً دنده‌های هستند و مناسب شهرهایی هستند که خیابان‌های شیب‌دار دارند مانند تهران.

توریستی یا هایبرید:

این دوچرخه‌ها در دسته‌های بین کورسی و کوهستان قرار می‌گیرند، به این صورت که لاستیک آنها کمی از کورسی قطورتر و کمی از کوهستان باریک‌تر است، ضمن اینکه لاستیک‌های این نوع دوچرخه برای کاهش اصطکاک با جاده عاج کمتری دارند.

فرمان و سیستم دنده این دوچرخه‌ها بسیار شبیه دوچرخه‌های کوهستان هستند و مناسب رکاب زدن در مسیرهای طولانی و معمولاً مورد استفاده جهانگردان و توریست‌ها قرار می‌گیرند.

کورسی (جاده یا مسابقه):

لاستیک این دوچرخه‌ها برای کم کردن اصطکاک با جاده نازک‌اند، فرمان برای ایجاد کمترین مقاومت در برابر هوا در سطحی پایین قرار می‌گیرد و به همین دلیل فرم قرار گرفتن دوچرخه سوار بر روی این دوچرخه به صورت خمیده است، این دوچرخه‌ها در چند دهه اخیر بسیار سبک ساخته می‌شوند و به راحتی سرعت می‌گیرند.

دوچرخه‌های BMX:

این دوچرخه‌ها برای حرکات نمایشی و پرشی از پله و موانع استفاده می‌شوند و به همین دلیل طوقه‌های آن کوچک و پرپره و مقاوم ساخته می‌شوند. دوچرخه‌های بدون دنده با زین بسیار پایین برای کنترل بهتر هستند، تمرزهای

اگر گذرتان به شهر یزد خورده باشد، یکی از انبوه چیزهایی که باعث تعجب شما خواهد شد، تعداد زیاد دوچرخه سواران این شهر است، کسانی که سن و سال نمی‌شناسند و در رده‌های سنی مختلف سوار بر دوچرخه‌های ساده‌شان کوچه پس کوچه‌های کاهگلی را پر از صدای زنگ آشنای دوچرخه‌هایشان می‌کنند.

اگر تصویری کمی غریب‌تر از نظر مکانی هم بخواهیم برایتان ترسیم کنیم، کشور چین است و انبوه دوچرخه سوارهایش که زبازند خاص و عام است.

دوچرخه و دوچرخه‌سواری در ایران در حال فراگیر شدن است، این موضوع را می‌شود روزهای تعطیل و غیر تعطیل در پارک‌ها و حتی معابر عمومی شاهد بود، رشته‌ای که علاوه بر بعد حرفه‌ای آن در زمینه سلامت تن می‌تواند بسیار مؤثر باشد.

دوچرخه‌سواری از رشته‌های پایه ایروبیک به حساب می‌آید. شاید به این دلیل که درصد بالایی از اعضای بدن را درگیر فعالیت می‌کند، اگر هم بخواهیم از منظر سلامتی به این رشته ورزشی نگاه کنیم باید به این خبر توجه ویژه کنیم:

دوچرخه سواری در کاهش عوارض دیابت نوع دوم بسیار مؤثر است. بر اساس تحقیقی که دانشمندان بر روی ۲۵۱ نفر با میانگین سنی ۷۵-۳۹ سال انجام داده‌اند، مشخص شد که دوچرخه‌سواری به صورتی ۳ بار در هفته و هر بار به مدت ۴۵ دقیقه به کاهش عوارض دیابت نوع دوم کمک زیادی خواهد کرد.

به این مسئله همچنین اضافه کنید کاهش ۵۰ درصدی احتمال ابتلاء به سرطان روده و بیماری‌های قلبی، کاهش استئوپوروز (پوکی استخوان) به خصوص در بانوان و سالمندان و کاهش احتمال ابتلاء به فشار خون یعنی مسئله‌ای که ۲۰ درصد افراد کره زمین درگیر آن هستند.

افرادی هم که به سوزاندن کالری اهمیت فراوانی می‌دهند کافی است به جدول زیر نگاهی بیندازند

در دقیقه	در ساعت	کیلومتر در ساعت
۴-۵ کالری	۳۰۰-۲۴۰ کالری	دوچرخه‌سواری ۱۰ کیلومتر در ساعت
۶-۵ کالری	۳۶۰-۳۰۰ کالری	دوچرخه سواری ۱۳ کیلومتر در ساعت
۶-۷ کالری	۴۲۰-۳۴۰ کالری	دوچرخه‌سواری ۱۶ کیلومتر در ساعت
۷-۸ کالری	۴۸۰-۴۲۰ کالری	دوچرخه سواری ۱۸ کیلومتر در ساعت
۸-۱۰ کالری	۶۰۰-۴۸۰ کالری	دوچرخه‌سواری ۲۰ کیلومتر در ساعت
۱۰-۱۱ کالری	۶۶۰-۶۰۰ کالری	دوچرخه‌سواری ۲۲ کیلومتر در ساعت





خاص و قوی، تنه عموماً از آلایژ CR-MO (کرومولی) و بدون فنربندی دارند.
دوچرخه‌های کوهستان:

لاستیک ضخیم و عاجدار دارند برای افزایش اصطکاک، فرمان صاف و کمک‌فنر دار و دنده‌های زیاد برای عملکرد خوب در شیب‌های تند که در ۴ دسته قرار می‌گیرند:



کراس کانتری (XC):

معروف به سر بالایی، دوچرخه‌های سبک، کمک‌فنر دار در جلوی دوچرخه با زین باریک و دنده‌های زیاد. قیمت این دوچرخه‌ها از ۱۰۰ هزار تومان شروع می‌شود.



دانهیل (DH):

معروف به سر پائینی، رو، بسیار مقاوم و به همین دلیل وزنی به مراتب سنگین‌تر دارند، ترمزهای قوی با دیسک روغنی و کمک فنر در وسط و عقب دوچرخه. با این دوچرخه‌ها نمی‌توان سر بالایی را بالا رفت. به همین دلیل باید پیاده یا با ماشین زحمت بالا بردن آن به ارتفاعات را بکشید و معمولاً قیمت بالایی هم دارند، قیمت این دوچرخه‌ها در مارک‌های معروف از ۸۰۰ هزار تومان شروع می‌شود.



فری راید (Freeride):

بین دو کلاس کانتری و دانهیل قرار می‌گیرند و مناسب توره‌های طبیعت گردی و گردشگری هستند، دو کمک فنر در جلو و وسط دارد و وزنی اندکی سنگین‌تر از کراس کانتری



تریال (Trial):

تلفیقی از دوچرخه‌های کوهستان و BMX با قابلیت انجام حرکات آکروباتیک و بالا رفتن از پله. این دوچرخه‌های دارای تنه کوتاه و با شیب تنه زیاد بوده، بسیار مستحکم و تعداد پره زیاد و لاستیک‌های مقاوم برای تحمل پرش و فرودهای چند متری.

دوچرخه از کجا آمد

تصاویری از غارهای مصر، چین و هند در ۲۳۰۰ سال قبل از میلاد نشان می‌دهد که این وسیله در ابتدایی‌ترین شکل مورد استفاده قرار می‌گرفته است، نام آن از واژه یونانی Kyklos گرفته شده و بعدها به کلمه Bicycle تبدیل شد. BI یعنی دو و cycle یعنی دایره یا طوقه. ۱۶۹۰: سیوارک فرانسوی وسیله‌ای به نام «سله ریفر» ساخت که دو طوقه چوبی داشت و راکب با استفاده از پاها در حالتی شبیه راه رفتن آن را جلو و عقب می‌برد. در دوره صد ساله «سله ریفر» بیشتر مورد توجه کودکان قرار می‌گرفت و نهایت سرعت آن ۵ کیلومتر بود.

۱۸۱۶: وندریز آلمانی فرمان را به سله ریفر اضافه کرد، ولی همچنان وسیله با کمک پا و در نهایت ۱۵ کیلومتر در ساعت حرکت می‌کرد.

۱۸۱۷: «بارون فون در یاس» در کالسروه آلمان دوچرخه را کامل‌تر کرد و یک زین کوچک هم به آن افزود. این وسیله به انگلیس راه یافت و مورد استقبال قرار گرفت.

۱۸۱۸: «بارون ساوربرن» فرانسوی دوچرخه‌ای ساخت که چرخ جلوی آن بسیار بزرگ‌تر از چرخ عقب بود و چرخ جلویی با استفاده از یک طناب حلقوی و با کشیدن آن با دست حرکت می‌کرد.

۱۸۲۱: «لوئیسیس کوهبر» به جای طناب از وسیله‌ای شبیه زنجیر امروزی برای تسهیل در حرکت استفاده کرد.

۱۸۳۴: «مک‌میلان» یک آهنگر اسکاتلندی پنجه راکب ابتدایی را به دوچرخه اضافه کرد تا دیگر نیاز به فشار پا بر زمین نباشد.

۱۸۳۹: یک اسکاتلندی دیگر به نام «کیرک پاتریک» دوچرخه را کامل‌تر کرد.

۱۸۶۰: مهندس جوانی به نام «پیر لامنت» توسط «پیر میشو» کارخانه‌دار فرانسوی استخدام شد

و قسمت‌های چوبی را با لوله‌های آهنی تعویض کرد و بخش خارجی چرخ‌ها را با نوارهای لاستیکی ضخیم پوشاند.

۱۸۶۲: دوچرخه به نام «بون شیکر» به آمریکا راه یافت.

۱۸۶۷: همچنان چرخ جلو بزرگ‌تر از چرخ عقب بود و پدال و رکاب به صورت ثابت در چرخ جلو قرار داشت، وزن دوچرخه هم به ۵۰ کیلوگرم می‌رسید.

۱۸۶۹: اولین مسابقه رسمی از پاریس تا وروان به مسافت ۳۴ کیلومتر که ۳ ساعت و ۹ دقیقه طول کشید.

۱۸۷۰: بهترین سرعت ۳۰ کیلومتر در ساعت، هنوز چرخ جلو بزرگ‌تر از چرخ عقب بود و برای راحتی، پله‌ای بین چرخ عقب و زین قرار گرفت.

۱۸۷۳: «هاری لاوسون» با الهام از نقاشی‌های داوینچی زنجیر را به طوقه عقب وصل کرد.

۱۸۷۹: «باب توماس» برای افزایش سرعت در مرکز چرخ، وسیله‌ای شبیه بلبرینگ‌های امروزی ابداع کرد.

۱۸۸۱: انقلاب در دوچرخه‌سازی، یک کارخانه چرخ خیاطی دوچرخه‌ای زنجیردار با اتصال به مرکز چرخ عقب و با بلبرینگ ساخت که اندازه دو چرخ آن یکسان بود. دوچرخه حالا به ۴۰ کیلوگرم رسیده بود.

۱۸۸۸: شرکت «دانلوپ» لاستیک‌های هوا دار ساخت که عمرشان ۵ هزار کیلومتر عنوان شد و در همین سال گروه‌بان «بلگاست» برای دانلوپ لاستیک‌های تویی وروبی همانند لاستیک‌های امروزی ساخت.

۱۸۹۲: زنجیر، فرمان، زین مناسب و طوقه به دوچرخه اضافه شد.

۱۸۹۵: از هر ۲۷ آمریکایی یک نفر دوچرخه داشت، در حالی که قیمت این وسیله در آن زمان با یک اسب خوب برابر بود.

۱۸۹۶: با شروع دوره نوین المپیک، دوچرخه سواری جزو رشته‌های المپیک شناخته شد و دوچرخه جهانی شد.

کجا باید برویم

برای دوچرخه سواری آن هم به طور همگانی فضاهای اختصاصی محدودی وجود دارد. در تهران سه پیست اختصاصی دوچرخه سواری در پارک‌های چیتگر، نشاط و سرخه حصار وجود دارد، ضمن اینکه جزیره کیش هم یک پیست اختصاصی دوچرخه سواری به طول ۷۳ کیلومتر دور تا دور جزیره دارد.

یک خط دوچرخه سواری با دوچرخه رایگان هم بین پارکینگ تا متروی صادقیه به طول یک کیلومتر راه‌اندازی شده است.

بیژن امیرآخوری، مسئول کمیته دوچرخه سواری همگانی فدراسیون دوچرخه سواری همچنین از طراحی مسیر یک خط دوچرخه سواری به طول ۱۷۰ کیلومتر در منطقه ۲۲ تهران خبر داده که فعلاً ۲۸-۲۷ کیلومتر آن در حال بهره‌برداری است.

امیر آخوری احداث پیست‌های مجزا در استان‌ها را در حوزه وظایف شهرداری‌ها می‌داند و اعلام می‌کند: یک همایش دوچرخه سواری ملی به مناسبت سالگرد ورود حضرت امام (ره) در ساعت ۹/۳۳ دقیقه روز ۱۲ بهمن با شرکت ۴۰ هزار نفر در تهران و مراکز استان‌ها در دست داریم که یکی از بزرگ‌ترین همایش‌ها برای تبلیغ دوچرخه‌سواری همگانی است.

امیرآخوری فرهنگ‌سازی برای دوچرخه سواری همگانی را تنها در گرو تحویل دوچرخه مجانی به مردم می‌داند، مسئله‌ای که او و همکارانش در فدراسیون در حال برنامه‌ریزی برای آن هستند.





چشم‌هایم برای تو



بعد ما صاحب بهترین تماشاگران دنیا می‌شویم؟! آن هم به ضرب و زور خندق و نرده و سرباز و پاسبان. بس کنید این جمله‌ی کلیشه‌ای را که خودتان هم باورش ندارید.

بعد از ظهر دوشنبه، اصفهان، ورزشگاه

مسابقه‌ای در پیش است، بین پرسپولیس و سپاهان، یعنی دو تیم صدرنشین لیگ برتر، مسابقه‌ای که در عین حساسیت، نه فینال جام حذفی است و نه تعیین کننده‌ی قهرمان لیگ برتر. بلکه پایانی است بر یک نیم فصل تلاش ۱۸ تیم لیگ برتری. پرسپولیس قهرمانی نیم فصلش را مسجل کرده بود و سپاهان هم از مسابقات آسیایی و جهانی‌اش برگشته بود. تماشاگران دو تیم با شوق و ذوق سکوها را پر می‌کنند، قرمزها یک قسمت و زردها قسمت دیگر. کاری به اینکه چه شد و چه نشد نداریم، نتیجه را هم همین طور. میان آن همه آدم، یعنی میان چند ده هزار نفری که آن عصر زمستانی جمع شده بودند و خیلی‌ها آنها را «بهترین تماشاگران دنیا» می‌دانند، یک نفر هم محمد احمدی بود، ۱۹ سال سن داشت. سرباز وظیفه، جوانی که از یکی از روستاهای چهارمحال و بختیاری به خدمت آمده بود تا پس از آن، زندگی دوره پرسپولیس بود و وظیفه داشت مانع از درگیری احتمالی دو گروه طرفدار سرخ و زرد شود که ناگهان اتفاق مانند بلای آسمانی نازل شد. زردها به سرخ‌ها حمله کردند، نارنجکی از آسمان روی صورت محمد فرود آمد و بعد ناگهان همه جا سرخ شد؛ سرخ مثل پیراهن طرفدارانی که محمد را احاطه کرده بودند، سرخ سرخ.

او را به بیمارستان الزهرا انتقال دادند و بعد از معاینات، دکترها نتیجه را در پرونده‌ی پزشکی او این گونه ثبت کردند: «نابینایی از ناحیه‌ی دو چشم». او چشمانش را برای همیشه بست و آخرین رنگی که در ذهن او ماندگار شد سیاهی بود و سرخی، سرخی خون و سیاهی ظلماتی که او را در بر گرفته بود.

مهم نیست که کمیته‌ی انضباطی فدراسیون فوتبال تا اطلاع ثانوی تیم سپاهان را از برگزاری بازی در استان اصفهان محروم کرده است.

مهم نیست که محمدرضا ساکت، مدیرعامل سپاهان گفته است: «بیشتر نگران آن سرباز وطن و جلوگیری از تکرار حوادث مشابه، هم چنین ایجاد یک امنیت پایدار در ورزشگاه‌های استان هستیم.»

او این حادثه را یک جنایت خوانده بود و درست هم همین است یک جنایت رخ داده است، محمود دیگر نمی‌تواند چشم به افق‌های روشن دور دست بیندازد و این جنایت را یکی از بهترین تماشاگران دنیا مرتکب شده است.

خودمان را گول زنیم، این واژه‌ها برای تعارف و تکلیف است. کافی است پس از پایان مسابقه‌ای که منجر به باخت یکی از دو تیم استقلال یا پیروزی شده است، در اتوبان از سمت کرج به تهران حرکت کنید. روی آن خورده شیشه‌ها انگار پا برهنه ما را راه می‌برند و چه طولانیست این راه، تا کجا ما باید زجر و زخم پا برهنگی روی خورده شیشه‌ها را تحمل کنیم.



عکس: علی محمدی فارس

نگاه مادران و خواهران ما و حتی خود ما به سرباز، همیشه توأم با دلسوزی و مهربانی بوده است، سربازانی که دور از خانه و خانواده، دو سال زیر پرچم سه رنگ به خدمت مشغولند و سرد و گرم روزگار و تجربه‌های خدمت از آنها، مردانی می‌سازد آماده‌ی مقابله با هر خطری.

جوانانی که در گوشه گوشه‌ی خاک گسترده و پهناور کشورمان حاضرند، در گرمای ریگزارهای مرزهای شرقی و جنوبی کشور، تا ارتفاعات سردسیر و برفی غرب و شمال غربی کشورمان؛ تا این جای قضیه را داشته باشید تا بعد.

این جمله‌ی کلیشه‌ای و دستمالی شده که هر از چندگاهی از زبان یک گزارشگر ورزشی می‌شنویم، در حد سرسام‌آوری حالمان را خراب می‌کند که: «ما دارای باشعورترین و بهترین تماشاگران دنیا هستیم.»

بعد این جمله در همان جا و همان تصویری که پخش می‌شود نقض می‌شود. وقتی می‌بینیم که تماشاگر فوتبال ما باید حداقل چند ده متری از زمین چمن فاصله داشته باشد و تازه، میان او و زمین مسابقه باید چند متری فنس و نرده کشیده شده باشد تا خدای ناکرده، قطعه‌ای از بتون سکوی تماشاگران کنده نشود و به سر و روی داور و بازیکنان حواله نشود یا زمین مسابقه و آدم‌هایش آماج حمله‌ی بطری، سنگ، میوه و هر چه، قرار نگیرد.

بعد این را مقایسه می‌کنیم با لیگ انگلیس، آلمان، فرانسه، اسپانیا و ایتالیا و اصلاً هر جای دیگر، جایی که تماشاگران ردیف‌های میانی آنقدر به زمین و بازی و بازیکنان نزدیکند که شاید هن‌هن خسته‌ی بازیکنی که می‌دود را کنار گوششان حس کنند و هیچ کس هیچ کاری نمی‌کند؛ نه فحشی، نه دشنامی و نه تعرضی.

رئیس روی صندلی داغ



سوت پایان بازی ایران و آنگولا که در جام جهانی ۲۰۰۶ به صدا در آمد تنها سوت پایان یک بازی نبود، بازی فوتبال به پایان رسیده بود ولی یک بازی دیگر شروع شده بود، بازی حاشیه و جنجال و کشمکش‌هایی که تنها بوی ورزش از آن نمی‌آمد و آمیخته بود با رقابت‌های گروهی و سیاسی.

بازی جدید اما ۱۸ ماه به طول انجامید و این همه تبعات ۲۷۰ دقیقه ناموفق در جام جهانی یا شاید اگر دقیق‌تر بخواهیم نگاه کنیم حاصل چند ماه پیش از آن است، محمد دادکان به سرعت از سوی سازمان تربیت بدنی عزل شد تا صندلی ریاست فدراسیون فوتبال به مدت یکسال و نیم بدون رئیس خاک بخورد و در این فاصله بسیاری هوای رسیدن به این صندلی داغ را در سر بپروراندند.

فیفا به این مسئله واکنش نشان داد و فوتبال کشورمان تا مرزهای تحریم پیش رفت، آن هم درست در آستانه بازی‌های آسیایی دوحه و اگر لای‌ها و چانه‌زنی‌های مسئولان کشورمان در بالاترین سطح نبود و اگر امیر قطر و رئیس‌جمهور کشورمان وارد شور نمی‌شدند شاید فوتبال ایران همان مدال برنز بازی‌های آسیایی را هم از دست می‌دادند و به قول معروف کار بیخ پیدا می‌کرد.

مسئله تنها عزل دادکان و به زعم فیفا دخالت دولت در امر فوتبال نبود، اساسنامه‌ای هم که باید تدوین و تکمیل می‌شد هم ایراد داشت و به همین خاطر کمیته انتقالی فدراسیون فوتبال تشکیل شد، با سه عضو از سوی فیفا و سه عضو از سوی سازمان تربیت‌بدنی و ما یکسال اخیر را تنها شاهد کشمکش و تقابل این دو گروه بوده‌ایم، تقابل‌هایی که حتی مانع از انتخاب سر مربی برای تیم ملی شود، هر چه نباشد سعدی قرن‌ها پیش‌تر گفته بود: «ده درویش بر گلیمی بخشند و دو پادشاه در اقلیمی ننگینند.»

حالا حکایت ماست، دو گروه مقابل هم صف‌آرایی کرده بودند و آن مناظره کذایی صفایی فراهانی و هاشمی را در برنامه نود هم که خیلی‌ها شاهد آن



بودند، مگر در این قبیل برنامه‌ها آن هم به شکل زنده خیلی‌ها بتوانند نا گفته‌هایی را بشنوند که تا چند روز بعد همچنان در بهت شنیدن آن بمانند و باورش‌ناشود و تا یک هفته برای این همکار و آن دوست و آن آشنا تحلیل کنند جنگ زرگری‌ای که آن شب در گرفت.

مهندس با میل خود یا به دستور رئیس‌جمهور یا به اجبار فیفا یا به اکراه یا به هر شکل دیگری کنار رفت تا گود را برای شاهرخ شهنازی رئیس فدراسیون تنیس روی میز و علی کفاشیان دبیر کمیته ملی المپیک خالی بگذارد، هر چه نباشد آنها هم خودی به حساب می‌آمدند و غمی نبود از این‌که هر کدام برگزیده شود.

می‌رسیسم به چهارشنبه کذایی ۱۹ دی‌ماه، روزی که در کمیته ملی المپیک خیلی‌ها جمع شده بودند تا پایان یک انتظار یکسال و نیمه را جشن بگیرند و خیالشان راحت شود و رئیس را روی صندلی بنشانند. شب قبل البته شهنازی به نفع کفاشیان کنار کشیده بود تا آقای رکورددار سابق دو حالا بدون هیچ دوندگی به صندلی داغ برسد، چهارشنبه ۱۹ دی همه جمع بودند، حتی شامپانی به نمایندگی از فیفا و پل مونی به نمایندگی از فدراسیون فوتبال آسیا آمده بودند، قاعده بر این قرار است که اگر در انتخاب یک پست تنها یک نامزد وجود داشته باشد رأی‌گیری به صورت قیام و قعود صورت می‌گیرد، موافقان نامزد مورد نظر می‌ایستند و در صورتی که دو سوم رأی دهندگان موافق بودند وی رأی اکثریت را کسب خواهد کرد و مگر می‌شود با توجه به تمام حوادث و مذاکرات چند ماه اخیر اکثریت به تنها نامزد باقی مانده رأی ندهند.

انتخابات به خوبی و خوشی پایان یافت، نماینده فیفا هم طی سخنانی به خانواده بزرگ فوتبال ایران تبریک گفت و برای رئیس و هیئت رئیسه جدید فدراسیون فوتبال آرزوی موفقیت کرد.

شامپانی از برگزاری انتخابات هم اظهار رضایت کرد و دلیل آن رضایتش را هم این گونه عنوان کرد: «اول آن که انتخابات کاملاً عادلانه و در فضای خوبی برگزار شد، دوم آن که کسانی که انتخاب شدند فوتبال را می‌شناسند و از خانواده آن هستند.»

به این ترتیب خانواده جدیدتری شکل گرفت، خانواده‌ای که علی کفاشیان در رأس آن قرار گرفت، مهدی تاج و عزیزالله محمدی نواب رئیس اول و دوم شدند، فریده شجاعی به عنوان نایب رئیس سوم و غلامرضا بهران، علی فتح‌الله زاده، محمدهادی آیت‌اللهی، نصرالله گنجعلی‌خانی و ناصر شفق هم به عنوان اعضای هیئت رئیسه جدید برگزیده شدند.

۱۸ ماه بلاتکلیفی و بی‌رئیس بودن فدراسیون فوتبال کشورمان به پایان رسید و علی کفاشیان با حفظ سمت دبیری کمیته ملی المپیک سکاندار کشتی پرماجرایی شد که امواج سهمگین و بادهای ناموافق فراوانی پیش رویش است، ضمن اینکه فراموش نکنیم در این کشتی ملوانان و افسران ناراضی فراوانی وجود دارند که هر لحظه در فکر سرنگونی کاپیتان هستند. درست مثل جریان فیلم جزیره گنج، به هر حال امیدواریم کاپیتان جدید، این «کشتی به گل نشسته طوفان‌ها» را به جزیره خوشبختی و ساحل امن هدایت کند.

کوتاه از ورزش

* علیرضا نیکبخت واحدی پس از آن که شایع شد به تیم شفیلد یونایتد یا تیم‌های اماراتی می‌پیوندد این اخبار را تکذیب کرد.



واحدی با تأیید این که مدیر برنامه‌هایش با این دو باشگاه مذاکره کرده گفت: دنبال بازار گرمی نیستم ولی تا پایان قراردادم یعنی تا پایان فصل در پرسپولیس خواهم ماند.

* اعضای تیم ملی کشتی آزاد کشورمان برای شرکت در جام یاریگین مشخص شدند. در ۵۵ کیلوگرم تقی داداشی، در ۶۰ کیلوگرم محسن آقاجانی و سعید احمدی در ۶۶ کیلوگرم حمید



محمدنژاد و سعید داداش‌پور، در ۷۶ کیلوگرم میثم مصطفی جوکار و ایمان محمدیان، در ۸۴ کیلوگرم حمید تاتاری و محمد باقر عالی، در ۹۶ کیلوگرم امیرعباس مرادی گنجی و سعید امیری و در ۱۲۰

کیلوگرم محمدرضا آذر شکیب و امید گل محمدزاده برای کشورمان در فاصله پنجم تا هفتم بهمن به روی تشک خواهند رفت.

* بالاخره قرار شد تا علی‌آبادی کلنگ کمپ تمرینی استقلال را در روزهای آینده به زمین بزنند.

به گفته مدیران استقلال این کمپ تمرینی که در اتوبان تهران - کرج احداث خواهد شد یکی از بهترین کمپ‌های تمرینی در خاورمیانه خواهد بود. طبق پیش‌بینی‌ها روند احداث این کمپ دو سال به طول می‌انجامد.

* محمد احمدی سربازی که در بازی پرسپولیس - سپاهان دچار مصدومیت شده بود به بیمارستان لبافی‌نژاد تهران منتقل شد. دکتر محمد حسین دهقان پزشک معالج او در مورد وضعیت احمدی گفت: در بهتری حالت تنها ۱۰ درصد بینایی چشم چپ احمدی به او باز خواهد گشت و چشم راست او به طور کامل از بین رفته است.



* عبدالرحمن شاه حسینی رئیس کمیته انضباطی فدراسیون فوتبال پس از صدور رأی سنگین برای تیم فوتبال سپاهان تهدید به مرگ شد. شاه حسینی پس از تخلفات تماشاگران تیم سپاهان، برای این باشگاه اصفهانی این گونه حکم صادر کرد که سه ماه دور از خانه مسابقاتشان را برگزار کنند، پنج امتیاز از جمع امتیازهای آنها کسر شود، ۲۰ میلیون تومان به حساب فدراسیون و ۵۰ میلیون تومان هم به حساب سرباز آسیب‌دیده واریز کند.

در پی اعلام این حکم، شاه حسینی اعلام کرد که از سوی افراد ناشناسی تهدید به مرگ شده است. * درختی در اسپانیا ۲۰ هزار یورو به رونالدینیو بازیکن سرشناس تیم بارسلونا خسارت وارد کرد. بر اثر طوفان در اسپانیا، درختی در مجاورت ویلای رونالدینیو ریشه‌کن شد و به ویلای مجلل او خسارتی معادل ۲۰ هزار یورو - ۲۶ میلیون تومان - وارد کرد.

* به نظرم این سومین کار مناسبی شما بعد از «عروج» و «اغما» (سیروس مقدم) است.

بله، عروج را چندسال پیش در ماه رمضان بازی کردم و بعد هم با همان کارگردان در «اغما» بودم. حالا هم با جواد مزداآبادی کار می‌کنم.

حالا می‌توانید یک ارزیابی از کارهای مناسبی از منظر و نگاه یک بازیگر ارائه دهید.

* متأسفانه باید بگویم انگار این فشردگی در کارهای مناسبی جزء مختصات کارهای تلویزیونی شده است. انگار فقط با توجیه اینکه خب کار مناسبی است، می‌توان خیلی از نواقص را پوشاند، در حالی که اتفاقاً در این نوع کارها چون می‌شود تاریخ پخش را از قبل پیش‌بینی کرد دست کارگردان و بازیگر بازر است، ولی می‌بینیم همچنان سریال‌های مناسبی از ۲ ماه و نیم قبل از پخش کلید می‌خورد و ما باید درگیر مشکلات نوشتاری سریال‌ها و بازی در نقش‌هایمان باشیم.

با این حال الان که بخش عمده‌ای از کار تمام شده است وقتی مخاطب «خون مردگی» را می‌بیند متوجه این شتاب و عجله نمی‌شود و این به خاطر این است که هم بازیگران و هم کارگردان تمام سعی‌شان را کرده‌اند که آسیب‌ها متوجه خودشان شود نه مخاطب.

* اگر دوست دارید برگردیم به کمی عقب‌تر و نقش شما در «ماروپله»، چطور شد که این نقش را پذیرفتید.

اصلاً همین چارچوب فانتزی کار بود که مرا به این نقش علاقه‌مند کرد. من قبلاً در تئاتر بارها نقش‌های کم‌دی یا فانتزی را بازی کرده بودم، ولی این موقعیت در سینما و تلویزیون برایم پیش نیامد.

* حس خودتان از این نقش چیست؟
به نظر من شاهرخ برزین مرد بزرگی است که عاشق بازی دادن دیگران است. او به نوعی بازی در بازی دارد و اگر توجه کنید در روند داستان تغییر گریم و لحن او سبب می‌شود که این شخصیت ویژگی خاصی پیدا کند.

* خودتان هم متوجه تفاوت این نقش با نقش‌های دیگران بودید.

بله، خیلی‌ها هم به من این تفاوت را گوشزد می‌کردند. ولی من دوست داشتم کاراکتر یک فرد شیاد و کلاهبردار را که هر روز در صفحه حوادث روزنامه‌ها می‌خوانیم را جور دیگری نشان دهم، پک لحن و بیان و نگاه خاص که کلا تیپ این آدم را متفاوت با بقیه می‌کند و به نوعی هم یک جور هشدار برای مخاطب است.

* حالا فکر می‌کنید در این زمینه موفق بوده‌اید؟

شاید من کم‌دین خیلی خوبی نباشم، ولی لحظات خاص یک بازی طنز را خوب می‌شناسم و می‌دانم که بازیگر حرفه‌ای بازیگری است که لحظات خاص هر نقش را بفهمد و دست روی آن بگذارد تا مخاطب حس کند واقعا این بازیگر خود آن نقش است.

* برگردیم سر بازیگری شما، واقعاً در حین انتخاب نقش‌هایتان چه چیزی برایتان مهم



با عبدالرضا اکبری
از نقش حضرت امام (ره) تا سرگرد اعتماد

باید خوب بازی کنم و گرنه مدیون می‌شوم

○ سینا تقوی

بعدها بازیگری را در کنار بهزاد فراهانی تجربه کرده است. او سینما را به عنوان اولین محمل برای بازیگری انتخاب کرد و خاطره حضور او در فیلم‌های جنگی و دفاع مقدسی برای همه محفوظ است. با این حال او تلویزیون را با بازی در چندین تله‌تئاتر شروع کرد و بعد کم‌کم با نقش‌های اساسی و خوب در تلویزیون یکی از محبوب‌ترین بازیگران تلویزیون شود.

اما همه اینها به کنار، او در فیلم‌سینمایی «فرزند صبح» ساخته بهروز افخمی که حرف و حدیث‌های بسیاری در محافل پیرامون آن نقل شد. و بسیاری به انتخاب بعضی بازیگران این فیلم اعتراض‌هایی داشته‌اند، نقش میان‌سال امام خمینی (ره) را هم بازی کرده است، یک نقش مهم و اساسی که حرف‌هایش را در این مصاحبه درباره این نقش خواهید خواند. اکبری هم اکنون مشغول به پایان رساندن نقش سرگرد اعتماد در سریال مناسبی محرم امسال به نام «خون مردگی» به کارگردانی جواد مزداآبادی است. سریالی که قرار است محرم را از زاویه‌ای متفاوت و با خون‌خواهی یک برادر برای برادر دیگر به تصویر بکشد.

* این روزها مشغول بازی در نقش سرگرد اعتماد هستی، باز هم یک نقش پلیسی در یک سریال مناسبی.

این طوری نگویید که باز هم یک نقش پلیسی! به هر حال شاید نقش اسمش یکی باشد، ولی مهم بازی و کارگردانی سریال است.

* یعنی سرگرد اعتماد با بقیه نقش‌های پلیسی‌تان فرق دارد؟

تقریباً. سعی من بر این بوده است که این سرگرد را به کمک کارگردان و نویسنده متفاوت در بیاورم. اینکه می‌گویم متفاوت،

نه اینکه حالا قرار است با یک شخصیت خاص روبه‌رو شوید، ولی به هر حال این سرگرد از زمانی وارد ماجرا و قصه «خون مردگی» می‌شود که قتلی رخ داده و حالا پی‌گیری او و رسول (پولاد کیمیایی) سرانجام به نتیجه می‌رسد.



شاید دیدن چهره عبدالرضا اکبری در نقش شاهرخ برزین در مجموعه تلویزیونی «ماروپله» تو ذوق خیلی‌ها خورده باشد. همان‌هایی که دوست دارند

بازیگر محبوبشان همیشه نقش‌های مثبت بازی کند و برایشان ایده‌آل‌های زیبای زندگی‌شان را تداعی کند، اما عبدالرضا اکبری این نقش را به عمد نپذیرفته است. اینکه همیشه در نقش یک رزمنده، یک سرگرد نیروی انتظامی یک پدر مهربان، یک همسر دلسوز ظاهر شوی شاید برای تماشای تلویزیون خوشایند باشد اما، او از همان سریال پرواز در حباب کار سیروس مقدم، در نقش یک قاچاقچی حرفه‌ای انگار تصمیمش را گرفته بود که پس از بازی در تعدادی فیلم‌سینمایی و سریال با چهره مثبت حالا یک کمی هم خودش را در نقش‌های خاکستری و سیاه محک بزند. حالا از همه اینها گذشته بازی‌های حرفه‌ای او در سینما، فیلم‌هایی مثل «زنداد

دوله‌تو» (۱۳۶۳)،

کانی‌مانگا (۱۳۶۶)،

آخرین پرواز (۱۳۶۸)،

بازی با مرگ (۱۳۷۴)،

دختری با کفش‌های

کتانی (۱۳۷۷)، سرعت

(۱۳۷۵)، روز شیطان

(۱۳۷۳) و این آخری

اخراجی‌ها (۱۳۸۵) که

برای بازی در آن تقدیر

ویژه‌ای از سوی ارتش

جمهوری اسلامی ایران

از او شد.

با این حال او که

تحصیلات مقدماتی‌اش

را در تهران سپری کرده

و از ۱۶ سالگی جذب کانون پرورش فکری کودکان و

نوجوانان شده و بعد به اتفاق دوستانش در سال ۱۳۴۷

گروه تئاتر موسوم به گروه «نجف‌آباد» را تأسیس

کرده اولین مربی‌اش را داریوش مؤدبیان می‌داند و

خیلی، لحظه‌شماری می‌کنم
و دوست دارم واکنش بقیه را
ببینم. بالاخره کم‌کاری نشده
است. همه تلاش کرده‌اند و
شاید روز طولانی ساخت این
فیلم به خاطر وسواس همه بوده،
از کارگردان و تهیه‌کننده تا
بازیگران

است؟

همه چیزها مهم است. از یک فیلمنامه خوب گرفته تا کارگردان و حتی بازیگران نقش مقابل من، همه می‌توانند به من کمک کنند که نقش‌ام را خوب در بیاورم.

*** پس این حس را در مجموعه‌های پلیسی و جنگی خوب درک کرده‌اید که بیشتر این جور نقش‌ها را پذیرفته‌اید.**

من خودم را بازیگری می‌دانم که باید در تمام نقش‌ها خودش را محک بزند. از پلیسی و جنگی گرفته تا طنز و اجتماعی، با این حال فکر می‌کنم مخاطب به خوبی متوجه گستردگی هر نقش می‌شود و سختی کار مرا در نظر دارد.

*** پس با این حس بود که در «خراجی‌ها» در نقش یک فرمانده حاضر شدید.**

«خراجی‌ها» را دوست دارم، چون یک نقش متفاوت از یک فرمانده به نمایش گذاشت، فرمانده‌ای که در عین گمنامی دوست داشت برای وطن‌اش بجنگد. لحظات عاطفی این نقش وقتی که او داشت صدای دخترش را از واکنش گوش می‌داد، نشان‌دهنده چند بعدی بودن همه آدم‌هاست.

آدم‌هایی که هم احساس دارند، هم علاقه و تعلق به خانواده و هم حس مسئولیت‌پذیری‌شان نسبت به وطن‌شان ایجاب می‌کند که همه آن‌ها را پشت سر بگذارند و بیایند به میدان جنگ.

*** از اینکه شما نشان افتخار برای این نقش در خراجی‌ها گرفتید چه احساسی داشتید.**

خوشحال بودم، به هر حال نشان دادن یک فرمانده نظامی و ارتشی شاید به شکلی متفاوت می‌توانست همین نقش در خراجی‌ها باشد و به هر حال شاید ارتش جمهوری اسلامی ایران حس کردند این نقش خوب جا افتاده است.

*** و درباره «فرزند صبح»، نقش میان‌سال حضرت امام (ره) در ۶۳ سالگی ایشان، چگونه به شما پیشنهاد شد.**

از طرف تهیه‌کننده آقای شرف‌الدین و بعد بهروز افخمی.

*** قبلاً که با افخمی کار کرده بودید.**

بله، در روز شیطان، اما من بعد از جمشید هاشم‌پور برای این نقش انتخاب شدم.

*** نقش شما از کجا شروع می‌شود؟**

از صحنه‌ای که اولین بار ساواک امام (ره) را نصف شب در قم دستگیر می‌کند،

*** چه جوری**

با یک بنز قدیمی ۱۷۰، امام (ره) را به زندان قصر می‌برند و من در این پلان‌ها حضور دارم.

*** در واقع چهره شما کاملاً دیده می‌شود؟**

بله، من در ماشین هستم و پلان‌های نزدیکی از چهره من گرفته شده است.

*** کل سکانس چند دقیقه است؟**

حدود ۷ دقیقه که روی بازی و چهره من زده شده است. و بعد هم سکانس‌های دستگیری در فرودگاه است.

وقتی وارد فرودگاه ترکیه می‌شوم و بعد دستگیری مجدد.

*** با توجه به گریم سنگینی که روی صورتتان شد چه حسی داشتید؟**

خب پنج شش ساعت تحمل گریم خیلی هم آسان نبود، ولی فکر می‌کنم در شباهت این گریم به سن ۶۳

سالگی امام (ره) خیلی تلاش شد.

*** حالا که از بازی شما زمان زیادی گذشته (تقریباً هفت، هشت ماه) حس خودتان از این نقش چیست؟**

این نقش از چند جهت نقش متفاوت و سنگینی بود، بخصوص که خودم هم این سنگینی را حس می‌کردم. علت آن هم مشخص است؛ یکی اینکه من می‌خواستم یک شخصیت تاریخی - مذهبی را بازی کنم. در این جور مواقع بازیگر باید کاملاً این شخصیت را مطالعه کند. برای همین من شروع به مطالعه درباره رفتار، گفتار و حرکات حضرت امام (ره) کردم.

*** منابع‌تان برای این مطالعه چه بود؟**



هنوز زندگی می‌کنند و این کار را برای من دشوار کرده بود. الان در میان مردم اگر بروید بی‌اغراق می‌بینید و حس می‌کنید امام (ره) هنوز حضور دارد؛ در زندگی ما، در اجتماع ما و در سیاست ما، و از نسل قدیم و مسن گذشته تا جوان و نوجوان هنوز چهره و رفتار امام (ره) در ذهنشان است و همین مسئله خیلی برای من سخت بود، چون سطح توقع هم بالا رفته است و باید کار قوی‌ای از لحاظ اجرایی ارائه می‌دادم.

*** فکر می‌کنید موفق بودید؟**

به هر حال از لحاظ گریم که کار خیلی خوب درآمد و از لحاظ بازیگری و ادای دین به حضرت امام (ره)

حس می‌کنم تا حدی توانستم نظرها

را جلب کنم. من همه تلاش‌م را کردم،

همه آنچه آموخته بودم را رو کردم

تا ذره‌ای کم نگذاشته باشم، ذره‌ای

کوتاهی در این نقش مرا مدیون همه

می‌کرد.

*** به نظر می‌آید امسال هم**

این فیلم به جشنواره فیلم فجر

نمی‌رسد.

بله، به خاطر مونتاژ آن احتمالاً

فیلم در اردیبهشت سال آینده آماده

می‌شود و احتمالاً سال بعد موفق به

دیدنش خواهیم بود.



*** خودتان چقدر تشنه دیدن این فیلم هستید؟**

خیلی، لحظه‌شماری می‌کنم و دوست دارم واکنش بقیه را ببینم. بالاخره کم‌کاری نشده است. همه تلاش کرده‌اند و شاید مدت طولانی ساخت این فیلم به خاطر وسواس همه بوده، از کارگردان و تهیه‌کننده تا بازیگران.

*** فکر می‌کنید مخاطب از دیدن این همه**

وسعت نظر شما در بازیگری چه حسی داشته

باشد. منظورم طیف گسترده‌ای که در نقش‌ها یتان

به تازگی انتخاب کرده‌اید است.

مخاطب راضی خواهد بود، من مطمئنم.

از طرف آقای افخمی و دفتر حفظ و نشر آثار امام (ره) نوار و فیلم‌هایی در اختیار من قرار داده شده بود که با دیدن آنها بتوانم نقش را پیدا کنم. برای همین روانکاوی این شخصیت بزرگ برایم خیلی مهم بود. باید کاملاً مثل ایشان رفتار می‌کردم تا ذره‌ای ابهام به وجود نیآورم.

*** و اینکه به هر حال حساسیت درباره این نقش زیاد بود؟**

بله، چون اگر قرار بود شخصیتی را بازی می‌کردم که تاریخی بود و مردم ذهنیتی خاص از او نداشتند راحت‌تر بودم. ولی از فوت و حضور حضرت امام (ره) چند سالی نگذشته است و خیلی‌ها با خاطرات و رفتارهای ایشان



«حلقه‌ی سبز» حکایت سریالی با اتفاق‌های پیش‌بینی نشده

آزاد مثل حسن گلاب، سرسخت مثل گل‌بهار

نظر
انقلا



چند سالی است که متولیان و مسئولان سینمایی علاقه‌ی خاصی به موضوعات ماورایی پیدا کرده‌اند؛ علاقه‌ای که در نهایت منجر به پدید آمدن سینمایی با عنوان سینمای معناگرا شده است. و کوشش زیاد مسئولان در قبولاندن توجه بیش از حد به این نوع سینما سبب شده است که دامنه‌ی آن حتی به تلویزیون کشیده شود. اگر یادمان باشد وقتی سال پیش سریال «او یک فرشته بود» در ایام ماه مبارک رمضان از تلویزیون پخش شد همه دهان به تحسین باز کردند و از این شیوه‌ی برنامه‌سازی تقدیر کردند. آنها معتقد بودند که لزوم توجه به ژانر ماوراء و پر و بال دادن به آن برای بالا بردن سطح معنویت مردم می‌تواند مسیر درستی را در تلویزیون به وجود بیاورد، ولی شاید کمتر کسی فکر می‌کرد این نگاه دامنه‌اش منجر به ساخت سریال‌هایی از این دست شود که توجه بیشترشان به داشتن جلوه‌های ویژه و خارق‌العاده می‌شود و فیلمنامه قوی و حتی کارگردانی مناسب در حاشیه قرار می‌گیرد.

به هر حال، تازه‌ترین و داغ‌ترین نمونه‌ی این کار همین سریال «اغما» است که پخش آن به نوعی حتی حضور روح را هم تثبیت کرد و شاید همین اتفاق موجب بدشانسی کارگردانی مانند ابراهیم حاتمی‌کیا شد. چرا که او دو سال پیش ساخت این سریال را شروع کرده بود و اگر این سریال یک سال زودتر پخش می‌شد شگفتی و لذت بیشتری برای مخاطب داشت اما، حالا که مخاطب اغمادیده می‌خواهد سریال «حلقه‌ی سبز» را تماشا کند، مسلماً وسواسی‌تر و حتی مقایسه‌ای‌تر عمل می‌کند و انتظار دارد کارگردان برای شگفت‌زده کردن او دست به کارهای خارق‌العاده‌تری بزند و او را راضی نگه دارد.

داستان «حلقه‌ی سبز» که در نوع خود داستان بکر و تر و تازه‌ای است و حضور یک روح را در زندگی یک انسان واقعی نمایش می‌دهد، با بهره‌بردن از فضای سورئال سعی می‌کند ذهنی‌گرایی را در طول سریال رواج دهد و مخاطب را به دیدن روح حسن ننه گلاب عادت دهد، توانسته شنبه شب‌ها بسیاری از مخاطبان و دوستداران ابراهیم حاتمی‌کیا را از آن خود کند. قصد ما در این نوشتار این نیست که با طرفداری از ساخت جدیدترین اثر تلویزیونی حاتمی‌کیا نقد یک طرفه‌ای داشته باشیم یا با زدن پنبه‌ی او و یک سو نگاه کردن و قضاوت کردن دل منتقدان «حلقه‌ی سبز» را خنک کنیم، بلکه باید این حق را به مخاطبی که فعلاً به نیمه‌ی سریال رسیده است و از پایان آن و حتی یک سوم باقی مانده‌ی این اثر خبری ندارد بدهیم و به او بگوییم که قضاوت عادلانه پس از دیدن پایان سریال شکل می‌گیرد. اما همین چند قسمت سریال می‌تواند انگیزه‌ی خوبی برای صحبت کردن از آن باشد.

حاتمی‌کیا زمانی شروع به ساخت سریال حلقه‌ی سبز کرد که تقریباً با دومین اثرش در تلویزیون حس می‌کرد حالا این مدیوم را شناخته است. اگر «خاک سرخ» از ابتدا به خاطر پدک کشیدن نام کارگردانش توانست قابل تحمل شود و فضای سکون و کشداریش که بسیار با فضای جنگی فیلم‌های حاتمی‌کیا متفاوت بود، زیر تیغ نقد برود این بار «حلقه‌ی سبز» به خاطر ورود کارگردانش به ژانری جدید و متفاوت در





و به نظر آید این وادی برای بیان نظرات اجتماعی او چندان مناسب نیست.

هر چند از یک فیلمساز نمی‌شود انتظار داشت که خودش را به یک ژانر یا جایگاه محدود کند اما، به نظر می‌آید حاتمی‌کیا آگاهانه وارد این عرصه شده و اتفاقاً قصد کرده تا یک سری چارچوب‌های ذهنی مخاطبان را بشکند و به نوعی دست به نوآوری بزند.

اما اگر آن قدر که او درگیر فضاهای سورئال و ذهنی بود کمی هم به ریتم فیلمنامه، لحن سریال و نوع بیان و شیوهی روایتش توجه می‌کرد و قالب داستانش را با حفظ همین موضوع ذهنی و ماورایی تندتر می‌کرد، شاید حس بهتری به تماشاچی‌ای که دوستدار دیدن آثار کارگردانی چون حاتمی‌کیا است دست می‌داد.

قبول کنیم که دو رسانه‌ی تلویزیون و سینما علی‌رغم تشابهاتی که در تصویر و فیلمنامه دارند، از دو شیوه و فرمت متفاوت تشکیل شده‌اند که اتفاقاً دانستن این تفاوت‌ها می‌تواند برگ برنده‌ی هر کارگردان باشد.

اگر کسی برای دیدن یک فیلم بلیت می‌خرد و یک ساعت و نیم بدون پلک زدن خیره به پرده سینما داستانی را دنبال می‌کند و با ذات سینما که نور و تصویر و در تاریکی نشستن و تمرکز کردن است همراه می‌شود، تلویزیون دقیقاً عکس

این موضوع را دارد. مخاطبی که می‌تواند سریال‌هایش را با شنیدن قصه‌ی آن از زبان دیگری دنبال کند و در حین پخش سریال بیشتر به شنوایی‌اش اکتفا کند و سریال را در حین انجام

هر کاری دنبال کند و دیگر نیازی به متمرکز شدن به صفحه‌ی تلویزیون ندارد. آن وقت است که وقتی سریالی مانند حلقه‌ی سبز

پخش می‌شود او باید موظف شود که چهار چشمی آن را دنبال کند و پلانی را از دست ندهد چرا که از دست دادن یک ثانیه از سریال او را بیشتر سردرگم می‌کند. شاید

همین اتفاق باعث پدید آمدن شیوه‌ی جدیدی در سریال‌سازی شود؛ اینکه برای هر سریال آن قدر احترام قائل شویم که به

متابه‌ی یک فیلم سینمایی به آن خیره شویم و فراموش نکنیم که داریم دیدگاه کارگردانی را تماشا می‌کنیم که قصد دارد پیامش را در فرمتی متفاوت به ما ارائه دهد.

بوته‌ی نقد قرار می‌گیرد.

شاید خیلی‌ها بعد از دیدن «به نام پدر» آخرین اثر سینمایی حاتمی‌کیا آن را نتیجه‌ی طبیعی توقیف فیلم «به رنگ ارغوان» او که به نظر می‌آمد اثری در ادامه‌ی آثاری چون «آژانس شیشه‌ای» و «روبان قرمز» است - دانستند و هنوز نمی‌دانستند که حاتمی‌کیا درگیر ساخت سریالی با مضمون ماورایی است چرا که عوامل سریال مدت‌ها بود که در دادن خبر و حتی اطلاعاتی اندک اغماض می‌کردند و دوست داشتند کار در سکوت خبری شکل بگیرد. تا اینکه وقتی عکس‌های حمید فرخ‌زاد چاپ شد و از او به عنوان یک روح یاد کردند همه حس کردند که حلقه‌ی سبز می‌تواند شکل متفاوتی در سریال‌سازی باشد.

اما با پخش قسمت‌های ابتدایی مجموعه همه‌ی معادلات اشتباه از آب در آمد و مخاطبان از فضای غیرعادی، نامتعادل و متفاوت سریال بهت زده شدند. همین اتفاق سبب شد که آنها برای دنبال کردن قسمت‌های بعدی عطش بیشتری داشته باشند چرا که حس می‌کردند حاتمی‌کیا بی‌خودی کاری را به دست نمی‌گیرد و این روند تا قسمت چهارم و پنجم طول کشید تا همه فهمیدند که اصلاً حسن گلاب کیست و گلبهار چه کاره است و قرار است چه اتفاقی بیفتد اما، در این بین هر چقدر که می‌خواهم منصف باشم باز هم نمی‌توانیم روند کند سریال، در معرفی شدن شخصیت‌های اصلی و پی بردن به زندگی حسن را نادیده بگیریم. طوری که حتی تا لحظاتی حس مخاطب این است که قصه لوث شده و اصلاً دیدن روح برایش شگفتی ندارد و آن قدر او را منتظر نگه داشته‌اند که حالا حوصله‌ی برخورد روح با دیگر آدم‌ها را هم ندارد.

ببایسیم قبول کنیم که حاتمی‌کیا فیلمنامه‌نویس وقتی پایش را در تلویزیون می‌گذارد نمی‌تواند درام جذاب و نفس‌گیری را پدید بیاورد. حتی اگر صد بار هم بگوییم که خاصیت این سریال همین است و فضا سورئال است و ما قرار است کاری ذهنی و قراردادی انجام بدهیم باز هم نمی‌توانیم به تماشاکر بگوییم تو از پایان هر قسمت که به مدت ۳ دقیقه روح نشسته روی میله‌ها و نظاره‌گر به شهر غبار گرفته تهران یا با موسیقی کشارش قرار است روح سریال به یک نقطه خیره شود را تحمل کن؛ هر چند گرفتن نماهای جذاب و دیدنی از شهر تهران که به عمد غبار گرفته و مبهم است و برای خودش حرف دارد می‌تواند خیلی عالی باشد و ایده‌ی جذاب و مفهومی‌ای است اما، برای مخاطب تلویزیونی که به سرعت در ریتم سریال‌ها عادت کرده است تجویز چنین نسخه‌ای چقدر کاربرد و اهمیت دارد.

قصه روح سرگردان حسن که در دنیای بیرونی آرام آرام دارد تکامل پیدا می‌کند و انگار که به یک نوع تکامل روحی می‌رسد (از بد ریخت و قیافه بودن تا مودار شدن و قیافه‌ی یک انسان معمولی و درست حسابی را پیدا کردن) می‌تواند در نوع خودش جذاب باشد و اینکه یک روح بتواند خودش چگونگی بودن یا نبودش را انتخاب کند و با اهدای اعضای حیات خود را دوباره تضمین کند در واقع هدف نهایی سریال

بوده و به نحو نامحسوس و غیرمستقیمی تبلیغی برای اهدای اعضا بوده است. همه‌ی اینها مباحثی است که به حلقه‌ی سبز نمره‌ی مثبت می‌دهد و نشان از دقت و توجه به کارگردانی چون حاتمی‌کیا دارد که یک امر اجتماعی و معمولی را می‌خواهد در

قابلی تازه و جذاب به مخاطب منتقل کند اما، به یاد بیاوریم فیلم ماندگار «بودن یا نبودن» کیانوش عیاری را در مورد پیوند قلب که ارزش آن با گذشت زمان بیشتر هم می‌شود. قرار نیست هر کس می‌خواهد درباره‌ی مسائل پزشکی فیلم بسازد

حتماً چنین الگویی را در پیش گیرد، بلکه اثر هر کارگردان به نوعی به پیشینه و نوع نگاهش به اطراف و تجربیات شخصی و اجتماعی گروهی‌اش بر می‌گردد. پس انتظار می‌رود که اثر متفاوت خلق شود، ولی غلتیدن در ورطه‌ی ماوراء و توجیه کار با این دلیل که کار ذهنی است نمی‌تواند پاسخ‌گوی همه‌ی اتفاق‌ها باشد.

اگر از بازی خوب سیما تیرانداز و طنزها و مزه‌پرانی‌های حمید فرخ‌زاد بگذریم متأسفانه حس می‌شود کار در سطح قابل قبولی که از کارگردانی چون حاتمی‌کیا انتظار می‌رود، نیست. انگار که تلویزیون ویروس کم‌فروشی و تکرار را به همه‌ی آدم‌های که واردش می‌شوند تزریق می‌کند و به آنها نگاه سهل‌انگاری و کش دادن یاد می‌دهد.

نتیجه‌اش هم این می‌شود که کارگردانی چون حاتمی‌کیا که در فرمت سینما موفق است و آثار مناسبی دارد و حالا برای تجربه‌اندوزی وارد تلویزیون شده است، دچار این بازی‌ها شود



برای هر سریال آن قدر احترام قائل شویم که به متاب‌ه‌ی یک فیلم سینمایی به آن خیره شویم و فراموش نکنیم که داریم دیدگاه کارگردانی را تماشا می‌کنیم که قصد دارد پیامش را در فرمتی متفاوت به ما ارائه دهد



واکاوی بازی حمید فرخ نژاد

بازگشت از سر زمین سبز با حلقه سبز



اولین بار خیلی‌ها از دیدن این جوان عصبی مزاج که با لهجه‌ی آبادانی‌اش که اصلاً هم قصد پوشاندن آن را ندارد و تند و تند حرف‌هایش را می‌زند، گیج می‌زند و نمی‌دانستند چه طور سر و کلاهش در فیلم خسرو سینایی، یعنی «عروس آتش» پیدا شده است. اما همه در یک مورد هم عقیده بودند و آن هم بهترین انتخاب سینایی در این فیلم که همین جوان مورد نظر است.

حمیدفرخ نژاد را باید آخرین پدیده‌ی بازیگری سینمای ایران در دهه‌ی هفتاد به حساب آورد. بازی او در فیلم «عروس آتش» در نقش فرحان به قدری شگفت‌انگیز بود که خیلی‌ها او را ناب‌ترین استعداد کشف شده‌ی چند سال اخیر در سینمای ایران دانستند.

و به گواه منتقدان اصلاً یکی از جذابیت‌های «عروس آتش» بازی و حضور حمید فرخ‌نژاد در نقش فرحان، یک جنوبی اصیل که به شدت پایبند سنت‌های قبیله‌ای‌اش است و یک «بدمن» دوست داشتنی‌ای است که علی‌رغم چهره‌ای خشن و تلخ، طنزی زیبا و دلنشین در رفتارش است.

شاید همین ته لهجه‌ی آبادانی باعث شد که او سیمرغ بلورین بهترین بازیگری را در هجدهمین جشنواره فیلم فجر از آن خود کند.

اما اینکه این بازیگر قبلاً کجا بوده و چرا تا سال ۱۳۷۸ خبری از او در سینما نبود، زیاد هم عجیب نیست او از معدود بازیگرانی است که سینما را جدی و با نگاهی ژرف و عمیق دنبال می‌کند.

فارغ‌التحصیل کارگردانی تئاتر از دانشکده‌ی هنرهای زیبای دانشگاه تهران است و نخستین کارش هم به عنوان کارگردان تئاتر، نمایش «پنجره‌ای بر بادها» نوشته دکتر ناظرزاده کرمانی است. وقتی پایان‌نامه‌اش را نمایش «آنکه گفت آری، آنکه گفت نه» نوشته‌ی برتولد برشت انتخاب کرد و بسیار هم مورد تحسین دوستانش قرار گرفت با خود فکر کرد که حالا باید سرکی به سینما بزند. برای همین به عنوان دستیار کارگردان وارد سینما شد و قبل از هر چیز خودش چند فیلم کوتاه ساخت. شاید حضورش «در کوجه‌های عشق» ساخته‌ی خسرو سینایی همراه عوامل پشت صحنه، این انگیزه را برای سینایی به وجود آورد که از او در اثر سینمایی‌اش، «عروس آتش» استفاده کند. با این حال، فرخ‌نژاد دغدغه‌های وسیع‌تری داشت و برای همین، اولین فیلم بلندش «سفر سرخ» را سال بعد از آن کارگردانی کرد. فرخ‌نژاد همیشه نسبت به جنگ حس غریبی داشت، نه از آن جهت که خودش بچه‌ی آبادان بوده و جنگ را از نزدیک لمس کرده است، بلکه از آن رو که این مسئولیت را بر دوش خود حس می‌کرد که جنگ را به دور از نگاه کلیشه‌ای‌اش ثبت کند. به همین خاطر «سفر سرخ» به عنوان یک فیلم جنگی اثری موفق برای او بود که تجربه‌ی اولین کارگردانی را برای او هموار کرده بود.

با این حال او در مسیر بازیگری وقتی در فهرست انتخاب بازیگران فیلم «ارتفاع پست» ابراهیم حاتمی‌کیا قرار گرفت باورش شد که داشتن لهجه‌ی جنوبی چندان هم بد نیست.

فرخ‌نژاد در «ارتفاع پست» آن قدر قدرتمند ظاهر شد که همه متوجه شدند که موفقیت او در «عروس آتش» اصلاً اتفاقی نبوده است.

او برای این فیلم عنوان بهترین بازیگر جشنواره‌ی خانواده‌ی ارومیه را از آن خود کرد و بعد به عنوان بهترین بازیگر مرد جشنواره کارلووی واری جمهوری چک در سال ۲۰۰۰ و بهترین بازیگر سال ۱۳۸۰ و ۱۳۸۱ به انتخاب منتقدان مجله‌ی فیلم برگزیده شد. فرخ‌نژاد در «ارتفاع پست» دقیقاً توانست نقش یک جنوبی را که از فرط استیصال می‌خواهد با هواپیماربایی زندگی خود را سامان بخشد به عالی‌ترین شکل در بیاورد. او برای در آوردن نقش از عنصر اضطراب درونی در عین تظاهر به آرامش استفاده کرد و از همان نمای اول می‌شد فهمید که چقدر دستپاچه و مضطرب است. ضمن اینکه خودش را می‌خواهد آرام و خونسرد نشان می‌دهد. همین خوب در آوردن نقش در «ارتفاع پست»، سبب شد که حاتمی‌کیا برای فیلم بعدی‌اش «به رنگ ارغوان» هم او را به عنوان نقش اول فیلمش استفاده کند.

هر چند فرخ‌نژاد قبل از «به رنگ ارغوان» در فیلم «تب» رضا میرکریمی هم حاضر شد و نقش گیشه‌پسند را در یک فیلم متوسط تجربه کرد. اما جنجالی که به سر فیلم حاتمی‌کیا بر پا شد هرگز این امکان را به بقیه نداد که بتوانند را بر پرده‌ی سینما ببینند. هر چند حاتمی‌کیا در اعتراض به اکران نشدن این فیلمش خیلی موضع گرفت و حس کرد که حق ضایع شده است اما، ما می‌دانیم که بالاخره یک روز این فیلم از توقیف در می‌آید و می‌توان آن را با نقش خاص فرخ‌نژاد ببینیم.

اما بعد از نقش فرحان شاید تک خال دیگر فرخ‌نژاد در فیلم خوش ساخت و



نقش یک کارگر را در کوره‌های بلند و ذوب آهن بازی می‌کند که درگیری‌های ذهنی با روح پدرش پیدا می‌کند. این فیلم آن قدر خنده‌دار است که در هنگام فیلمبرداری فیلم به دلیل صحنه‌های بسیار خنده‌آور تابلوهایی در محل فیلمبرداری نصب شده بود که عوامل را از خندیدن هنگام فیلمبرداری منع کرده بودند. «پوست موز» هم فیلم دیگری است که فرخ‌نژاد در آن در نقش یک جوان ثروتمند به نام حمید را بازی کرده است که این جوان بر اثر تصادف به کما می‌رود و روحش در عالم برزخ عاشق روح دختری جوان می‌شود. اما وقتی جسمش در این دنیا بهبود پیدا می‌کند و از کما در می‌آید حالا می‌خواهد به آن دنیا برگردد. اما چون خودکشی حرام است و قطعاً در صورت خودکشی به جهنم خواهد رفت، به فکر چاره‌ای است. البته نگران

تکان‌دهنده‌ی اصغر فرهادی، «چهارشنبه سوری» رو شد.

فرخ‌نژاد در این فیلم به دور از چهره‌ی تکراری جنوبی‌اش آن قدر خوب ظاهر شد که هم در گیشه خوب فروخت و هم کلی جایزه نصیب کارگردانش کرد. اما تا لحظه‌ی آخر هم کسی باور نمی‌کرد که هیچ کدام از این جایزه‌ها به خود فرخ‌نژاد نرسد و این شاید بدترین اتفاق سینمایی برای فرخ‌نژاد در سال ۱۳۸۴ بود. شاید همین مسئله بود که او تا مدت‌ها سعی کرد خیلی در فیلم‌های سینمایی ظاهر نشود و فقط پیشنهاد بازی در نقش یک پلیس ایرانی در فیلم «صحنه‌ی جرم، ورود ممنوع» به کارگردانی ابراهیم شیبانی را پذیرفت. البته این فیلم علی‌رغم نقش خوب کارآگاه شوخ و شنگ برای فرخ‌نژاد که خیلی هم عالی بازی شده بود در سربازی هم داشت که از آن جمله به توافق نرسیدن او با کارگردان سر بعضی مسائل و رها کردن نیمه و نصفه‌ی فیلم سر فیلمبرداری بود که البته کارگردان هم داستان فیلمش را طوری تغییر داد که کسی متوجه این دلخوری نشود. البته در همان سال بود که فرخ‌نژاد برای ادای دین به استادش سینایی کلیپ ۴ دقیقه‌ای بدون کلامی را درباره‌ی زندگی او برای افتتاحیه جشنواره‌ی بیست و چهارم فیلم فجر ساخت.

اما با بازی در دو سریال که البته یکی‌اش را ده سال پیش بازی کرده است. «سرزمین سبز» به کارگردانی بیژن بیرنگ و مسعود رسام و حلقه‌ی سبز که آن را هم چهارسال پیش بازی کرده است خیلی‌ها را از نگرانی در آورده است. فرخ‌نژاد البته در «سرزمین سبز» دستیار کارگردان هم است، ولی در «حلقه‌ی سبز» یک چیز دیگر است. نقش حسن گلاب آن قدر خاص و بی‌اشتباه است که شاید کمتر کسی اولش حاضر باشد این ریسک را بپذیرد اما، او که اصلاً به این جور کارها عادت دارد و از تنبلی و سرسری کارکردن بیزار است نشان داده که خوراکش همین نقش خاص و تک است.

شنبه شب‌ها ما او را در نقش یک روح می‌بینیم با گریم‌های متفاوت، او که از طنز و شیطنتش در نقش یک روح هم دست نمی‌کشد حالا توانسته در دل همه‌ی مخاطبانش جا باز کند.

او در نقش یک روح سرگردان که قبل از این، مشکل جسمی داشته و حالا باید رشد کامل بدنیش را قبل از مرگ قطعی طی کند، به همه ثابت کرده که مهم انتخاب اول و حاضر شدن به ریسک و خطرپذیری است و حالا خیلی‌ها را منتظر نگه داشته تا ببینند آخر و عاقبت این روح چه می‌شود. با این حال اگر برگردیم پیش فرخ‌نژاد و بخواهیم حال و احوالش را این روزها بررسی کنیم می‌بینیم او خیلی هم بیکار نیست. هنوز از تجلیل و تقدیر او در ماه گذشته در «جشنواره‌ی ستایش» به عنوان بازیگر موفق آبادانی نگذشته است و بازی در فیلم «آتشکار» که یک فیلم طنز است را به پایان رسانده، فیلمی که گفته می‌شود، بازی فرخ‌نژاد در آن متفاوت بوده و او

فرخ‌نژاد همیشه نسبت به جنگ حس غریبی داشت، نه از آن جهت که خودش بچه‌ی آبادان بوده و جنگ را از نزدیک لمس کرده است، بلکه از آن رو که این مسئولیت را بر دوش خود حس می‌کرد که جنگ را به دور از نگاه کلیشه‌ای‌اش ثبت کند



نباشید چون علی عطشانی کارگردان این فیلم گفته که فیلم «پوست موز» هیچ شباهتی با «حلقه سبز» ندارد و شخصیت فرخ‌نژاد کاملاً با روح حسن گلاب فرق دارد او گفته که این فیلم پر از تروکاژهای کامپیوتری است و قصه‌ی یک روح ایرانی است که در ساختار هالیوودی روایت می‌شود.

فرخ‌نژاد این روزها سرگرم بازی در فیلم «بازگشت» به کارگردانی مهدی نادری است که فیلم‌نامه‌ی این فیلم را علیرضا نادری، فیلم‌نامه‌نویس سریال «میوه ممنوعه» نوشته است و داستانش مربوط به «جهان» است که مدت‌ها پیش به جنگ رفته و تیر خورده اما نمرده است و حالا بعد از ۲۰ سال خانواده‌ی وی از وجودش باخبر می‌شوند.

فرخ‌نژاد منتظر است که مراحل فنی فیلم هم با سرعت تمام می‌شود، چون کارگردان به او قول داده این فیلم را به جشنواره فیلم امسال برساند.



* چرا برای واژه‌ی پزشکی «تروما» معادل فارسی نداریم؟

دقیقا نمی‌توان معنای واژه‌ی تروما را با چند کلمه بیان کرد و باید در قالب یک تعریف آن را ترجمه کرد تا مخاطب درک درستی از این شاخه‌ی پزشکی داشته باشد. البته در تمام دنیا هم این علم به نام تروما شناخته شده است.

* به عنوان پژوهشگری که شش سال است در این باره تحقیق کرده، تعریف جامعی از تروما برای ما بیان کنید؟

وقتی نوعی انرژی به بدن وارد شود و این انرژی فیزیکی یا شیمیایی برای بدن غیرقابل تحمل باشد به آن تروما می‌گوییم. تروما طیف گسترده‌ای دارد و آسیب‌های روانی را نیز شامل می‌شود.

* پس طبق این تعریف باید اتفاقات و حوادث مهم‌ترین علل و عوامل ایجاد تروما باشند؟

دقیقا همین طور است. اتفاقات و بلاهای طبیعی و غیرطبیعی مثل زلزله، سیل، آتشفشان، طوفان، حوادث ترافیکی، سوختگی، مسمومیت‌ها، سقوط و... که باعث آسیب‌دیدگی جسم و روح می‌شوند در شاخه‌ی تروما قرار می‌گیرند و به فرد آسیب‌دیده هم بیمار ترومایی گفته می‌شود.

* در مباحث پزشکی که بحث پیشگیری همواره جایگاه ویژه‌ای دارد در حیطه‌ی تروما چقدر به آن پرداخته می‌شود و اصلا چه جایگاهی دارد؟

اتفاقا در تروما بحث پیشگیری خیلی جدی مطرح است و بر درمان مقدم است. چرا که اغلب حوادث، به خصوص کسانی که در حوادث ترافیکی آسیب می‌بینند در همان ساعت اول، جانشان را از دست می‌دهند. پس ما به عنوان کسانی که در این مرکز پژوهشی فعالیت داریم باید خیلی بیشتر به مباحث پیشگیری بپردازیم و به دنبال راهکار باشیم. البته نباید فراموش کرد که برای عملی کردن این راهکارها نیاز به همکاری ارگان‌های مختلفی چون صدا و سیما، نیروی انتظامی، آموزش و پرورش، مراکز فرهنگی و... داریم تا اطلاعات و آگاهی‌های لازم را به مردم ارائه بدهند و از طرفی با تخلفات صورت گرفته نیز برخورد قانونی کنند که البته این آخری بر عهده‌ی نیروی انتظامی است.

* چند نمونه از راهکارهای پیشگیری در مشکلات تروما بیان کنید؟

استفاده از کلاه در هنگام موتورسواری و کمربند ایمنی در خودرو، استفاده از لوازم ایمنی برای کارهای پرخطر و بسیاری از موارد دیگر برای ایمنی بیشتر. البته باید این را هم اضافه کنم که بحث پیشگیری در تروما بسیار هزینه بر است و باید به اشکال مختلفی تأمین شود، مثل کمک از مراکز خیریه و NGOها.

* در کدام شاخه از تروما نیاز به صرف هزینه‌ی بیشتر برای پیشگیری داریم؟

حوادث ترافیکی؛ خوب است بدانید که مرگ‌های ناشی از تصادفات در طی سال‌های ۱۳۷۷ تا ۱۳۸۴ در حدود ۱۴۰ هزار و ۹۳۶ نفر بوده که معادل سقوط بیش از ۴۰۰ فرزند هواپیمای مسافربری است. متأسفانه آمار قربانیان حوادث جاده‌ای در کشورهای جهان سوم بسیار بالاست و در این باره پیش‌بینی سازمان بهداشت جهانی تا سال ۲۰۲۰ این است که حدود ۹۰ درصد تلفات جاده‌ای در سرتاسر جهان مربوط به کشورهای جهان سوم خواهد بود.

* در پیشگیری علاوه بر آموزش به چه نکات دیگری توجه دارید؟

پیشگیری همیشه آموزش نیست و گاهی باید اجبار هم کرد. چرا که بحث تروما و صدمات ناشی از آن شوخی بردار نیست و به طور مستقیم با جان انسان سر و کار دارد. بحث اجبار در تروما نه تنها در کشور ما، بلکه در سراسر دنیا به این شکل است و قوانین و جرایم خاص خود را دارد. به طور خلاصه باید بگویم در بحث پیشگیری، استفاده از آموزش یا اجبار مهم نیست مهم این است که چه کار کنیم تا به واسطه‌ی آن مرگی اتفاق نیفتد.

* بحث درمان بیماران ترومایی در کشورمان چه اوضاع و احوالی دارد؟

یک بیمار ترومایی برای بهبودی باید سه مسیر اورژانس، درمان و بازتوانی را پشت سر بگذارد. در غیر این صورت نتیجه درمان، مطلوب نخواهد بود. به این سه مسیر اصطلاحا سیستم تروما گفته می‌شود که متأسفانه هنوز در مراکز درمانی کشورمان این سیستم به طور کامل اجرا نمی‌شود و برای پیاده کردن آن به یک عزم ملی و

در قرن ۲۱، چرا با پدیده‌ای به نام تروما بیگانه‌ایم؟
این گفت‌وگو تلاشی است برای شناخت این واژه



انرژی غیرقابل تحمل!

مریم ناگهی

پزشک عمومی است. اما در حال حاضر طبابت نمی‌کند و بیشتر وقتش در مرکز تحقیقات «تروما» می‌گذرد. حدود ۶ سالی می‌شود که تحقیق، پژوهش و همچنین نوشتن مقاله درباره وضعیت تروما، در شاخه‌های مختلف، دغدغه‌ی دکتر «علی حاجی» شده است.

قرار مصاحبه را در تحریریه‌ی نشریه گذاشتیم. اندکی دیرتر از زمان مقرر بالاخره با او روبه‌رو می‌شویم تا گفت‌وگویی درباره‌ی خودش و حیطه‌ی پژوهشی‌اش «تروما» داشته باشیم. واژه‌ای که اغلب مردم با آن بیگانه‌اند و حتی نمی‌دانند که این شاخه مربوط به علم پزشکی است. صحبت‌های معاون اداری - مالی مرکز تحقیقات تروما در این باره شنیدنی است.

حمایت دولتی نیاز هست؛ چرا که نمی‌توان در این باره حتی مراکز درمانی خصوصی احداث کرد و اصلاً این فکر که یک بیمار ترومایی در این مراکز می‌تواند خود را درمان کند، اشتباه است.

*** چرا؟**

صدمات ناشی از حوادث و اتفاقات ترومایی بیشتر متوجه قشر نیازمند جامعه است. از طرفی هم درمان و بازتوانی یک بیمار ترومایی هزینه بسیار بالا و میلیونی دارد که از عهده‌ی هر کسی بر نمی‌آید. پس باید مراکز دولتی از بیماران ترومایی حمایت کنند.

*** درباره‌ی شاخه باز توانی هم بیشتر توضیح دهید؟**

بعد از درمان آسیب‌ها، یک بیمار نیاز به مراقبت‌های ویژه‌ای مثل مشاوره‌های روانشناسی دارد. به عنوان مثال، بازمانده‌های ترومایی حادثه‌ای مثل زلزله نیاز به درمان‌های روانپزشکی و روانشناسی دارند. تروما را نباید دست کم گرفت؛ چرا که دومین علت مرگ در جهان، بعد از بیماری‌های قلبی است.

*** در کشور خودمان و مرکز تحقیقات تروما، برای مجهز کردن مراکز درمانی به سیستم تروما چه تلاش‌هایی صورت گرفته است؟**

در هیچ کجای دنیا مقدور نیست که تمام مراکز درمانی یک کشور به سیستم تروما مجهز باشند و این مسئله در چند مرکز ویژه انجام می‌شود. چون نیاز هست که پزشک و پرستاران مربوطه، آموزش‌های خاصی را در این خصوص دیده باشند. در کشور ما پنج شش بیمارستان از جمله بیمارستان سینا بیماران ترومایی را پوشش می‌دهند اما، همان‌طور که گفتم این سیستم به شکل کامل انجام نمی‌شود. در مرکز تحقیقات تروما مشغول کار روی یک طرح ملی تروما کار هستیم تا بتوانیم سیستم تروما را به طور کامل در یکی از شش مرکز پیاده کنیم. اتفاقی که در کشورهای پیشرفته سال‌هاست که افتاده است.

*** در جایی گفتید جنگ هم**

جزء عوامل ایجاد تروماست؛

آقای دکتر! با توجه به

اینکه شما جزء آزادگان

عزیز کشورمان هستید

درباره‌ی باز توانی اسراری



جنگ تعمیلی پژوهش‌هایی داشته‌اید؟

در این رابطه دو مقاله داشته‌ام. در مرکز تحقیقاتی هم برنامه‌ای را شروع کرده‌ایم و داریم یک نقشه تحقیقاتی برای اسرا آماده می‌کنیم تا ببینیم اولویت برای مسائل درمانی و باز توانی آنها کدام است. هم اکنون درباره‌ی شهدای آزاده در زندان‌های عراق هم مشغول هستیم تا گزارش علمی مستند تهیه کنیم. چون در این باره و تعداد اردوگاه‌ها، اسرا، تغذیه و مواردی از این قبیل هیچ منبع اطلاعاتی مستندی در دست نیست. اسرایی ما با توجه به شرایط حادی که در اردوگاه‌ها داشتند لطمات جسمی و روحی بسیاری دیده‌اند که درباره‌ی مسائل درمانی‌شان، نیاز به هزینه و پژوهش بسیاری هست و البته نیاز به حمایت!

*** بسیار خوب، حالا برایمان از داستان اسارت‌تان بگویید. کی، کجا، ...؟**

۲۴ اسفند سال ۱۳۶۳ بود که بعد از ۳ ماه اعزام

به خدمت در عملیات بدر، در شرق رود دجله مجروح

شدم و نتوانستم همراه بچه‌ها به عقب برگردم تا

اینکه بعد از ۲۴ ساعت به اسارت در آمدم.

*** چند ساله بودید؟**

۱۹ ساله. به عنوان امدادگر به جبهه رفته بودم و

اصلاً فکرم را نمی‌کردم که اسیر شوم. بعد از درمان

به کمپ شماره «۹» اردوگاه رمادیه فرستاده شدم.

*** قبل از اسارت که دانشجوی پزشکی**

نبودید؟

دانشجو بودم اما، در رشته‌ی هوشبری، ولی بعد از

آزادی تصمیم گرفتم پزشکی بخوانم.

*** اسارت با دکتر علی حاجی چه کرد؟**

دوران اسارت مثل برزخ می‌ماند و اصطلاحاً هر

کس هر چه دارد برای دیگران اصطلاحاً رو است.

حداقل حس‌نش‌اش هم این است که تو پا خودت و

بعد با دیگران رو راست می‌شوی و اصلاً نمی‌توانی

که نباشی چون در جایی که از صبح تا شب صد

نفر با هم زندگی می‌کنند نمی‌توان نقش بازی کرد.

در کمپ ما هم همگی افرادی بودند که از نظر

اعتقادی درجات بالایی داشتند و ویژگی‌های

اخلاقی و شخصیتی‌شان روی من تأثیرات

بسیاری داشت. مهم‌ترین رشته‌ای هم که همگی را

با هم متحد و یکپارچه می‌کرد عرق ملی قوی بود

که ریشه در وجود همه‌مان داشت؛ چه شیعه و چه

بچه‌های مسیحی که در بین ما بودند.

*** و مهم‌ترین تأثیر این دوره بر روحیه‌تان؟**

صبر و تحمل.

*** فکر می‌کنید ایثار و فداکاری‌های دوره‌ی جنگ در دوره‌ی کنونی**

چطور می‌تواند نمود داشته باشد؟

به نظر من در جامعه کنونی اگر هر کس به قانون و حق و حقوق دیگران احترام

بگذارد خیلی از مشکلات و گره‌های امروزی حل می‌شود. حالا ما از کسی توقع

فداکاری نداریم اما، متأسفانه در برخی از موارد حداقل‌ها رعایت نمی‌شود چه رسد به

ایثار و فداکاری. نباید فراموش کرد رعایت نکردن قانون خودش باعث به وجود آمدن

ظلم می‌شود و رعایت آن، یعنی دفاع از مظلوم.

خب در جامعه امروزی شاید این هم نوعی فداکاری است؛ آنچه را که برای خود

نمی‌پسندی برای دیگران نیز نپسندی.

مرگ‌های ناشی از تصادفات

ترافیکی در طی سال‌های

۱۳۷۷ تا ۱۳۸۴ در حدود

۱۴۰ هزار و ۹۳۶ نفر بوده که

معادل سقوط بیش از ۴۰۰

فروند هواپیمای

مسافربری

است.





نیایش

به تو محتاجم من
که غم و شادی خویش
با تو قسمت بکنم
و صدای نفس پاک تو را
در دل خود راه دهم
تا دلم زنده شود
و ز عطر نفس سبز تو آکنده شود
در کویر دل من رویش و سر سبزی نیست
دیگرگاهی است که چشمان دلم، منتظر باران است
و صدای تو صمیمانه‌تر از جاری پژواک نسیم
در دلم می‌بارد
و دلم
با جهانی ز تمنا و عطش می‌گوید:
نیروی خفته در پود من و تار من است
که تو را می‌جوید
به تو محتاجم من

نصراالله عسگری

چشمه‌ای احساس

آن سبز که سرچشمه‌ی هر احساس است
سقای شهید کربلا، عباس است
آن را که هوای عشق او در سر نیست
در عالم عاشقی، نمک شناس است

چشم انتظار

با یاد تو شوق گریه دارم، ای دوست
در راه تو چشم انتظارم، ای دوست
چون خاک فتاده‌ام به راهت همه عمر،
تا بر قدم تو سر گذارم، ای دوست

بهروز ساقی

آینه

مردی نشست آن طرف، در روبه‌روی آینه
آن سوی دیوار زمان، در گفت‌وگوی آینه
مردی مُعطر از خدا، خیس مناجات و دعا
مردی که از او می‌چکد، عطر وضوی آینه
مردی زلال و بی‌ریا، بی‌رنگ‌تر از شیشه‌ها
مردی که می‌بافد سحر، با رنگ و بوی آینه
مردی ز جنس سادگی، لبریز از افتادگی
مردی که قلبش می‌تپد، در آرزوی آینه
مردی ملول از دیو و دد، مرغان زخمی را مدد
مردی که هر شب می‌رود، در جستجوی آینه
مردی سرا پا بال و پر، با شاپرک‌ها همسفر
مردی که هر شب می‌کند، پرواز سوی آینه
آن مرد، آن روح خدا، هر لحظه می‌گوید به ما:
«غافل مباشید، ای شما! از آبروی آینه»

رضا اسماعیلی

طرح: مجید کاظمی

رقص خون

از رنج‌هایی که نمی‌توانم خفت
از حرف‌هایی که نمی‌توانم گفت
در گوش باد می‌خوانم
مرا یادآر
مرا یادآر
هنگام که برگ می‌افتد
از شاخه‌ی زیتون
و شاپرک‌ها
در رقص خون
رها می‌شوند در
باد

رحمت‌الله برمکی

آینه‌های خاک

میان دامنم دیگر
نور نمی‌ماند
میان چهره‌ام لبخند
*
گریه‌هایم هزار ساله شد، مرد!
*
مگر قصه‌ی مرا باها
به دست‌هایت نمی‌وزند
که شکفته نمی‌شوی
شکوفه نمی‌کنی؟
*
کجا مانده‌ای بی‌نشان
که آینه‌های خاک هم
نشانت نمی‌دهند

رضا کاظمی

غزل

یعنی که کسی غیر تو دارم؟ به خدا نه!
جز تو به کسی دل بسپارم؟ به خدا نه!
وقتی تو نباشی و نخندی غزل من!
گل می‌دهد این باغ و بهارم؟ به خدا نه!
آن خاطره‌ی خوب زمستانی‌مان را
از یاد برم؟ یکه سوارم! به خدا نه!
ای خوب‌ترینم! تو نباشی و سرم را
بر بالشی آسوده گذارم؟ به خدا نه!
چشم تو مرا شاعر و بی‌حوصله کرده است
نه اینکه تو را دوست ندارم، به خدا نه!

قباد سوماری - ایلام



حوض نقاشی من بی ماهی است

مجید پورولی



تشت را توی دستم می گیرم و می آیم توی حیاط. بیتا هم مثل سایه دنبالم می آید. بعد از این همه سال آمده دیدن من. می دانم چرا آمده. معلوم است چه کسی او را فرستاده. اما هیچ به رویش نمی آورم. دیگر صدای النگوهایش مثل سابق وسوسه ام نمی کند. برق سینهریزش که مدام می افتد توی چشم هایم برایم جاذبه ای ندارد. انگار توی این خانه جوش و جلا را گم کرده ام. می گوید: «مگه می شه عروسی الهام نیای؟! یادت رفته؟ توی دانشکده شما دو تا رفیق جون جونی بودین. اگر نری حسابی از دستت دلخور می شه. تشت را خالی می کنم توی دستشویی. با شلنگ تشت را آب می کشم. بیتا سرک می کشد ببیند چه می کنم. تاب نمی آورد. چهره اش را چروک می کند که یعنی بدش آمده. لبخند می زخم. سرش را می چرخاند تا نبیند.

-اه اه حالم بد شد، چطور این کار رو می کنی دختر؟
بی آنکه برگردد طرفم ادامه می دهد.

-این بود اون مرد ایده آلی که می گفتی؟

شلنگ را می اندازم توی باغچه پای درخت سیب. بیتا ادامه می دهد: اون زندگی آسمانی که می گفتی اینه؟! که بگیره بشاشه توی تشت و تو هم اون رو برداری و ببری بریزی توی توالت؟! و بغض گلوله می شود توی گلویم. لبخند می زخم تا بغضم لو نرود. نمی دانم چرا هر روز به نوبت می آیند و با حرفها و نگاههایشان تحقیرم می کنند و می روند. دیگر

باید فهمیده باشند که حریف من نیستند. چرا فکر می کنند «ایده آل» آن چیزی است که آنها فکر می کنند و دنبالش هستند. تشت را تکیه می دهم به درخت انار تا آبش خشک شود. بیتا می نشیند روی پله ها. درخت های گوشه ی حیاط را از نظر می گذرانند.

-این درخت سیب انگار خشک شده؟ نه؟

سر تکان می دهم.

-اگه رهاشون کنی آره؛ هر درختی رو که ول کنی به حال خودش خشک می شه



اما، اینا هنوز سایه دارند، می شه بهشون تکیه داد و توی سایه شون خنک شد. می خندد.

-می شه پول داد به سایه بون خرید. اینارو باید اره کرد. بی خود باغچه رو شلوغش نکن. چوب این درختها جون می ده واسه چهارشنبه سوری. می ایستم برابرش. آرایش مینیاتوری صورتش مرا یاد گذشته های خودم می اندازد. نمی دانم چرا فکر می کنم که از بیتا قشنگ ترم. از این قیاس خنده ام می گیرد. بیتا نگاه می کند توی صورتم.

-بفرستش بره آسایشگاه. اونجا خودش هم راحت تره، تو هم دیگه اسیر نیستی. می نشینم کنارش روی سکو.

-اسیر؟! کی گفته که من اسیرم؟! آسمان را نگاه می کنم که حالا ابری شده. انگار می خواهد باران ببارد. من زندگی

خوبی دارم، خدا را شکر، راضی ام. -راضی به چی؟

به این که شوهری دارم که می تونم بهش افتخار کنم. با بهت توی چشم هایم دقیق شده. اما من هیچ نگاهش نمی کنم. هنوز ابرهای سیاه را نگاه می کنم که کم کم پهنه ی وسیع آسمان را اشغال می کنند و هیچ لکه ابر سفیدی توی آسمان باقی نمی گذارند. زیر لب می غرد. -افتخار؟! تو حسابی خل شدی به خدا.

از روی سکو بلند می شوم. می روم سراغ باغچه. فشار آب شلنگ دل خاک باغچه را پاره می کند. صدای بیتا را می شنوم که به فشار آب می ماند.

-زهره می گفت طلاق گرفتنت به یه هفته هم نمی کشه! می تونی یه وکیل بگیری که ازت دفاع کنه، تو هم یه حق و حقوقی داری که باید بهش برسی؛ نمی شه که خودت رو پای اون حروم کنی.

-بر می گردم طرفش.

-اون چی؟ حق و حقوق اون چی می شه؟! سر می چرخانم و به جریان تند آب نگاه می کنم که چند مورچه را با خود می برد

طرف سوراخ فاضلاب. یکی از مورچه ها خود را به تنه ی درخت سیب چسبانده تا در جریان تند آب گم نشود.

آخه تو به پیش دل دادی؟! تو را به جان هر کسی دوست داری بگو چه جوری



سرت شیره مالید؟! آس و پاس بود! یادته؟! از این برادرهای پشمالویی که از دار دنیا فقط یه دست لباس دارن و کتونی پاشون می کنن.
یکی از مورچه‌ها خودش را چسبانده به تنه‌ی درخت سیب تا در جریان تند آب گم نشود. آب را می بندم تا فشار آب مورچه را از درخت سیب جدا نکند.
زهره یکی رو برات پیدا کرده که انگار خدا فقط برای تو آفریده! پسره یه ویلا داره آخرای نیاورون، یه پازرو زیر پاشه، تاجرِه! تجار تخونه داره، تا دلت بخواد اهل مایه است. زندگیت رو طلا و الماس می گیره. فکر می کنی تعطیلات آخر هفته‌اش رو می ره کجا؟ در هفته یه بار رنگ اروپا رو نبینه دق کرده! های کلاس، خوش تیپ، خوشگل، خوش هیکل...دیگه چی می خواهی؟!
نگاهش می کنم، با لبخند.

-چشم‌هاش! مثل چشم‌های مصطفی، هست؟!
با بهت نگاهم می کند.
-چشم‌های مصطفی؟! شوهر تو که چشم نداره. کوره.
لبخند تلخی می زند.
-کی گفته؟! مصطفی هم می بینه، بهتر از من و تو.
مورچه‌ها اطراف سوراخ فاضلاب دست و پا می زنند. مورچه ی نجات یافته از درخت سیب بالا می رود، بالا و بالاتر.

-توی چشم‌های مصطفی چیزی هست که توی چشم‌های هیچ کس نیست.
بیتا هم از روی سکو بلند می شود و می آید کنارم می ایستد، دستم را می گیرد توی دستش.
-حالا بیا یه بار ببینش! پسره رو می گم. امتحانی، عروسی الهام می یاد، بیا ببین چه جوریه.

-اخم می کنم و دستم را از توی دستش می کشم بیرون. می روم طرف اتاق، دنبالم می آید. توی آشپزخانه وضو می گیرم و می روم سراغ سجاده. مصطفی خوابیده. قاب عکس امام را از میان دست و سینه‌اش بیرون می کشم و می گذارم روی تاقچه. صدای خس خس سینه‌اش را می شنوم. بیتا می نشیند جلوی من و مصطفی را نگاه می کند و می گوید:

-چی رو می خواهی ثابت کنی؟! دوره ی این ایثاربازی‌ها و قهرمان بازی‌ها گذشته. بی خود خودت را عذاب نده، تو هنوز دختری.

می نشینم روی سجاده. تسبیح را می گیرم توی دستم. یاد حرف‌های مصطفی می افتم. می گفت بهترین جا برای خلوت کردن با خدا توی سجده است. پیشانی‌ام را می گذارم روی مهر، چشم‌هایم را می بندم.

«خدا! با من صبر بده، خدایا با من صبر بده، خدایا با من...» بیتا هنوز وراجی می کند:

-خوب یادمه! عقد محضری کردین که تنهات گذاشت و رفت، چرا می خواهی دختریت رو پای کسی حروم کنی که تنهات گذاشته؟! اون تو رو رها کرد و تو ره‌اش نمی کنی؟!
تسبیح می گردانم و می گویم:

-پای از من مهم‌تر پیش بود که گذاشت و رفت. می گوید:
-حالا چی؟ با این وضع! تو که پزشکی خوندی و می دونی قطع نخاعی یعنی چه؟
سر می چرخاند توی اتاق و به عکس حاج همت که روی دیوار چسبانده‌ام نگاه می اندازد.

-این دیگه کیه؟! بهش نمی خوره خواننده باشه!
-از رفقای خوب مصطفی بود. شهید شد، اسمش همته، باید شنیده باشی. شهید همت می خندد.

-پس اون بزرگراه مال اینه، خوش به حالش، وضعش توپه! می زند زیر خنده، من هم می خندم.

-آره، همینه که تو گفتی. اینا همشون یه بزرگراه دارن، توی بزرگراه اینا کسی گم نمی شه.

مصطفی را نگاه می کند.

-چند وقته که حرف نمی زنه؟

-از وقتی که برگشته.

مات و مبهوت نگاهم می کند.

-تموم این مدت تو باکی حرف می زنی پس؟

-با چشم‌هاش، با عکس‌هاش، با دست‌هاش، اینا با من حرف می زنن. می رود عقب و تکیه می دهد به دیوار.

خبرش رو از نرگس شنیدم. نرگس رجبی. زخمی که شد آوردنش تهران؟ دستم را به دست می گیرد، مصطفی. شروع می کنم به مالیدن دست‌هایش. کاسه‌ی آب را که پشت سرش خالی کردم، پرسیدم کی بر می گردی آقا مصطفی؟ خندید و گفت به همین زودی‌ها. دروغ نگفت. به دو سال هم نرسید که آمد. خبرش آمد. مادر آمد دنبالم. با ماشین آقا جان رفتیم بیمارستان. روی تخت دراز کشیده بود.

مصطفی تکان می خورد. بیتا نگاهم می کند.

-خوب؟ بعدش؟

-دکترها گفتند دیگه هیچ کس را نمی شناسد، همه از بادش رفته‌اند، یکی گفت دیگر کنترل دستشویی‌اش را هم ندارد، یکی دیگر گفت حتی نمی تواند آب دهانش را جمع کند، آن یکی گفت حرف زدن یادش رفته...

اشک را از گوشه ی چشمم پاک می کنم.

-هنوز نامزد بودیم. می شد ازش جدا شم.

-پس چرا جدا نشدی دیوونه؟!
جوابش را نمی دهم. همان جا جلوی بیتا دراز می کشم روی سینه ی مصطفی. به عادت همیشه گوش می چسبانم به ضربان قلبش. هر شب با همین صدا حرف می زنم.

مثل همان روز توی بیمارستان که صدای قلبش به صدای عاقدی می مانست.
-خانم فاطمه سعادت من، با مهریه شفاعت خانم فاطمه زهرا! وکیلیم؟!
با فریاد، جوری که تمام دنیا صدایم را بشنوند، می گویم:

-بله، تا همیشه.

هیچ کس توی شهر قند بالای سرم نمی سابد. مصطفی رفته است گل بچیند.



برای تهیه ی کتاب های نشر شاهد می توانید با مرکز پخش و توزیع تماس بگیرید.

مرکز پخش تهران: ۶۶۴۹۱۸۵۱

مرکز پخش قم: ۰۲۵۱-۷۸۳۰۳۴۰ / توزیع: ۸۸۸۲۹۵۲۳



خاطرات عزت شاهی

مورس تخم مرغی

سلول های انفرادی اوین برای من یعنی سکوت و سکوت و سکوت... یعنی تنهایی. یعنی غربت... و برای بسیاری یعنی خاموشی و پژمردن، یعنی تاریکی تا بی نهایت...!

خودم بودم و خودم. تمام زندگی ام بارها و بارها مرور می شد، کوچک ترین زوایا و اجزای زندگی در ذهنم جان می گرفت. دل آدم لک می زد برای هم زبان و هم کلام. هیچ راه ارتباطی برای صحبت کردن با زندانیان سلول ها نداشتیم.

نگهبان ها آهسته می رفتند و آهسته می آمدند و کسی داخل سلول متوجه شان نمی شد، فقط هر بار در، یا دریچه باز می شد و متوجه حضور آنها می شدیم.

برخی زندانیان برای شکستن آن محیط خفقان آور سعی داشتند با کوبیدن به دیوار سیمانی سلول و دادن مورس با سلول بغلی صحبت کنند که بیشتر مواقع لو می رفتند و کتک می خوردند. طولی نکشید که من راه دیگری برای برقراری ارتباط یافتم.

از این راه می شد فقط با یک سلول صحبت کرد، و آن راه لوله ای هواکش توالت بود. لوله توالت هر دو سلول به هم نزدیک بود و ...

کتاب «خاطرات عزت شاهی» فقط مجموعه خاطراتی خواندنی یا حکایات تلخ و شیرین زندگی نیست. بلکه بخشی از تاریخ این مملکت است، تاریخ دو دهه مبارزه با رژیم شاه و سرگذشت جریان های سیاسی قهرآمیز و گروه های مبارز مسلح و قصه آدم هایی که با

هر مرام، عقیده و مسلکی روزی، روزگاری برای رسیدن به آرمان های همیشگی بشری، همچون عدالت، قسط، مساوات و جامعه ای خالی از تبعیض قیام کردند و برای آن خون دادند و خون ریختند. عزت شاهی از شمار مبارزانی است

که توانست در جریان رویارویی قهرآمیز با رژیم شاه از زیر ضربات مهلک ساواک جان نه چندان سالم به در برد.

این کتاب را محسن کاظمی با تلاش و تحقیق فراوان توسط انتشارات سوره مهر به چاپ رسانده است. توصیه ی این کتاب را حتما حتما به همه توصیه می کنیم. کتابی قطور که به چاپ چهارم هم رسیده است.

بیرون و کمتر بهانه ببار!»

آن بنده ی خدا، از سنگر که خارج شد، صدای زوزه ی بدون انفجاری همه را غافلگیر کرد. او با تعجب به مقابلش نگاه کرد و گلوله ی عمل نکرده ای را با اضطراب دید. از سنگر ریختیم بیرون. از طرفی مات و مبهوت به خمپاره ی عمل نکرده نگاه می کردیم و از دیگر سو به چشم های از حدقه بیرون آمده ی رحمت! منظره ی خنده داری بود. می ترسیدیم بلند بخندیم تا مبادا آقای خمپاره بیدار بشود.»

«مردان بی تکرار» عنوان مجموعه خاطره ای است از اردشیر رئیسی که خود از مردان جبهه و جنگ بوده است. او که دارای مدرک کارشناسی ارشد است و مسئولیت های مختلفی را در حوزه های فرهنگی و سیاسی به عهده داشته است با تکیه بر این سوابق و تجربه ها، مجموعه ای تألیف کرده است که نشان می دهد نویسنده، مخاطب خود را به خوبی می شناسد. مخاطبی که کم حوصله است و طالب ایجاز.

بی تعارف یکی از معدود مجموعه خاطراتی است که توانسته است امید، نشاط و شجاعت را یکجا نشان دهد.

وسواس نویسنده در انتخاب خاطرات و حتی کلمات، ستودنی است. و این وسواس را در مقدمه ی کتاب به خوبی عنوان کرده است:

«همه ی حکایت من همین است که می خوانید؛ برگ هایی از خاطرات جنگ. از ماندنی ترین و آفتابی ترین لحظه های زندگی من و دیگر هم نفسانی که غباری ترین ثانیه هاشان از زلال ترین خاطرات جاری در گوشه گوشه ی سینه ها بیرون می تراود و می ترسم در آشوب فراموشی ها، هر یک از یادها پاک شوند.

...

خواستم از زلالی بنویسم، از حضور، از عشق و خدا، دیدم که خدا و عشق و حضور، نه خواندنی که نوشیدنی است. گوارای وجود آنان که تشنه ی تشنگی هستند. بگذریم؛ نوشتم تا بخوانید. دینی بود که سال ها بر دوشم سنگینی می کرد.»

بعد از طرح جلد کتاب که نمی تواند زیبایی و شیوایی کتاب را، آنچنان که باید، برساند. مجموعه ای است خواندنی که توسط نشر شاهد در ابتدای سال ۸۶ در ۹۵ صفحه به چاپ رسیده است.



مردان بی تکرار

مبادا آقای خمپاره بیدار شود

«وقتی وارد سنگر شدیم - رحمت نزدیکی های غروب بود که مشغول روشن کردن فانوس سنگر بود - به اصرار بچه ها مجبور شد که سنگر را ترک کند. موقع رفتن با غرولند، رو کرد به همه و گفت: «حالا اگر بیرون سننگر یه خمپاره ی بزرگ اومد و من شهید شدم، چه کسی جواب خانواده ام را خواهد داد؟»

یکی از بچه ها با حاضر جوابی در آمد و گفت: «بادمجان بم آفت ندارد، تو از این شانسن ها نداری. برو

ما از دو کوهه آمدیم، اینجا غریبیم

«استکهلم ما داریم می آیم»
مادر می رود طرف آشپزخانه اسپند بیاورد:
- بالاخره راضی شدی! خدا را صد هزار مرتبه
شکر...

حوصله‌ی هیچ کدام از این حرف‌ها را ندارم.
می‌دانم باز دعوایمان می‌شود. کاش می‌شد دوباره سینه
سپر کنیم و بگوییم:
- من که این همه مانده‌ام! بگذارید این روزهای آخر
را هم...

اگر قرار بود دعوامان نشود و مثل خروس جنگی به
جان هم نیفتیم، باید صبح زود از خانه می‌زدم بیرون.
می‌رفتم یک جایی که نصیحتم نکند. آقا جان در را باز
می‌کند و می‌نشیند روی صندلی. یک پاکت سیگار توی
دستش دارد و چند بسته بادام زمینی. می‌دائم بادام
زمینی را گرفته تا ببریم استکهلم برای ایرج. استارت
زده می‌گوییم:
- آقا جان ببخشید. لطفاً یک شیشه گلاب هم برای
من بگیرید.»

قبول کنید که نوشتن در وادی ادبیات جنگ، کار
سخت و دشواری است. به خصوص اگر بخش اعظمی
از یادگاران آن روزها حضور داشته باشند. به عبارتی
راویان تاریخ شفاهی جنگ ما، هنوز زنده‌اند و می‌توانند
ما را به خاطر ضعف در کلام و ساختار زیر سؤال ببرند.
کما اینکه این روزها بسیاری از دوستان نویسنده به
خود اجازه و جرئت داده‌اند و کتاب‌هایی روانه‌ی بازار
کتاب کرده‌اند که نه تنها نتوانسته‌اند دفاع جانانه‌ی
مقدس و هشت سال جنگ تحمیلی را به خوبی تصویر
کنند، بلکه آنقدر ضعیف عمل کرده‌اند که خیلی از این
آثار بی‌مخاطب مانده‌اند و آسیب جدی به این حوزه
وارد کرده‌اند.

اما آقای مجید پورولی کلشتری با خلق مجموعه
داستان «ما از دو کوهه آمدیم اینجا غریبیم» اثر قابل
تحسینی روانه‌ی بازار کتاب کرده است.
این مجموعه داستان که تقدیم به همسران شهدا و
جانبازان شده است به زیبایی دغدغه‌ها و مشکلات این
بخش از جامعه‌ی ایثارگری را نشان می‌دهد.
با توجه به سن و سال نویسنده، گمان نمی‌کنم
ایشان تجربه‌ی حضور مستقیم در جبهه را داشته باشد
و شاید به همین دلیل سعی کرده است جنگ را از
زاویه‌ی دیگری ببیند؛ زاویه‌ای که کمتر کسی به آن
پرداخته است و آن هم زاویه‌ی دید زانی است که اگر
نبودند، مردانشان به معراج نمی‌رسیدند.
این مجموعه داستان را نشر شاهد در ۱۶۲ صفحه
روانه‌ی بازار کتاب کرده است.

مجاهدی برای جهان اسلام

شکی نیست که شهید دکتر فتحی
شقاقتی تنها رهبر یک جنبش جهادگر
اسلامی برای آزادی و رهایی ملت فلسطین از
لوث وجود صهیونیست‌های غاصب نبوده است؛
او رهبری به تمام معنا نمونه و سرشار از اخلاص و
فداکاری بوده است. شایسته است نام او را در ردیف
انقلابیان راستین و اصلاح‌گرایان اندیشمند معاصر
جهان، اسلام و دنیای عرب همچون محمد عبده،
سیدجمال‌الدین اسدآبادی، عزالدین قسام، عمر مختار،
اقبال لاهوری، و شاگردان امام خمینی (ره) قرار داد.
دکتر فتحی شقاقتی یکی از معدود شخصیت‌های
آگاه و متعهدی بود که با زبان گویا، صدای رسا و بیان
روشن در کنار حق ایستاد و از اهداف و برنامه‌های
جمهوری اسلامی دفاع کرد.

و شاید همین بهانه‌ای بوده باشد که حسن خامه‌یار
پژوهش «شهید فتحی شقاقتی کیست؟» را برای
علاقه مندان، دانشجویان و پژوهشگران تألیف کرده
است.

این کتاب در چهار فصل انقلاب اسلامی و فلسطین،
جنبش جهاد اسلامی، فلسطین در آینه قرآن و حدیث
و تاریخ، در سوگ شهید و با ۲۶۱ صفحه توسط نشر
شاهد در نیمه‌ی اول سال ۱۳۸۶ چاپ شده است.



آشنایی با ناشناخته‌های Microsoft Office: غریبه! می‌شناسمت

○ قدیانی

دراپو C دسترسی داشته باشید. برای اضافه کردن یک میانبر از منوی File، گزینه Add Picture Shortcut را انتخاب کنید. در پنجره‌ی باز شده پوشه‌ی مورد نظر برای تخصیص میانبر را انتخاب کرده و روی دکمه Add کلیک کنید. برای اینکه میانبرها به صورت خودکار اضافه شوند، از منوی File گزینه Locate Pictures را انتخاب و در پنجره سمت راست، از منوی کشویی look in درایو مورد نظر را انتخاب کرده و روی دکمه‌ی OK کلیک کنید. اگر در این منو، گزینه‌ی Local Drives را انتخاب کنید، Picture Manager برای همه‌ی پوشه‌های موجود در هارد دیسک که حاوی فایل‌هایی در قالب‌های مورد نظر باشند، میانبر تهیه می‌کند. برای حذف یک میانبر، روی آن راست کلیک کنید (یا پس از انتخاب آن، کلیدهای Shift+F10 را بفشارید) و گزینه‌ی Remove Shortcut را انتخاب کنید. توجه داشته باشید که روی گزینه Delete کلیک نکنید، چرا که اصل پوشه و محتویات آن را از روی هارد دیسک پاک می‌کند.

از دیگر امکانات Picture Manager قابلیت تبدیل فایل‌ها از یک قالب به قالب‌های دیگر است؛ برای این منظور بعد از انتخاب فایل یا فایل‌های مورد نظر، در منوی File روی گزینه‌ی Export کلیک کنید. سپس از فهرست کشویی Export With This File Format، قالب نهایی را که یکی از موارد PNG، JPG، GIF، BMP یا TIF است، مشخص کنید.

شما همچنین می‌توانید از ابزارهای ویرایشی Picture Manager که در منوی Picture قرار دارند، استفاده کنید. این ابزارها امکاناتی نظیر حذف قرمزی چشم، تنظیم روشنایی و کنتراست، چرخاندن تصویر، تغییر اندازه و فشرده‌سازی را فراهم می‌کنند. اگر از تغییراتی که در تصویر خود ایجاد کرده‌اید، راضی نبودید، با استفاده از گزینه‌ی Undo در منوی Edit می‌توانید به مرحله‌ی قبل از تغییرات بازگردید. مهم‌تر آنکه تا زمانی که تغییرات خود را به وسیله‌ی گزینه Save از منوی File ذخیره نکرده باشید، این تغییرات ثابت و پایدار نمی‌شوند. هنگام بستن Picture Manager، اگر فایل ویرایش شده را ذخیره نکرده باشید، برنامه از شما درباره‌ی ذخیره آن سؤال خواهد کرد.

ابزارهای Microsoft Office Document Scanning Microsoft Office Document Imaging و

این دو ابزار با هم کار می‌کنند؛ بدین ترتیب که وقتی یک صفحه توسط Document Scanning ضبط می‌شود، جهت نمایش و ویرایش به ابزار Document Imaging ارسال می‌شود و در مقابل Document Imaging برای انجام فرآیند اسکن، از Document Scanning استفاده می‌کند. این دو ابزار از آن جهت حائز اهمیت هستند که در ترکیب با ویندوز XP، برخی قابلیت‌ها برای مدیریت اسناد را در اختیار کاربر می‌گذارند.

هنگامی که Document Scanning را باز می‌کنید، درباره‌ی اسکنر مورد استفاده از شما سؤال خواهد کرد. اگر این پرسش انجام نشد و شما در سیستم خود بیشتر از یک اسکنر نصب کرده‌اید، روی دکمه Scanner کلیک کنید و از فهرست

معمولاً Microsoft Office به خاطر برنامه‌های کاربردی اصلی، آن یعنی Outlook، Excel، Word، PowerPoint و Access مورد استفاده قرار می‌گیرد. اما اگر از Office نسخه‌ی ۲۰۰۳ استفاده می‌کنید، صرف نظر از نسخه‌ی انتشاری، ابزارهای مفید دیگری را می‌توانید از منوی Start ویندوز و در گروه Microsoft Office Tools بیابید.

اگر هنگام نصب از تنظیمات پیش فرض Office استفاده کنید، تمامی ۸ یا ۹ ابزار آن در منوی مذکور ظاهر خواهند شد. توجه داشته باشید که ابزار Microsoft Office Access Snapshot Viewer فقط در نسخه‌هایی نصب می‌شود که شامل Access باشند. برخی از گزینه‌های موجود در این منو به برنامه‌هایی اشاره می‌کنند که روی هارد دیسک قرار دارند و بقیه‌ی اقلام منو قبل از اینکه برنامه‌ی مربوطه برای اولین بار اجرا شود، آن را نصب می‌کنند (بنابراین CD نصب Office را در دسترس قرار دهید یا از محل قرارگیری فایل‌های مربوطه روی شبکه آگاهی داشته باشید). در این مقاله هر کدام از این ابزارها را به طور مختصر معرفی می‌کنیم.

ابزار Microsoft Office Picture Manager: این برنامه با وجود امکانات ویرایشی کمتر، نسبت به برنامه Photo Editor که با نسخه‌های قبلی Office عرضه می‌شد، به خوبی جایگزین آن شده است. همان‌طور که از نام آن نیز پیداست، Picture Manager بیشتر برای مدیریت عکس‌ها و تصاویر کاربرد دارد تا ویرایش آنها. در حقیقت این ابزار مشابه برخی از برنامه‌های مدیریت آلبوم است که همراه اسکنرها و دوربین‌ها عرضه می‌شود و از قابلیت‌های همسانی نیز برخوردار است. همچنین قابلیت‌های بیشتری نسبت به امکانات ساده‌ی برنامه‌هایی چون Fax Viewer و Windows Picture and

این برنامه نه تنها ابزار مناسبی برای مدیریت و مشاهده‌ی تصاویر است، بلکه امکان ویرایش ساده‌ی تصاویر برای قالب‌های TIFF، PNG، JPEG، GIF، EMF، BMP و WMF را فراهم می‌کند. به علاوه، از این نرم‌افزار می‌توانید برای فشرده‌سازی فایل‌ها در اکثر قالب‌های ذکر شده و تبدیل تصاویر از یک قالب به قالب دیگر استفاده کنید.

Picture Manager ظاهری شبیه به Windows Explorer دارد که آن را در نمای Thumbnails (منوی View، گزینه Thumbnails) تنظیم کرده باشید، اما دارای امکانات بیشتری است. پنجره‌ی سمت چپ Picture Manager بر خلاف Explorer، نمودار سلسله‌مراتبی از پوشه‌های موجود در هارد دیسک را نمایش نمی‌دهد، بلکه به جای آن حاوی میانبرهای مربوطه به پوشه‌های خاص است. اگر تصاویر مورد نظر شما در پوشه‌های مختلفی پراکنده شده‌اند، می‌توانید با اضافه کردن یک میانبر برای هر پوشه، مستقیماً به آنها دسترسی داشته باشید.

اگر می‌خواهید در تمام قسمت‌های یک درایو پیمایش کنید، می‌توانید یک میانبر از پوشه‌ای که زیر پوشه دارد، تهیه کرده و میانبر مورد نظر را انتخاب کنید و به زیر شاخه‌های آن وارد شوید.

به عنوان مثال اگر یک میانبر برای درایو C ایجاد کنید، می‌توانید به تمام قسمت‌های



نصب می‌شوند و برخی دیگر توسط گزینه‌ی Clips Online از منوی Tools قابل دریافت هستند.

گزینه‌ی Add Clips To Organizer از منوی File همانند مورد مشابه در برنامه Picture Organizer امکان اضافه کردن کلیپ‌ها به صورت دستی یا خودکار را فراهم می‌کند. در اینجا نیز می‌توانید به آسانی با کاوش در منوها و بررسی هر یک از گزینه‌ها، کار با این برنامه را یاد بگیرید. به علاوه، گزینه‌ی Search از منوی View به شما امکان می‌دهد که با استفاده از یک کلمه‌ی کلیدی در یک مجموعه‌ی هنری یا بین مجموعه‌های مختلف به جست‌وجو بپردازید. برای حذف یک کلمه‌ی کلیدی یا تغییر آن، روی کلیپ موردنظر راست کلیک کرده و از منوی باز شده Edit Keywords را انتخاب کنید. ابزار Microsoft Office ۲۰۰۳ Save My Settings Wizard این ابزار تنظیمات برنامه‌های Office را ذخیره می‌کند. همچنین می‌توانید تنظیمات ذخیره‌شده‌ی قبلی را نیز بازنشانی کنید. هنگامی که تنظیمات مورد نظر را در یک فایل ذخیره می‌کنید، تنها با انتقال این فایل به یک کامپیوتر دیگر می‌توانید در یک لحظه تمام این تنظیمات را در برنامه‌های Office ۲۰۰۳ آن سیستم اعمال کنید. مثلاً هنگام ارتقای کامپیوتر خود با بهره‌گیری از این ویژگی می‌توانید تنظیمات سیستم جدید را سفارشی کنید.

ابزار Microsoft Office Application Recovery: این ابزار اجرای برنامه‌های Office را که دچار اشکال شده و اصطلاحاً قفل کرده‌اند، خاتمه می‌دهد. همچنین با استفاده از این برنامه می‌توانید کارهای خود را بازیابی کنید.

ابزار Microsoft Office ۲۰۰۳ Language Settings: این ابزار به شما امکان می‌دهد که گزینه‌های زبانی مورد استفاده در برنامه‌های Office و همچنین زبان پیش‌فرض را با حذف یا اضافه کردن زبان مورد نظر در لیست Enabled تغییر دهید. برای مثال، اگر زبان Office را از English U.S. به English U.K تغییر دهید، ویژگی spell-checker، عبارت colour را به عنوان یک کلمه‌ی صحیح و لغت color را به عنوان کلمه‌ی اشتباه علامتگذاری می‌کند.

ابزار Snapshot Viewer Access Microsoft Office: این ابزار به شما امکان تهیه‌ی تصویر از گزارشات Access می‌دهد. البته Snapshot Viewer در نسخه‌های Office شامل Access موجود است. تهیه‌ی تصویر از گزارش‌ها، زمانی مفید است که بخواهید این اطلاعات را با افرادی که Access ندارند، به اشتراک بگذارید. برای این منظور باید یک کپی از Viewer یا یک پیوند اینترنتی برای دریافت برنامه را همراه با تصاویر ارسال کنید. به صورت پیش‌فرض فایل Snapview.exe در مسیر C:\program files\common files\microsoft shared\snapshot viewer قرار دارد. این برنامه از سایت مایکروسافت نیز قابل دریافت است.

موجود، اسکنر دلخواه را انتخاب کنید. در این پنجره دو کادر علامتی نیز مشاهده می‌کنید. برای اینکه قبل از هر بار اسکن بتوانید تنظیمات را بررسی کنید یا آنها را تغییر دهید. گزینه‌ی Show Scanner Driver Dialog Before Scanning را فعال کنید. از طریق ویژگی Preset برنامه می‌توانید بسیاری از تنظیمات را کنترل کنید. برای مشاهده این تنظیمات، روی هر کدام کلیک کنید و دکمه‌ی Preset Options را بفشارید. در پنجره‌ی باز شده روی Edit Selected Preset کلیک کنید. (با استفاده از گزینه‌ی Create New Presets می‌توانید نوع جدیدی از تنظیمات را ایجاد کنید). برای مشاهده‌ی تنظیمات یا تغییر آنها با زبانه‌های مختلف و همچنین گزینه‌های قابل دستیابی از طریق دکمه Advanced اقدام کنید.

در این بین، دو گزینه اهمیت بیشتری دارند. زبانه‌ی General را انتخاب کنید تا دکمه Create Shortcut در دسترس قرار گیرد. با کلیک روی این دکمه می‌توانید یک میانبر از Preset جاری در دسک‌تاپ خود بسازید. بدین ترتیب با دابل کلیک روی میانبر به‌سادگی عملیات اسکن طبق تنظیمات آن Preset انجام می‌شود. در زبانه‌ی Processing گزینه‌ی OCR را می‌بینید که می‌تواند متن را در یک سند اسکن شده تصویری، تشخیص دهد. ویژگی OCR فایل اسکن شده را در Document Imaging قابل جست‌وجو کرده و آن را برای Indexing Service ویندوز XP جهت ارائه‌ی قابلیت‌های ابتدایی مدیریت سند، قابل خواندن می‌کند. بدین ترتیب می‌توانید در یک سند اسکن شده نیز با بهره‌گیری از ویژگی جست‌وجوی ویندوز به دنبال عبارت موردنظر بگردید.

همچنین می‌توانید با استفاده از منوی Tools و انتخاب گزینه Send Text to Word یک سند را از Document Imaging به Word منتقل کنید (البته اگر در هنگام اسکن، متن تشخیص داده نشده است، ابتدا باید از منوی Tools، گزینه Document Imaging را انتخاب کنید).

یکی دیگر از امکانات مفید Document Imaging آن است که می‌توانید در یک سند چند صفحه‌ای ترتیب صفحات را از طریق درگ کردن و رها کردن (drop&drag) تغییر دهید. همچنین می‌توانید صفحاتی را از یک پنجره Document Imaging به پنجره‌ی دیگر درگ کنید. برنامه‌ی Document Imaging از دو نوع قالب فایل پشتیبانی می‌کند: TIFF و MDI برای به اشتراک گذاشتن فایل‌ها بهتر است از قالب TIFF استفاده کنید. اما توجه داشته باشید که اگر فایل را در قالب TIFF ذخیره کنید، اطلاعات متنی آن در صورتی که با OCR تشخیص داده شده باشد، از بین خواهد رفت و بنابراین باید مجدداً آن را تشخیص دهید. MDI از این مزیت برخوردار است که فایل‌هایی با حجم کمتر تولید می‌کند. مثلاً اگر فایلی در قالب TIFF حجمی برابر ۱۱۲ مگابایت اشغال کند، حجم این فایل در قالب MDI به ۳۳۳ کیلو بایت کاهش می‌یابد.

ابزار Microsoft Clip Organizer: همان‌طور که از نام آن بر

می‌آید، ابزاری است برای مدیریت و گردآوری کلیپ‌های هنری که برخی از آنها روی سیستم

the ultimate steal





بررسی بیماری جذام

دردی که می خورد

○ سید حسین آدینه
کارشناس بهداشت



است که مورد را مشکوک در نظر بگیریم و نشانه‌ها و علائم را به فرد آموزش دهیم و بخواهیم که شش ماه بعد یا به محض بدتر شدن ضایعات مراجعه کنند یا با همکار متخصص پوست مشاوره کنیم.

معاینه بالینی: شرح حال:

ماهیت ضایعه که آیا کند شروع شده یا پیدایش آن سریع بوده است و سابقه‌ی درمان و بیماری‌های دیگر برای تصمیم‌گیری در مان مهم است.

معاینه:

معاینه باید در روز و در محل روشن صورت بگیرد، ترجیحاً تمام قسمت‌های بدن معاینه شود و محل ضایعات پوستی روی نمودار بدن علامت‌گذاری شود، به معاینه‌ی حسی ضایعات توجه کنیم و در صورت وجود معلولیت در چشم‌ها و پاها آن را از درجه صفر به درجه ۲ طبقه‌بندی کنیم.

توجه داشته باشیم که در صورت نبود شواهد قطعی، هرگز نباید درباره‌ی فرد تشخیص جذام داد و باید مورد مشکوک در نظر بگیریم و جهت تشخیص ارجاع بدهیم. گروه‌های نمونه‌ی مشکوک به شرح زیر:

- ۱- یک یا چند لکه‌ی پوستی مشکوک با حس طبیعی
- ۲- در دست‌ها و در سطح وسیعی حس بدون نشانه‌ی دیگری از جذام از بین رفته باشد.
- ۳- تنه‌ی عصبی بدون بی‌حسی یا ضایعه پوستی به طور واضح کلفت شده باشد.
- ۴- اعصاب محیطی دردناک بدون نشانه‌ی مثبت دیگری به نفع جذام
- ۵- زخم دردناک بدون نشانه‌ی دیگری از جذام

مزایای Multi Drug Therapy MDT

- * در معالجه‌ی بیماران بسیار مؤثر است.
- * در بین بیماران بخوبی پذیرفته می‌شود.
- * از توسعه‌ی مقاومت دارویی جلوگیری می‌کند.
- * خطر عود بیماری را کاهش می‌دهد.
- * طول دوره‌ی درمان را کاهش می‌دهد.
- * کاربرد آن آسان است.
- * زنجیره‌ی انتقال عفونت را قطع می‌کند.
- * از بروز معلولیت جلوگیری می‌کند و نگرش جامعه را نسبت به بیمار بهبود می‌بخشد.

حذف جذام:

حذف جذام به عنوان یک مشکل بهداشت همگانی، یعنی کاهش میزان شیوع جذام به کمتر از یک در ده هزار نفر جمعیت گفته می‌شود اما، معمولاً کلمه‌ی ریشه‌کنی را به عنوان قطع کامل امکان انتقال بیماری، در نتیجه‌ی از بین رفتن عامل مولد آن را در نظر می‌گیریم.

تشخیص جذام:

تشخیص، عموماً بر اساس علائم و نشانه‌های بالینی است و در یک منطقه یا کشور آندمیک، هر فردی که یکی از علائم اصلی زیر را نشان دهد به عنوان نمونه‌ی ابتلا تلقی می‌شود:

- ۱- ضایعه یا ضایعه‌های پوستی کم‌رنگ (هیپوپیگمانته) یا قرمز رنگ همراه با بی‌حسی مشخص، عموماً به صورت ماکول (مسطح)، پاپول (برجسته) و یا ندول هستند.
 - ۲- آسیب به اعصاب محیطی که با از دست دادن حس و ضعف ماهیچه‌های دست‌ها، پاها، یا صورت تظاهر می‌کند.
 - ۳- آسمیر پوستی مثبت
- اگر کمترین شکی از بابت تشخیص داشته باشیم بهتر

جذام یک بیماری عفونی مزمن است که توسط باسیل اسیدفست، با شکل میله‌ای و به نام مایکوباکتریوم لپرا ایجاد می‌شود که در سال ۱۸۷۳ توسط هانس کشف شده است. این بیماری بیشتر پوست، اعصاب محیطی، مخاط دستگاه تنفسی فوقانی و همچنین چشم‌ها را گرفتار می‌کند، ولی اعضای دیگر نیز گرفتار می‌شوند. این بیماری هر دو جنسیت را در تمام گروه‌های سنی مبتلا می‌کند و دوره‌ی نهفتگی آن طولانی و حدود ۳ تا ۵ سال است. راه انتقال آن به شکل مستقیم از انسان به انسانی دیگر است، ولی برای سرایت باید دوره‌ی تماس طولانی باشد.

در سال ۱۹۴۰ با کشف داپسون یک موفقیت در کنترل بیماری به دست آمد که در آن بیماران سرپایی درمان شدند و آسایشگاه‌ها تعطیل شدند، ولی به تدریج در مقابل داپسون مقاومت ایجاد شد و کنترل بیماری کند و ضعیف و دوره‌ی درمان طولانی شد و از سال ۱۹۸۱ با پیدایش رژیم‌های چند دارویی کنترل جذام که تا آن زمان غیرممکن می‌نمود به واقعیت پیوست و این درمان در بین بیماران قابل تحمل و بسیار مؤثر بود.



ع- ندول‌های پوستی بدون نشانه‌ی دیگری از جذام
طبقه‌بندی جذام:

بر اساس اسمیر پوستی
بر اساس معیارهای بالینی
تمام بیماری‌هایی که اسمیر پوستی آنها در مناطق درگیر، منفی است (کم باسیل است) به عنوان PB و بیماری‌هایی که اسمیر آنها حتی در یک منطقه درگیر مثبت باشد (پُر باسیل است) به عنوان MB تلقی می‌شوند.

ضایعات پوستی

ضایعات پوستی (جذام کم باسیل تک ضایعه SLPB)
۲ تا پنج ضایعه، توزیع غیرقرینه، از دست دادن حس (جذام کم باسیل PB)
بیش از پنج ضایعه، توزیع قرینه‌تر، از دست دادن حس (جذام پُر باسیل MB)

آسیب عصبی

بدون گرفتاری تنه‌ی عصبی (جذام کم باسیل تک ضایعه)

فقط یک تنه‌ی عصبی گرفتار (جذام کم باسیل)
چند تنه‌ی عصبی گرفتار (جذام پُر باسیل)

توجه

برای بیماران اسمیر پوستی مثبت (رژیم MDT مورد مصرف در جذام پُر باسیل)

در شروع درمان یک بار تهیه‌ی اسمیر پوستی برای مشخص کردن MB یا PB نیاز است و نمونه از یک یا دو محل از لبه‌ی ضایعات جذام تهیه می‌شود.

درمان جذام:

برای تمام موارد ثبت‌شده و جدید کشف‌شده رژیم مناسب، MDT است.

درمان جذام با یک دارو مثلاً داپسون موجب افزایش ایجاد مقاومت دارویی می‌شود و باید پرهیز کرد.
برای MB ترکیبی از ریفامپین، کلوفازیمین و داپسون

برای PB ترکیبی از ریفامپین و داپسون
برای SLPB ترکیبی از ریفامپین، اوفلوکساسین و ماینوسایکلین

احتیاط‌های کلی برای داروهای MDT:

۱- نباید در بیماران مبتلا به اختلال عمل شدید کبد یا کلیه تجویز شوند.

۲- داپسون در موارد کم‌خونی شدید داده نمی‌شود.

۳- داپسون در بیماری‌هایی که به داروهای سولفامیدی حساسیت دارند نباید مصرف شود.



۴- اقلوکساسین و ماینوسایکلین برای خانم‌های باردار و کودکان زیر پنج سال توصیه نمی‌شود.

هنگام درمان باید به بیمار متذکر شد که:

* با مصرف ریفامپین رنگ ادرار قرمز می‌شود.

* با مصرف کلوفازیمین رنگ پوست قهوه‌ای می‌شود.

* به هنگام مصرف ترکیب (SLPB) چند ساعتی سرگیجه وجود دارد.

آموزش عوارض شایع بیماری و اینکه در صورت درد یا حساسیت اعصاب و پیشرفت بی‌حسی به سرعت مراجعه کنند و تاریخ مراجعه‌ی عادی بعدی بیمار را به خودش متذکر شویم.

واکنش‌های جذام

این واکنش‌ها حملاتی از افزایش ناگهانی فعالیت بیماری و علت اصلی آسیب عصبی و معلولیت در جذام هستند. وقوع این واکنش‌ها دلیل بر مفید نبودن داروها نیست، بنابراین در طی واکنش‌ها نباید داروهای MDT را قطع کرد.

واکنش نوع اول یا واکنش بازگشتی:

این واکنش مهم‌ترین نوع واکنش‌ها است و در هر دو نوع جذام پُر باسیل و کم‌باسیل روی می‌دهد. نشانه‌های قابل مشاهده در این بیماران ممکن است:

۱- ضایعات پوستی قرمز و متورم

۲- درد، حساسیت و تورم اعصاب محیطی

۳- علائم آسیب عصب و از دست دادن حس و ضعف عضلات

۴- تب و بی‌حالی

۵- تورم احتمالی دست‌ها و پاها

۶- به ندرت امکان بروز ضایعات پوستی جدید

درمان:

به دلیل اینکه خطر آسیب دائمی به تنه‌های اعصاب وجود دارد یک فوریت است، اگر درگیری عصبی وجود ندارد واکنش را می‌توان با استراحت و داروهای ضد درد (آسپرین و استامینوفن) کنترل کرد، ولی در صورت درگیری عصب، واکنش از نوع شدید است و علاوه بر درمان قبلی نیاز به مصرف کورتیکواستروئیدها خواهد بود. واکنش‌های بازگشتی گاهی پس از اتمام درمان اتفاق می‌افتند و این به معنی عود بیماری نیست و درمان مثل حالت اول است.

واکنش نوع دوم یا واکنش ENL

اریتما ندوزوم لپروزوم نوع دیگری از واکنش جذام است که فقط در موارد پُر باسیل روی می‌دهد و نشانه‌های اصلی آن:

۱- ندول‌های پوستی قرمز و حساس

۲- تب، درد مفصل و بی‌حالی

۳- گاهی اوقات تورم و دردناک



شدن اعصاب
۴- امکان گرفتار

شدن چشم

درمان

۱- برای واکنش‌های خفیف استراحت در بستر و تجویز آسپرین و استامینوفن کافی است.

۲- زمانی که گرفتاری عصبی داریم

درمان با پردنیزولون را باید شروع کرد و آتل بستن به مفصل نزدیک عصب آسیب‌دیده به درمان کمک می‌کند.

۳- روش درمان مشکلات چشمی استفاده از آتروپین موضعی و پمادهای چشمی استروئیدی است. توجه: در طی واکنش‌های نوع اول و نوع دوم درمان با داروهای ضدجذام به هیچ وجه نباید قطع شود.

پیشگیری از معلولیت‌ها:

بهترین راه پیشگیری از معلولیت، تشخیص فوری و درمان سریع جذام با MDT است و در مرحله‌ی بعد شناسایی علائم و نشانه‌های واکنش‌های جذام همراه با درگیری عصبی، و شروع سریع درمان با پردنیزولون است.

درجه‌بندی معلولیت‌ها:

۱- دست‌ها و پاها

۲- چشم‌ها

دست‌ها و پاها:

درجه‌ی صفر: بی‌حسی، آسیب یا تغییر شکل قابل مشاهده وجود ندارد.

درجه‌ی یک: بی‌حسی وجود دارد، اما آسیب یا تغییر شکل قابل مشاهده‌ای وجود ندارد.

درجه‌ی دو: آسیب یا تغییر شکل قابل مشاهده وجود دارد.

توجه: دست و پا باید جداگانه ارزیابی و درجه‌بندی شود.

چشم‌ها:

درجه‌ی صفر: اختلال چشمی به علت جذام وجود ندارد.

درجه‌ی یک: اختلال چشمی وجود دارد، اما میزان دید بیمار چندان تغییر نکرده است.

درجه‌ی دو: اختلال بینایی شدید، لاگوفتالموس (افتادگی پلک)، ایریدوسیکلیت (التهاب عنبیه و اجسام مژگانی) و کدورت قرنیه.

هر چشم باید به طور جداگانه ارزیابی و طبقه‌بندی شود.



وسيله ای غیر سفری

از این قاره به آن قاره

علی ظریف ابن کاظم

موشک بالستیک، بدون سرنشین و دارای سکوی پرتاب کننده‌ی هدایت شونده با یک یا چند مرحله پرتاب است که معمولاً نیروی رانش را برای بخش کوچکی از مسیر پرتاب فراهم می‌کند. در بیشتر مسیر پرواز، کلاهک‌های موشک از خط سیر آزاد پرواز بالیستیکی عبور می‌کند که برای موشک‌های دور بردتر، قسمتی یا تمام آن، جو قرار دارد. مدت زمان پرواز به سوی هدف، از چند دقیقه برای سیستم‌های تاکتیکی کوتاه برد، تا حدود سی دقیقه برای موشک‌های بالستیک بین قاره‌ای در نوسان است. موشک بالستیک شامل سیستم‌های هدایت ثابتی دارد که شتاب و جهت موشک را ثبت می‌کند.

پیش از پرتاب مختصات نقطه‌ی هدف و پرتاب وارد کامپیوتر موشک می‌شود. سیستم هدایت و کنترل، با استفاده از اطلاعات جهت‌یابی، به گونه‌ای موشک را هدایت می‌کند که در پایان کار، کلاهک، بردار سرعت مناسب را برای رسیدن به هدف داشته باشد. بر خلاف هواپیما، موشک بالستیک سیستمی تک‌پرتابی است که زمان پرتاب برای دیگر بار قابل برگشت و استفاده نیست.

پیش از عملیات طوفان صحرا، هیچ یک از دولت‌های در حال توسعه، موشک‌های ضدتاکتیکی (ATM) را مستقر نکرده بودند این موضوع عموماً درک شده بود که موشک‌های بالستیک برای رسیدن به اهدافشان، غیر قابل جلوگیری هستند.

جایگاه‌های موشک متحرک است و این گاراژهای موشک، امکانات تعمیر و نگهداری و آموزش و امکانات کنترل کلاهک را در خود جای داده است. موشک‌ها روی وسیله‌ی نقلیه (یعنی پرتاب‌کننده‌های متحرک) حمل می‌شوند که کنترل محیطی و قدرت سیستم پیش از پرتاب را فراهم می‌آورد.

وسيله‌ی نقلیه‌ی دیگری نظیر آنهایی که برای فرماندهی و کنترل و امنیت به کار می‌روند معمولاً پرتاب‌کننده‌ی متحرک را همراهی می‌کنند. اگر چه



سیستم متحرک، ذاتاً پیچیده‌تر از سیستمی است که پایه‌ی ثابت دارد، تحرک‌پذیری می‌تواند قابلیت دوام زیاد را در وضعیت حمله، تضمین کند؛ چرا که پرتاب‌کننده‌های متحرک، از جایگاه‌های خود دور می‌شوند و امکان پرتاب‌کننده‌های پراکنده‌شده به سادگی یافته نمی‌شود.

پایگاه موشک بالستیک، شامل نیرو و امکانات ذخیره‌سازی و کنترل موشک، تعمیر و نگهداری، آزمایش‌های پرواز، آموزش خدمه، کنترل و استقرار کلاهک می‌شود و نیازمند فعالیت فوق‌العاده پیچیده و پرهزینه و مستلزم نیروهای بسیار ماهر و آموزش فنی نیست. این موضوع کاملاً بر خلاف شالوده‌ی استقراری مورد نیاز برای نگهداری و به کارگیری سیستم‌های هواپیمای پیشرفته است.

ساخت تونل باد سرعت بالا در ایران

پر سرعت‌ترین تونل باد ایران با سرعت ۱۴۰ کیلومتر در ساعت توسط دو دانشجوی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج ساخته شد. «رضا اغتفاری» و «آرشام شیرخانی» موفق شدند این تونل آزمایشگاهی را که در تحقیقات مهندسی مکانیک و هوا فضا کاربرد فراوان دارد را طی دو سال بسازند. اغتفاری که ساخت این تونل را به عنوان پایان‌نامه‌ی کارشناسی خود ارائه داده است، گفت: «با ایجاد جریان باد در این تونل شرایط برای آزمایش مدل‌های نمونه‌ی هواپیما، خودرو و نیز پدیده‌های پیچیده‌ی سیالات، راکت، موشک و ... فراهم می‌شود.»

وی تصریح کرد: «این دستگاه همچنین قابلیت شبیه‌سازی شرایط گوناگون جوی روی سازه‌های پرنده و ثابت از جمله ساختمان‌ها را نیز دارد.» وی خاطر نشان کرد: «اکنون تونل‌های باد آزمایشگاهی از خارج از کشور با چند برابر هزینه وارد می‌شوند.»

به گفته‌ی وی، قیمت تونل‌های باد وارداتی ۱۵۰ میلیون ریال است، در حالی که برای ساخت تونل باد در این دانشگاه ۲۵ میلیون ریال هزینه

شده است.

اغتفاری، داشتن دو محفظه به جای یک محفظه و استفاده از پوشش‌های خاص فلزی که قابلیت آزمایش‌های حرارتی با دمای بالا از جمله مبدل‌های حرارتی و برودتی را میسر می‌کند از دیگر مزایای این تونل باد بر شمرد.

سرعت باد در تونل‌های باد آزمایشگاهی که پیشتر در کشور ساخته شده است حداکثر به ۱۰۰ کیلومتر در ساعت می‌رسد. روابط عمومی دانشگاه آزاد اسلامی کرج، ساخت این تونل باد آزمایشگاهی را تأیید کرد.

مأموریت جدید سازمان فضایی اروپا برای بررسی عطارد

سازمان فضایی اروپا پروژه‌ی جدید خود موسوم به «بی‌پی کولومبو» را برای ارسال به سیاره‌ی عطارد تصویب کرد. چندی پیش ناسا فضاپیمای مسنجر (Messenger) خود را به سمت عطارد، اولین سیاره‌ی منظومه‌ی شمسی ارسال کرده است تا به اسرار ناشناخته این سیاره پی ببرد. در همین راستا، به تازگی سازمان فضایی اروپا (اسا) مأموریت جدیدی را برای این سیاره طرح‌ریزی کرده است.

این مأموریت «بی‌پی کولومبو» نام دارد که پروژه‌ی مشترک میان سازمان فضایی اروپا و سازمان اکتشافات فضایی ژاپن (Jaxa) است.

مطابق برنامه‌ریزی‌های انجام‌شده این فضاپیما در آگوست سال ۲۰۱۳ به فضا پرتاب خواهد شد و شش سال بعد به سیاره‌ی عطارد خواهد رسید. در این مأموریت دو مدارگرد با هم به سمت عطارد فرستاده می‌شوند.

مدارگرد اول توسط سازمان فضایی اروپا ساخته می‌شود و مدارگرد دوم توسط سازمان فضایی ژاپن Jaxa ساخته خواهد شد.

فیبرهائی برای تسخیر جهان

علی ظریف ابن کاظم

انتقال با سرعت نور:

هر جا که صحبت از سیستم‌های جدید مخابراتی، سیستم‌های تلویزیون کابلی و اینترنتی باشد، درباره‌ی فیبر نوری هم چیزی می‌شنوید. فیبرهای نوری از شیشه شفاف و خالص ساخته می‌شوند و با ضخامتی به نازکی یک تار موی انسان، می‌توانند اطلاعات دیجیتال را به فواصل دور انتقال دهند. همچنین از آن برای عکسبرداری پزشکی و معاینه‌های فنی در مهندسی مکانیک استفاده می‌شود.

فیبر نوری چیست؟

فیبرهای نوری رشته‌های بلند و نازکی از شیشه‌ی بسیار خالص هستند که ضخامتی در حد موی انسان دارد. آنها در بسته‌های به نام کابل‌های نوری کنار هم قرار داده می‌شوند و برای انتقال سیگنال‌های نوری در فواصل دور استفاده می‌شوند.

اگر با دقت به یک رشته فیبر نوری نگاه کنید می‌بینید که از قسمت‌های زیر تشکیل شده است: ۱- هسته: هسته بخش مرکزی فیبر است که از شیشه ساخته شده است و نور در این قسمت حرکت می‌کند. ۲- لایه‌ی روکش: واسطه‌ی شفافی که هسته‌ی مرکزی فیبر نوری را احاطه کرده است و باعث انعکاس نور به داخل هسته می‌شود. ۳- روکش محافظ: روکشی پلاستیکی که فیبر نوری را در برابر رطوبت و آسیب‌های دیگر محافظت می‌کند.

صدها یا هزاران عدد از این رشته‌های فیبر نوری به صورت بسته‌ای در کنار هم قرار داده می‌شوند که به آن کابل نوری می‌گویند. این دسته از رشته‌های فیبر نوری با یک پوشش خارجی موسوم به ژاکت یا غلاف محافظت می‌شوند.

انواع فیبر نوری

۱- فیبرهای نوری تک وجهی: این نوع از فیبرهای نوری، هسته‌های کوچکی دارند (حدود ۹ میکرون) و می‌توانند نور لیزر مادون قرمز (با طول موج ۱۳۰۰ تا ۱۵۵۰ نانومتر) را درون خود هدایت کنند.

۲- فیبرهای نوری چند وجهی: این نوع از فیبرها هسته‌های بزرگی دارند که قطر آنها در حدود ۶۲/۵ میکرون است و نور مادون قرمز ارسال شده از دیوهای نوری موسوم به LED ها را (با طول موج ۸۸۰ تا ۱۳۰۰ نانومتر) درون خود هدایت می‌کنند.

برخی از فیبرهای نوری از پلاستیک ساخته می‌شوند. این فیبرها هسته‌ی بزرگی (با قطر ۴ صدم اینچ یا یک میلی‌متر) دارند و نور مرئی قرمزی را که از LED ها ارسال می‌شوند (و طول موجی برابر ۶۵۰ نانومتر دارد) هدایت می‌کنند.

فیبر نوری چگونه کار می‌کند؟

فرض کنید که می‌خواهید یک باریکه نور را به طور مستقیم و در امتداد یک کریدور بتابانید. نور به راحتی در خطوط راست سیر می‌کند و مشکلی از این جهت نخواهید داشت. حال اگر کریدور مستقیم نباشد چگونه نور را به انتهای آن می‌رسانند؟ برای این منظور می‌توانید از یک آینه استفاده کنید که در محل خمیدگی راهرو قرار می‌گیرد و نور را در جهت مناسب منحرف می‌کند. اگر راهرو خیلی پیچ در پیچ باشد و خم‌های زیادی داشته باشد چه می‌توانید دیوارها را با آینه ببوشانید و نور را به دام بیندازید؛ به طوری که در طول راهرو از یک گوشه به گوشه دیگر بپرد. این دقیقاً همان چیزی است که در یک فیبر نوری اتفاق می‌افتد. نور در یک کابل فیبر نوری، بر اساس قاعده‌ی موسوم به بازتابش داخلی، مرتب به وسیله‌ی دیواره آینه‌پوش لایه‌ای که هسته را فرا گرفته، به این سو و آن سو پُرش می‌کنند و در طول هسته پیش می‌روند.

تصویری از بازتابش کلی نور در یک فیبر نوری:

از آنجا که لایه‌ی آینه‌پوش اطراف هسته، هیچ نوری را جذب نمی‌کند، موج نوری می‌تواند فواصل طولانی را طی کند.

به هر حال، برخی از سیگنال‌های نوری در حین حرکت در طول فیبر ضعیف می‌شوند که علت عمده‌ی آن وجود برخی از ناخالصی‌ها داخل شیشه است. میزان

ضعیف شدن سیگنال به درجه‌ی خلوص شیشه‌ی به کار رفته در داخل فیبر نوری و نیز طول موج نوری که درون فیبر طی می‌کند بستگی دارد.

سیستم ارتباط به وسیله فیبر نوری

برای پی بردن به اینکه فیبرهای

نوری چگونه در سیستم‌های ارتباطی

استفاده می‌شوند، اجازه دهید نگاهی به

فیلم یا سندی که مربوط به جنگ جهانی

دوم است، بیندازیم. دو کشتی نیروی دریایی را در

نظر بگیرید که از کنار هم عبور می‌کنند و لازم است

با هم ارتباط برقرار کنند در حالی که امکان استفاده از رادیو وجود

ندارد یا دریا طوفانی است، کاپیتان یکی از کشتی‌ها پیامی را برای یک ملوان که روی

عرشه است می‌فرستد. ملوان آن پیام را به کد مورس ترجمه کرده و از نورافکنی ویژه

که یک پنجره‌ی کرکره‌ای جلوی آن است برای ارسال پیام به کشتی مقابل استفاده

می‌کند. ملوانی که در کشتی مقابل است این پیام مورس را می‌گیرد، ترجمه می‌کند

و به کاپیتان می‌دهد و در نهایت ملوان کشتی دوم، همان کاری را می‌کند که ملوان

کشتی اول انجام داد.

سیستم‌های ارتباط به وسیله‌ی فیبر نوری شامل این قسمت‌هاست:

۱- فرستنده: سیگنال‌های نور را تولید می‌کند و به رمز در می‌آورد.

۲- فیبر نوری: سیگنال‌های نوری را تا فواصل دور هدایت می‌کنند.

۳- تقویت‌کننده‌ی نوری: ممکن است برای تقویت سیگنال‌های نوری لازم باشد

(برای ارسال سیگنال‌ها به فواصل خیلی دور).

۴- گیرنده‌ی نوری: سیگنال‌های نور را دریافت و رمزگشایی می‌کنند.

حال ارتباط بین این قسمت‌ها هم، خود علم و توانایی خاصی را می‌طلبد که درصد

زیادی از آن در کشورمان، ایران وجود دارد.

حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا می‌توان کاری انجام داد که جرم هم به

همین سرعت انتقال داد؟ مثلاً یک انسان با سرعت نور از محلی به محل دیگر برود.

نظر شما چیست؟



بلیط برای جنازه ۴۰۰۰۰

من و حمیدرضا پسر عمو بودیم؛ دوست و رفیق و همکلاس. برای همین سال آخر دبیرستان عوض اینک کنکور امتحان بدهیم، رفتیم بسیج محله و ثبت‌نام کردیم که برویم جبهه. حمیدرضا ماتم گرفته بود که کدام جبهه باید برویم جنوب یا غرب. و من خوب می‌دانستم که دداعا می‌کند جبهه‌ی جنوب باشد. چرا که تا اندیمشک با قطار می‌رفتیم. از شانس خوب حمیدرضا، قرعه‌ی ما به نام جنوب افتاد و با قطار رفتیم. حمیدرضا حسابی خوشحال بود. آخر توی ماشین حالش بد می‌شد. بالا می‌آورد، رنگش می‌پرید. تا مقصد هم می‌رسید چشم‌هایش را می‌بست. هر کسی هم می‌خواست یک جوری دردش را دوا کند. یکی می‌گفت آدامس بخور. دیگری می‌گفت: لیموترش. خلاصه هر کسی تجویزی می‌کرد. زن عمو هم یک بسته کیسه‌ی فریزر گذاشته بود توی ساکش که حداقل جایی را به گند نکشد.

دو کوهه جایی بود که باید آموزش می‌دیدیم. کلاس‌های مختلفی می‌رفتیم. یکی از کلاس‌ها، عقیدتی بود. در کلاس عقیدتی صحبت از نوشتن وصیت‌نامه و ویژگی‌های آن شد و اینکه بازماندگان چقدر باید در انجام آن کوشش کنند.

من و حمیدرضا هم که تا حالا به این موضوع فکر نکرده بودیم تصمیم گرفتیم وصیت‌نامه بنویسیم. من که از مال و منال دنیا چیزی نداشتم، مثل همه کلی التماس دعا و حلالیت خواستم. اما حمیدرضا آمد کنارم و گفت: «ببین داداش، تو اینجا تنها کس و کار منی من و خودم می‌دانم با شناختی که از خودم دارم، رفتنی هستم. بالاخره شهادت هم حق آنهاست که لیاقتش را دارند.

اگر سهم تو نمی‌شود نگران نباش. بالاخره ما شفاعت می‌کنیم. اما بین من تنها وصیتی که دارم و توی

وصیت هم نوشتیم این نکته است که یک وقت جنازه‌ام را با آمبولانس تا تهران نبری. ببین می‌دونی که من حالم تو ماشین بد می‌شود. سرم گیج می‌رود. اگر هم که بدنم زخمی باشد که واویلا می‌شود. یک جوری بلیط قطار ردیف کن. اگر راه نداشت یک کوپه درست کن که دوتایی با هم باشیم.» گفتم: «امری نیست» گفتم: نه، فقط هوای جنازه‌ام را داشته باشم. ابرو در هم کشیدم و گفتم: حالا آمدیم من شهید شدم. گفت: خب ترس نداره که تنهایی می‌فرستم تهران تازه آمبولانس، آژیر هم دارد تو راه نمی‌مونی.

سوجه طفلان مادر مرده

مراسم دعای کمیل بود. الحق و الانصاف حاج آقا خوب از عهده کار بر می‌آمد. مجلس را کربلا می‌کرد بدون اینکه نیاز باشد به اصطلاح چیزی قاطی‌اش بکند و حرف‌های نامربوط و ناروا به اهل بیت نسبت بدهد. کلمات و عبارات شریف دعا را طوری ادا می‌کرد که سنگ را به گریه می‌انداخت. بچه‌ها مثل ابر بهار و طفل

مادر مرده ضجه می‌زدند. حاجی فقط یک عیب داشت و آن این بود که جان جلسه را می‌گرفت بعد تحویل ما می‌داد. یعنی وقتی که دیگر مستمعان نای نفس کشیدن هم نداشتند کتاب را زمین می‌گذاشت. همیشه به شوخی به او می‌گفتم: «حاجی خوب سرازیری‌های دعا را تخته گاز می‌روی و سر بالای‌هایش را می‌سپاری به ما! یک وقت نگویی طرف نفهمیدا!»

حرف‌به‌کلفتی چنار...

کسانی که کم و بیش با خُلق و خوی او آشنا بودند می‌دانستند او کسی نبود که فکر کند به شخص ممکن است بر بخورد و از دست او دلگیر بشود که بخواید لاقفل هر حرفی را در انتظار بزنند. مثل اولین برخوردی که با خود من کرد، باورم نمی‌شد یک نفر ندیده و نشناخته، آن هم در جبهه و آن فضای ملکوتی حرفی بزند به کلفتی چنار و تو به اعتبار شوخی بودن لام تا کام جرئت نکنی چیزی بگویی. مراسم دعای توسل تازه تمام شده بود، جای خواب را مرتب می‌کردم که بخوابم، چشم‌ها پف کرده از اشک. با حزن و اندوهی عرفانی رو کرد به من و گفت: «می‌دانم که اهل نماز شب نیستی، ولی اگر نیمه شب بیدار شدی بروی دستشویی، بین راه ما را هم دعا کن.» آقا من را می‌گویی، حسابی خیط شدم، اول خیال کردم می‌خواهد تحویلم بگیرد، آماده شدم که بگویم اختیار دارید ما را چه به دعا و راز و نیاز و از این حرف‌ها، که زد توی ذوقم. مع خربزه

بازتاب

سهیل کریمی - زرین آباد

سلام بر شاهد جوان و جوانان شاهد خوشحالم که مجله دوباره جان گرفته. به سمت و سویی می‌رود که باید باشد. نویسندگان مجله هم دست از محافظه‌کاری برداشته‌اند و خطر می‌کنند. نمود عینی‌اش هم در صفحه‌ی خبرها و نظرهای دی‌ماه قابل رؤیت است. به خصوص مطلب «آقای فرشیدی کاش پارسال استعفا می‌دادید.» راستش درست به هدف زده بودید، حرف دل بسیاری از ما خوانندگان مجله بود. چرا که دیدن آن بچه‌ها با صورت‌های سوخته واقعا سخت و عذاب‌آور است. کاش مسئولان خود را جای پدر و مادر این بچه‌های معصوم بگذارند و اقدام کنند. از دست ما هم اگر کاری بر می‌آید، بفرمایید تا اقدام کنیم جواب: همین که به فکر بوده‌اید کافی است.

یک فرهنگی از؟

سلام

بی‌مقدمه می‌روم سر اصل مطلب. راستش من از شما گلّه دارم. گلّه دارم که در مرکز نشسته‌اید و بی‌خبر از همه جا حرف می‌زنید. مطلب خبرها و نظرهای شماره‌ی دی ماه علی‌رغم بی‌پروایی نویسنده و اعتراض او به شرایط که حرف ما هم هست در حق ما فرهنگیان مناطق محروم اجحاف کرده است. خانم آدینه در پایتخت با بهترین امکانات زندگی می‌کند فرزندش را به مدرسه غیرانتفاعی می‌فرستد و یک میلیون و نیم خرجش می‌کند آن وقت می‌نویسد چرا فرهنگیان مناطق محروم سکوت کرده‌اند، آنها وضعشان خوب است و... ما در شرایط سختی کار می‌کنیم. چرا نمی‌نویسید. شما از خودتان شروع کنید. اول فرزندان را در مدرسه‌ی دولتی ثبت‌نام کنید. همان پول را به حساب آموزش و پرورش واریز کنید تا حقوق ما را بدهند.

خانم آدینه نفسستان از جای گرم بلند می‌شود. شما که از رفاه بهره‌مند هستید. حق ندارید به ما اعتراض کنید. ما زحمت خود را می‌کشیم. اما دیده نمی‌شود. حداقل از شما بعید است.

خواهر خوبم از... ما اصلاً منکر زحمات و تلاش شما فرهنگیان و مناطق محروم نیستیم و اگر مطلب را خوب خوانده باشی متوجه این نکته می‌شوی که ما همیشه متشکر شما و سایر همکارانتان هستیم. اما پایتخت‌نشینی دلیلی بر رفاه نیست چه بسیا بسیاری از همکاران شما در شرایطی بدتر از شما کار و زندگی می‌کنند. اگر اجاره‌ها در شهرستان قابل تحمل است در تهران یک معضل است. خانم آدینه هم از همکارانی است که چند سالی است تهرانی شده و خود از بچه‌های مرز نشین است که سخت‌ترین شرایط را پشت سر گذاشته ایشان در انتهای یادداشت خود نیز به بخش کوچکی از آن شرایط اشاره کرده بودند. در ضمن فرزند ایشان یک و سال و نیم بیشتر ندارد و قول می‌دهند پسرشان را در مدرسه‌ی دولتی ثبت نام کند. او فقط مثال زده بود.



پاسخ به نامه‌ها

برادر گرامی سجاد رشیدی از همدان

داستان شما رسید. قلمی روان دارید اما برای بهتر نوشتن باید بیشتر مطالعه کنید و داستان‌های زیادی بخوانید. تمرین نوشتن را فراموش نکنید. حتما لازم نیست که نوشته‌هایی که می‌نویسید چاپ شود. امیدواریم در کار نوشتن موفق باشید.

برادر یا خواهر گرامی سمایی از یزد. نامه شما بدون نام کامل است. به هر جهت داستان شما رسید. منتظر مطالب دیگری از شما هستیم.

برادر محمد بیگی از؟ شعر شما رسید اما برای تکمیل آن می‌بایست به قواعد شعر نیز توجه کنید.

دوست عزیز؟ صادقپور از تهران

برای نوشتن داستان می‌بایست چند بار آن را مطالعه و دوباره نویسی کنید و در هر بار نوشتن اشکال آن را اصلاح نمایید. شما قلم خوبی دارید ولی فراموش نکنید که برای بهتر نوشتن باید بیشتر تمرین کرد.

دوست عزیز منصوره هاشمی از تهران

سعی کنید از کپی کردن نوشته‌های دیگران پرهیز کنید.

جناب آقای زمانی از تهران

با سلام

بدینوسیله به اطلاع می‌رساند نامه درخواست سالنامه شاهد یاران جهت ارسال به مؤسسه فرهنگی هنری شاهد ارسال شد.

اسماعیل علوی - موسیان

جای صفحه نقد داستان در مجله خالی است.

پروین صدر - بندرعباس و خانم گنجی از تهران

جای صفحات خیاطی و آشپزی خالی است.

رضا جادری - کرمان

مطالب صفحه علمی و دریچه خیلی خوب است. یک پیشنهاد هم دارم و آن اینکه در مورد فرهنگ ملل هم مطلب بنویسید.

رقیه کاشی - ساوه

بالاخره با تأخیر مجله شاهد جوان بعد از مدت‌ها به دستم رسید.

سعد سجادی - ؟

با فرزند شهدای شاخص همچون صیاد شیرازی - همت، باکری و... مصاحبه کنید. و ببینید چه می‌کنند و چگونه راه پدر را ادامه می‌دهند؟

آئمر یعقوبی - خزانة

من در مسابقه جدول شما شرکت کرده بودم، فکر نمی‌کردم جایزه بدهید. اما ممنون جایزه شما رسید.

معصومه اصغری - درق

چرا فقط کتاب‌های نشر شاهد را معرفی می‌کنید؟

مرضیه داوود - لرستان

در کنار مطالب، عکس خبرنگار و نویسنده‌ی مطالب را هم کار کنید. تا ما چهره‌ی این عزیزان را هم بشناسیم.

نازنین چکاو - بدره

زیاد هم خوب نیستیم

خیلی وقتها فکر می‌کنیم، عجب آدم‌های خوبی هستیم و کارهای خوبی را که کرده‌ایم ردیف می‌کنیم و کلی از خودمان تعریف می‌کنیم که ای ول. آفرین. اما یادمان باشد خیلی وقتها ما خیلی هم خوب نیستیم. همین روزهای برفی و بارانی. چقدر به آن خانواده‌هایی فکر کرده‌ایم که از سرما به تنگ آمده‌اند؟ چقدر به آن دختر و پسر فکر کرده‌ایم که در کنار خیابان ولی عصر فال می‌فروشند و با ترازو وزن می‌کنند و همانجا مشق می‌نویسند، اگر به همه جا خوب بودن را زیر خیلی چیزها هستند که می‌توانند این خوب بودن را زیر سؤال ببرند. تازه می‌فهمیم ما زیاد هم خوب نیستیم.

کاظم عسگری

سیلی روزگار

عادت کرده‌ایم که خیلی راحت از کنار مسائل بگذریم. اگر هم اتفاقی بیفتد، می‌گوییم به من چه؟ مگر بیکارم برای خودم دردسر درست کنم. همین چند روز پیش بود یک خانم مسن تمیز و مرتب کنار خیابان کز کرده بود و گریه می‌کرد. نه اینکه بخواهد گریه‌اش را نشان دهد، نمی‌توانست از ریزش اشک جلوگیری کند. تند و تند قطره‌های اشک از گوشه‌ی چشمش بر گونه‌هایش می‌افتاد. خجالت کشیدم جلو بروم؛ کناری ایستادم و منتظر ماندم ببینم کسی از او علت را می‌پرسد؟ اما خبری نشد. بالاخره یک خانم و دخترش جلو رفتند. زن، پیرزن را بغل کرد و گفت: «قربونت برم چرا گریه می‌کنی؟» صدای پیرزن را نشنیدم. بعد از لحظه‌ای دیدم زن هم گریه می‌کند. دختر پرسید: مامان چی شده؟ زن گفت: می‌گویند عروسش از خانه بیرونش کرده؟ می‌گویند همه‌ی زندگی‌اش به اسم من است. اما به خاطر پسر من... تاب نمی‌آورم، می‌روم جلو؛ به خاطر پسرش چی؟ اگر آن پسر بود غیرت داشت... زن می‌پرد وسط حرفم؛ می‌گوید: تند نرو پسرش مأموریت است. برگردد خودم نشانش می‌دهم. از پیرزن خواهش می‌کند به منزلش برود. پیرزن تشکر می‌کند و می‌گوید همین جا خوب است. دختر می‌گوید از سرما تلف می‌شوی. پیرزن می‌گوید بهتر، زن اما کارتی از کیفش بیرون می‌آورد و می‌گوید من... وکیل هستم. خودم حقت را می‌گیرم. با اصرار پیرزن را با خود می‌برد. من می‌مانم و هزار چرا؟ مادرم هزار بار گفته ازدواج کنم؟ فکر می‌کنم اگر قرار است همچنین عروسی باشم، عمرا ازدواج نمی‌کنم. مادرم می‌گوید: همه که مثل هم نیستند و بعد با غصه ادامه می‌دهد: بالاخره این عروس روزی پیر می‌شود. و من می‌گویم بعضی‌ها برای سیلی خوردن از روزگار چقدر وقت دارند؟ کاش زودتر از موعد سیلی بخورند. یک سیلی اساسی!

سعیده بهادری - ازنا

امتحان

نمی‌دانم چرا استرس این کنکور لعنتی از حالا آمده سراغم، یک صفحه می‌خوانم یک ساعت به روز امتحان فکر می‌کنم. یک صفحه درس می‌خوانم یک ساعت به قبولی یا مردودی فکر می‌کنم. دست و دلم می‌لرزد برای همین خیلی راحت درس‌ها را درک نمی‌کنم. دوستم می‌گوید: ما به خاطر یک امتحان کنکور اینقدر استرس داریم با امتحان زندگی می‌خواهیم چکار کنیم؟

سمیه محمدی - اسلامشهر

دل‌تنگی

چند روز دیگر عازم کشور هندوستان هستم برای تحصیل. از حالا دلم برای همه چیز تنگ شده. برای مادرم اتاقم، کوچه، خیابان، تهران و از همه مهمتر ایران. نمی‌دانم آنجا با این همه دل‌تنگی چکار کنم اما دختر خاله‌ام می‌گوید: برو به هند و با خدای خود بساز به هر جا روی آسمان همین رنگ است. اما دلت را با خودت ببر.

کمیل - مشهد

قصه‌ی یاری

همه‌ی قصه‌ها با یکی بود، یکی نبود شروع می‌شود. اما قصه‌ی من بر عکس آن است. می‌گویم همه بودند و هیچکس نبود. نه، هیچکس هم بود. خیلی‌ها بودند. اما مردی بود که خیلی تنها بود. همه‌ی اصحابش را کشتند، صدای هل من ناصرش، گوش فلک را کر می‌کرد اما نبود کسی که یاریش کند. همه گوش‌ها کر شده بودند و چشم‌ها کور. اما حالا از پس سال‌ها صدای هل من ناصرش را می‌شنویم. دل‌مان می‌لرزد. بلند می‌شویم به دنبال صدا، همه هستند و او نیست. توی هیئت فقط صداست. صدای حسین، حسین حسین. زنجیرها بالا می‌رود. حسین، حسین، حسین. حسین. می‌خواهیم یاری‌اش کنیم. حسین، حسین، حسین.

نعمت موسوی - اهواز (تلفن)

من واقعا از این اتفاق متأثر هستم. آیا شما حسابتی برای کمک به این عزیزان وجود دارد تا ما کمک‌های مالی خود را برایشان بفرستیم.

- برادر عزیز - از حسن نیت شما سپاسگزاریم - خوشبختانه دولت اقداماتی در این زمینه کرده و برای آنها مقرری ماهانه تعیین کرده است و آنها حالا در یک مدرسه به صورت خصوصی درس می‌خوانند.

کریمی - تهران (تلفن)

لقد خلقنا الانسان فی کبد

«ما انسان را در رنج و سختی آفریدیم.» تنها حرفی است که می‌توان به خانواده‌ی این بچه‌ها بزنم. من به جای آقایان شرم‌منده‌ام. عذر می‌خواهم. خطای ما را به بزرگی محبت و معرفت خود ببخشید. به خدا شرم‌منده‌ام.

امجدیان - تهران (تلفن)

بچه‌ها همه‌ی ما خدای بزرگی بالای سر داریم که خیلی، خیلی مهربان است. نگران نباشید خدا هوای شما و دل‌های پاک و کوچکتان را دارد.

صغری میرزایی - تهران (تلفن)

مدیران و مسئولان زحمت می‌کنند به هر حال از این اتفاق و حادثه‌ها در همه جای دنیا می‌افتد اما در کشور ما که بر محور عدالت علی (ع) حرکت می‌کنیم کمی جای تأمل دارد. مسئولان در مورد زیرساخت‌ها باید بیشتر و بیشتر کار کنند. تا دیگر شاهد این حادثه‌های دلخراش نباشیم.

راحله حسینی - ایلام

از خدا برای این بچه‌ها سلامتی می‌خواهم.

مالک اسکندریان - پهلہ زرین آباد

صفحه‌ی خبرها و نظرها خیلی خوب بود. اما گوش اگر گوش تو و ناله و اگر ناله‌ی من، آنچه البته به جایی نرسد فریاد است.

The Effects of the Culture of Ashura and Its Manifestations in the Life and Thoughts of Imam Khomeini

Imam Khomeini (R.) was the paragon of virtue and courage. His life was the manifestation of the values of the culture of Imam Husayn's Ashura. The history of contemporary Iran testifies that for forty years, the dictatorial regime of Pahlavi, suppressed all calls for reform. After the events in Shahrivar H., Imam's political struggle took on a new form with the publication of his work Kashf al - Asrar (Unveiling the Secrets). From there on, in every step of the way, until his sad departure, Imam Khomeini (R.) served as a living manifestation of the uprising of Ashura in thought and action.

توضیحات:

Paragoh: نمونه

Virtue: پرهیزکاری

Suppressed: موقوف شده

Struggle: کشمکش

departure: حرکت، کوچ، تبعید

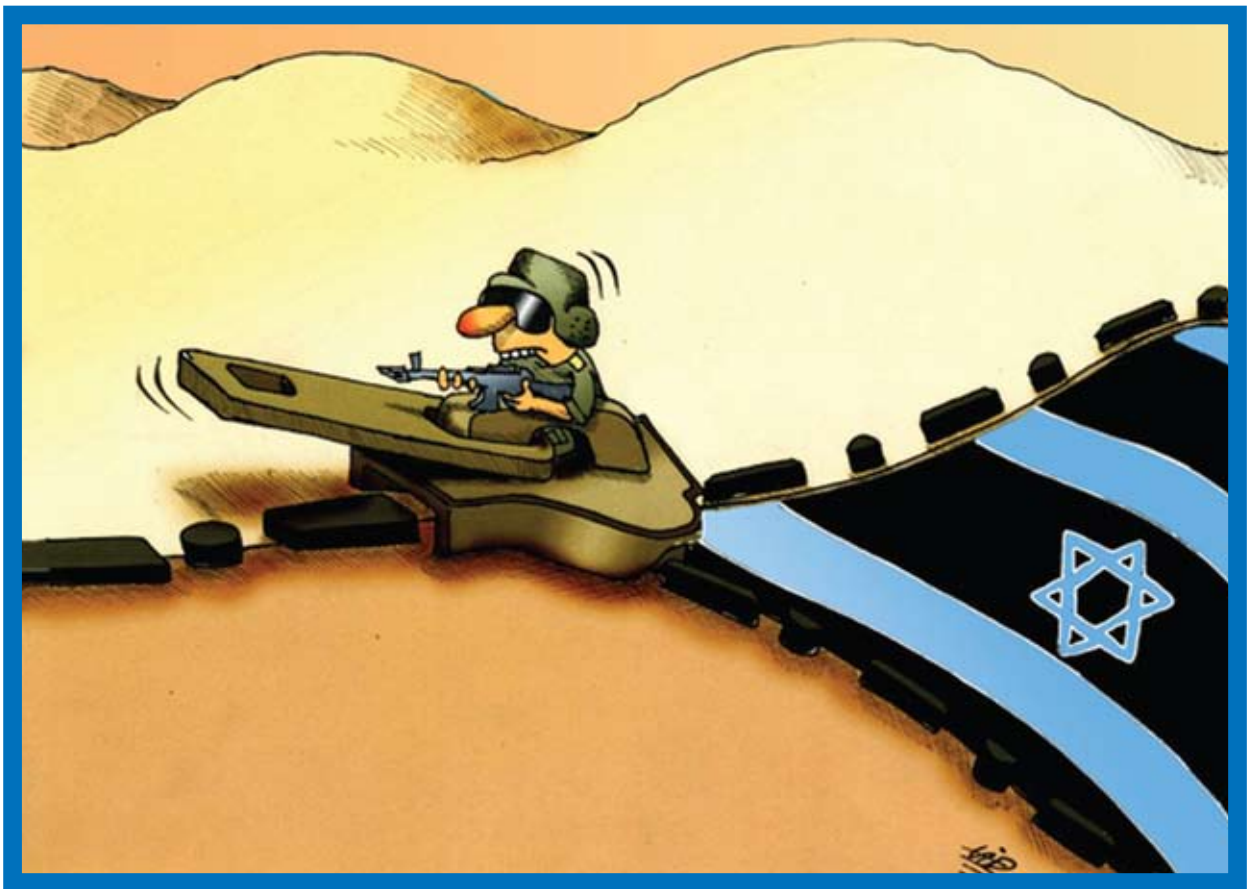
manifestation: ظهور، آشکار سازی، ابراز

از شما خوانندگان عزیز مجله می خواهیم در صورت تمایل متن فوق را ترجمه کرده و به آدرس ما ارسال کنید . به بهترین ترجمه جایزه داده می شود.

برندگان ترجمه ی شماره گذشته:

۱ - طاهره اسلامی هرندی، ؟

۲ - مریم کوشنقی، روستای اردهال سراب



نفت بهانه ای برای استثمار عراق

طراح: وحید علیمحمدی
 خوانندگان عزیز مجله‌ی شاهد جوان می‌توانند برداشت خود را از کاریکاتور نوشته و به دفتر مجله‌ی ارسال کنند.
 مجله‌ی شاهد جوان ضمن اعلام برندگان به بهترین نوشته جایزه می‌دهد.
 حتما روی پاکت قید شود: مربوط به شاهد جوان.

برنده شماره گذشته:
 ۱- علی فروزبان، اهواز
 ۲- حسین دهقانی، ارسنجان

پاکستان اور اسلامی دنیا کے شہ

شاہد نوج

www.navideshahed.com



www.shahed.isaar.ir